تصوير ابو عبدالرحمن الكردي

شروط لا اله الا الله



شرط اول: نطق و اقرار
شرط دوم: کفر به طاغوت
شرط سوم: علم
شرط چهارم: صدق واخلاص
شرط پنجم: نداشتن شک وتردید ورسیدن به یقین
شرط ششم: عمل کردن به (لااله الا الله)
شرط هفتم: محبت منافی با نفرت و دشمنی
شرط هشتم: راضی بودن به (لااله الا الله) وفرمان برداری وتسلیم دربرابر آن
شرط نهم: وفات یافتن برکلمه ی (لااله الا الله)

مولف: الشیخ عبد المنعم مصطفی حلیمه (ابو بصیر)
مترجم: قاسم احمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

شروط

لااله الاالله

مؤلف:
الشيخ عبدالمنعم مصطفى حليمه

«ابو بصير»

نام کتاب: شروط لا اله الی الله

تالیف: صالح بن فوزان بن عبدالله

ترجمه: محمد انصاری

ناشر: مترجم

تیراژ: ۱۰۰۰

چاپ و صحافی: توحید

قیمت: ۹۰۰۰

فهرست

موضوع	صفحه
پیش گفتار:	۹
مقدمه‌های مهم و ضروری	۱۸
مقدمه‌ی اوّل:	۱۸
مقدمه‌ی دوّم:	۲۲
مقدّمه‌ی سوّم:	۲۴
مقدمه‌ی چهارم:	۲۷
مقدمه‌ی پنجم:	۲۹
معنای «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»	۳۱
معنای شرط:	۴۳
شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»	۴۴
شرط اوّل: نطق و اقرار	۴۵
مسأله‌ی اوّل:	۵۳
مسأله‌ی دوّم:	۵۸
شرط دوّم: کفر به طاغوت	۶۱
معنای طاغوت.	۶۶
چگونگی کفر به طاغوت	۷۰
۱ - چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:	۷۰
۲ - چگونگی کفر قولی به طاغوت:	۷۱
۳ - چگونگی کفر عملی به طاغوت:	۷۴

مسأله: آیا به کار بردن لفظ طاغوت برای مسلمان جایز است؟ ۷۶
شرط سوّم: علم ۷۸
مسأله‌ی مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید ۸۸
هم چنین مسلمان جاهل دارای انواعی است ۸۹
مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل ۹۱
شرط چهارم: صدق و اخلاص ۹۶
شرط پنجم: نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین ۱۰۰
شرط ششم: عمل کردن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» ۱۰۴
مسأله‌ی نخست: نماز از جمله اعمالی است که به عنوان شرطی برای صحّت و درستی توحید، مورد اعتبار است: ۱۰۹
مسأله‌ی دوّم: چه وقت انسان به سبب ترک اعمال کافر می‌شود؟ ۱۱۰
حالت دوّم: آن است که نوع و جنس عمل را انجام دهد و طاعات عملی را به طور ۱۱۴
شرط هفتم: محبت منافی با نفرت و دشمنی ۱۱۵
نشانه‌های محبت صادق ۱۲۴
۱- دست‌یابی به پیروی و دنباله روی از (سنّت) رسول خدا - صَلَّىٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم-: ۱۲۴
۲- ترجیح‌وانتخاب (پیروی) از(حکم) خدا و رسول‌او - صَلَّىٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - در حالت داشتن اختیار: ۱۲۷
۳ - (دچار شدن به) بلا و صبر برآن: ۱۲۹
شرط هشتم: راضی بودن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و فرمان‌برداری و تسلیم در برابر آن ۱۳۶
شرط نهم: وفات یافتن بر کلمه‌ی «لاإله إلاالله» ۱۴۴
یادآوری‌های مهم و ضروری ۱۴۹
یادآوری اوّل: ۱۴۹
یادآوری دوّم: ۱۵۰
یادآوری سوم: ۱۵۳
یادآوری چهارم: ۱۵۶
یادآوری پنجم: ۱۶۰
یادآوری ششم: ۱۶۰
یادآوری هفتم: ۱۶۲

حالت اوّل: مرتّدی که ارتداد او مُغَلَّظَه است ۱۶۶
حالت دوّم: زندیق ۱۷۲
حالت سوّم: ناسزاگویی به رسول خدا - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - ۱۷۴
حالت چهارم: در مورد کسی که حدّ قتل بر او واجب است ۱۷۶
مَثَلِ شهادت توحید در قرآن کریم ۱۷۷
پایان ۱۸۴

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پیش گفتار:

إنَّ اَلْحَمْدَلِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِيْنُهُ وَ نَعُوْذُبِاللَّهِ مِنْ شُرُوْرِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَامُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَاهَادِيَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لاَإِلَهَ إِلَّااللَّهُ وَحْدَهُ لاَشَرِيْکَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ.

«يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُواْ اَتَّقُواْ اَللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوْتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ» [آل عِمْرَان : ١٠٢]

«يَا أَيُّهَا اَلنَّاسُ اَتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِى خَلَقَكُمْ مِّن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا، وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيْراً وَ نِسَآءً، وَاَتَقُواْ اَللَّهَ اَلَّذِى تَسَآءَلُوْنَ بِهِ وَ اَلْأَرْحَامَ إِنَّ اَللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقيْبَاً» [النِّسَاء: ١]

«يَا أَيُّهَا اَلَّذِيْنَ آمَنُواْ اَتَّقُواْ اَللَّهَ وَ قُولُواْ قَوْلاً سَدِيْداً. يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْلَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اَللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزَاً عَظِيْماً» [الأحزَاب: ٧٠ - ٧١]

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَصْدَقَ اَلْحَدِيْثِ كِتَابُ اَللَّهَ، وَ خَيْرُ اَلْهَدِي هَدْىُ مُحَمَّدٍ - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - وَ شَرُّ اَلْأُمُوْرِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَة، وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَة، وَكُلَّ ضَلَالَةٍ فِي اَلْنَّارِ.[1]

---

١ - به مقدمه‌ی عربی فوق (خُطْبَةُ اَلْحَاجَة) گفته می‌شود که پیامبر خدا - صَلَىاللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - خطبه‌ها، نصایح و اندرزهایش را با آن آغاز می‌کرد. شیخ ناصرالدین آلبانی کتابچه‌ی مفیدی

و بعد: به تحقیق، شریف‌ترین و گرامی‌ترین و بزرگ‌ترین کلمه‌ای که خداوند بلندمرتبه از زمان آدم - علیه‌السّلام - تا روزگار پیامبر ما، محمّد - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - بر انبیا و رسولانش وحی نموده؛ کلمه‌ی توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّـه) است. و بزرگ‌ترین کلمه‌ای که انسان از زمان آفرینش آدم - علیه‌السّلام - تا روزگار ما و نیز تا هنگامی که قیامت بر پا می‌گردد؛ با آن به سخن پرداخته، همان کلمه‌ی توحید... (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) است.

و برترین ورد و ذکر (در نزد خداوند)... «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» است.

و به سبب بزرگ داشتِ همین کلمه است که خداوند؛ مخلوقات را آفرید، پیامبران را روانه نمود و کتاب‌های آسمانی را نازل فرمود...! و به خاطر منزلت همین کلمه است که بهشت (برای مؤمنان) زینت داده شد و آتش جهنّم (برای تعذیب کافران) قرمز و سیاه گردید... و به سبب بزرگ داشت همین کلمه است که خداوند بلندمرتبه، جهاد و قتال و پیکار را فرض نمود و صلح و جنگ و تولّیٰ و تبرّیٰ را بنا نهاد، و در این راه کاروان‌های جهاد و آزادی (برای رهایی و نجات دادن انسان‌ها از بردگی به بندگی پروردگار) به حرکت درآمدند و هر (چیز) قیمتی و گران بهایی (از قبیل: جان و خون و مال) در راه اعلای این کلمه، آزاد و ارزان شد...!

«لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» سرانجام همه‌ی اهداف است و هیچ هدف یا مصلحتی نه تنها بر آن برتری نمی‌یابد بلکه توان همسانی و برابری با آن را هم ندارد...کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» در این دنیا، جانِ گوینده‌اش را محفوظ و صیانت می‌کند و اشتباهات و لغزش‌های او را تخفیف می‌دهد و به هنگام ورود شبهات، شمشیر را از روی سرش کنار می‌نهد (و مانع کشتن او می‌شود)!

بر پایه و اساس همین کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» است که مردمان به بهشت یا

در این باره نوشته است که در صورت تمایل می‌توانید به آن مراجعه نمایید. «مترجم»

دوزخ وارد می‌شوند... هر کس از روی صدق و اخلاص آن را ادا کند، وارد بهشت می‌شودو هرکس حقّ آن را (به گونه‌ای شایسته)به جا نیاورد و با آن به مخالفت برخیزد و به آن پشت نماید، وارد جهنّم می‌شود و عذاب دوزخ بر وی تحقّق می‌یابد.

کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» تنها کلمه‌ای است که برای صاحب (و گوینده‌اش) سودمند است؛ هر چند کردار زشت و بد زیادی هم غیر از شرک مرتکب شده‌باشد. و غیر از این کلمه، هیچ چیزی نمی‌تواند به انسان نفعی برساند؛ اگر چه به اندازه‌ی گنجایش آسمان‌ها و زمین هم، کار خیر و نیک انجام داده باشد...!

«لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» کلمه‌ای است که اگر با (آن چه) در آسمان‌ها و زمین است وزن شود، بر همه‌ی آن‌ها برتری می‌یابد و سنگین‌تر است... هم چنان که نوح -علیه‌السّلام- در هنگام وفاتش به پسرش (این گونه) وصیّت نمود:

«آمُرُكَ بِلَاإِلَهَ إِلَّا اَللّه ؛ فَإِنَّ اَلْسَّماوَاتِ اَلْسَّبْعَ وَاَلْأَرْضِيْنَ اَلْسَّبْعَ لَوْ وُضِعَتْ فِي كَفَّةٍ، وَ وُضِعَتْ «لاإِلهَ إِلّااللّه» فِي كَفَةٍ لَرَجَحَتْ بِهِنَّ، وَلَوْ أَنَّ اَلْسَّمَاوَاتِ اَلْسَّبْعَ وَاَلْأَرْضِيْنَ اَلْسَّبْعَ كُنَّ حَلْقَةً مُبْهَمَةً لَقَصَمَتْهُنَّ لاَإِلَهَ إِلَّااَللّه...»(۱)

«به تو امر می‌کنم که (واجبات) «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را به جا آوری؛ چون اگر آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه در یک کفه‌ی ترازو قرارداده شوند و کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» هم در کفه‌ی دیگر گذاشته شود، کفه‌ی «لَاإِلَهَ‌إِلَّااللَّه» وزین‌تر و سنگین‌تر خواهدبود واگر آسمان‌های هفتگانه‌و زمین‌های هفتگانه به مثابه‌ی حلقه‌ی ناپیدایی باشند، «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» عامل جدایی بین آنها است.»

۱ - صحیح الأدب المفرد: ۴۲۶

و با وجود این، هیچ‌کلمه‌ای مثل‌کلمه‌ی‌توحید «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» در طول تاریخ و تا روزگار ما، به دگرگونی و تحریف و تأویل باطل و غلط دچار نشده است!!

و به تحقیق، فرقه‌های گمراه و اهل اهواء توانسته‌اند کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را (در نزد بعضی ساده‌لوحان) از مفهوم اصلی و قرآنی آن منحرف نمایند...

در آغاز، لائیک‌های کافر و سپس گروه‌های منحرف تصوف و مرجئه[۱] وجهمیه[۲] و بعضی گروه‌های سلفی[۳] معاصر که خود را و علمشان را به

---

۱ - مرجئه اسم فاعل از مصدر ارجاء می‌باشد و در لغت به دو معنی آمده است: ۱ - به تأخیر انداختن و مهلت دادن ۲ - امید دادن. امام احمدبن حنبل - رحمة‌الله علیه - مرجئه را در اصطلاح چنین تعریف می‌کند: «اینان کسانی هستند که ادّعا می‌کنند ایمان صرفاً اقرار زبـانی است و مردمان در ایمان بر هم برتری ندارند و ایمان همه‌ی انسان‌ها، فرشتگان و پیامبران - صلوات الله علیهم - یکسان است و ایمان زیاد و کم نمی‌شود و برای آن شروط و استثنایی قائل نیستند و می‌گویند: هر کس صرفاً به زبان اقرار ایمان کند و به آن هم عمل ننماید، حقیقتاً مؤمن است.» رابطه‌ی بین معنی لغوی اصل کلمه‌ی (المرجئه) و معنی اصطلاحی آن پوشیده نیست. بنابر این نام گذاری این فرقه به «مرجئه» بر اساس معنی اوّل لفظ ارجاء این است که آنان با نسبت دادن اعمال (کبایر) به نیت و قصد، حکم در مورد آنها را به تأخیر می‌اندازند. امّا مرجئه‌ها به معنای دوّم می‌گویند: «ارتکاب گناه با وجود ایمان ضرر ندارد، کما این که طاعت هم با وجود کفر فایده خواهد داشت و به گناهکار در گرفتن (بخشش) و ثواب خداوند امید می‌دهند.»
[به نقل از کتاب، موقف أهل‌السنة و الجماعة من أهل الاهواء و البدع» تألیف دکتر ابراهیم بن عامر الرحیلی جلد اوّل ص ۱۵۲] «مترجم»

۲ - جهمیه ؛ پیروان «جهم بن صفوان» از اهالی ترمذ خراسان می‌باشند. بیشتر سخنان جهم بن صفوان درباره‌ی خداوند بلندمرتبه می‌باشد. به گمان وی قرآن مخلوق است و خداوند - عز وجل - با موسی -علیه‌السّلام- سخن نگفته است و عقیده دارد که خداوند سخن نمی‌گوید و دیده نمی‌شود و بر روی عرش نیست. این شخص در اصل آرای خود را از فردی به نـام «جـعدبن درهم» گرفته است که معتقد بود خداوند، ابراهیم - علیه‌السّلام - را خلیل خود قرارنداده و بـا موسی - علیه‌السّلام - سخن نگفته است [همان کتاب، ص ۱۵۲] «مترجم»

۳ - سلفی یا سلفیه عنوانی برای «أهل السنّة و الجماعة» است که به خاطر اتباعشان از مـنهج سلف صالح (صحابه، تابعین و تابع تابعین) به آنها اطلاق می‌شود. برای «أهل السنّة و الجماعة» القاب و عناوین دیگری همانند «الفرقة الناجیة» و «الطائفةالمنصورة» ذکر شده است. امّا باید دانست که مقصود شیخ عبدالمنعم مصطفی حلیمه، سلفیه‌ی حقیقی نیست بـلکه مـراد ایشـان کسانی است که خود را به دروغ سلفی می‌نامند، در حالی که با بسیاری از معتقدات أهل السّنة و الجماعة، از جمله: تعریف ایمان، جهاد در راه خدا بدون وجود خلیفه، حکم تکفیر حاکمانی که به غیر ما أنزل‌الله حکم می‌کنند و... به مخالفت برخاسته‌انـد و در نـزد بسـیاری بـه سـلفی‌های لاجماعة شهرت دارند و اینان در حقیقت نه تنها سلفی نیستند بلکه مرجئه‌ای معاصر می‌باشند که سلفیه‌ی حقیقی از آنها اعلام برائت می‌کند. «مترجم»

عنوان سربازی در اختیار و حمایت فرمان روایـان و پـادشاهان سـتمگر و مجرم قراردادند، به این کار (منحرف کردن مفهوم کـلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» در نزد عوامان ساده لوح) مبادرت ورزیدند.

این گروه‌های گمراه، با حیله و نیرنگ و تأویلات فاسد و باطلشان «لَاإِلَهَ إِلَّـااللَّــه» را از نشـانه‌ها، مـعانی و اهـداف آن تـهی سـاختند... و صـرفاً بـه حرف‌های خشک و بی‌روح که بر زبان جاری می‌شود و به صدای برخـورد دانه‌های تسبیح در گوشه‌های مساجد بسنده نمودند؛ بدون آن که گـرمی و حرارت آن به دل‌ها برسد و تأثیری در واقع زندگی مردم و رفتارشان داشته باشد...!

با «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» آن گونه که انتظار می‌رود تا به عنوان برنامه‌ی زندگی مردم و منهجی کامل بـرای تـغییر اجـتماع، از وضـعیت ظـلمانی شـرک بـه روشنایی توحید و از ظلم و ستم جاهلیّت به عدالت اسلام و از عبادت کردن مخلوق - خواه این مخلوق هر کس که باشد - به تنها عبادت نمودن خداوند بلندمرتبه قرارگیرد، معامله و برخورد نکردند.

اینان «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّــه» را از حـقیقت و حـیات بـخشی آن و هـدفی کـه بـه خاطرش نازل شده است تهی نمودند... و آن را برای مردم، در حروفی خشک و توخالی که آن هم صرفاً به هنگام ذکر یا تلاوت به عنوان تبرک بـر زبـان جاری شود به تصویر کشیدند، بدون آن که در واقع زندگی و رفتارشان اندک تأثیری ایجاد کند... در حـالی کـه سـزاور نـیست «لَـاإِلَـهَ إِلَّـااللَّـه» چـنین باشد.

(از جمله‌ی آرای باطل آن‌ها این است:)

حتّی برای یک بار هم که شده «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان بیاور - و سپس هـر کـاری‌راکـه خـواسـتی‌انـجام‌بده، اگـرچـه‌نسبت‌به‌گـزاردن طـاعت و فرمان‌برداری (برای خداوند) هم، مثل حـیوانـی وحشـی، درّنـده و سـرکش

باشی!!

یک بار «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان بیاور. در دنیا و آخرت از اهل نـجات و ایمان خواهی بود، اگر چه هیچ عمل (نیکی) هم نداشته باشی و هیچ چیزی از ارکان و واجبات دین را هم به جا نیاورده باشی!!

یک بار «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان بیاور... سپس هر معبود و بت و طاغوت گنهکاری را که خواستی پرستش کن...!! مادام که یک بار «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را در طول زندگی‌ات بر زبان برانی، کفر و آتش جهنم در امان خواهی بود... و اگر چه اعمال زشت زیادی هم داشته باشی، برتر از آن هستی که نسبت به (صحّت) دین و ایمان تو تردید حاصل شود...!

(این گروه‌های منحرف) این چنین به مردم گفته و می‌گویند و به این ترتیب (و براساس این طرز تفکر) باعث از بین رفتن دین و عبادت و زندگی آنها می‌شوند... و در نتیجه، مردم و حقیقت این دین (در عقیده) به وادی اختلاف و جدایی می‌افتند و به همین ترتیب تعداد زیادی از مردم به حکم تشویش مرجئه‌ی روزگار بر آنان می‌پندارند کار نیک و شایسته‌ای انجام می‌دهند...! و به این منوال، بهره‌ی بسیاری از مردم، از دین و توحید همان است که کلمه‌ی توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) را صرفاً در مناسب‌های گوناگون و یا هر گاه از آنان خواسته شود بر زبان آورند... بدون آن که چیزی از معانی یا شروط و لوازم آن را مراعات نمایند و یا چیزی از آن را در واقع زندگی و کردارشان به کار بندند.

و چون موضوع به این آسانی، پوک و پوچ و بی‌اهمیّت تلقی گردید... تلفظ کردن کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و پنهان نمودن آن برای همه‌ی مردم آسان شد. و از هر کس درخواست (تلفظ آن) می‌شد، بر زبان می‌آورد... به این ترتیب، طاغوت‌های حاکم، کافران باطنی مذهب، لائیک‌ها، مشرکان بت‌پرست و کمونیست‌های مُلحّد همگی کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان راندند، بلکه هیچ

کافر و فاجری را نمی‌یابی، جز آن که کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را تلفظ می‌کند... و هر گاه بین دو نفر فاجر درگیری روی می‌دهد، یکی از آنها از جهت خاتمه به نزاع و درگیری به دیگری می‌گوید: ای مرد! «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بگو و کوتاه بیا!!

مردم‌این‌گونه‌باتوحیدتعامل‌می‌کنند - غیرازکسی‌که خدا به‌او رحم‌کند - و «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» این چنین (برای آنان) بیان شده است...! و این‌ها (کسانی هستند) که مرجئه‌ها و جهمیه‌ها - خداوند آن‌ها را نابود کند - ایشان را مؤمن و مسلمان و از اهل بهشت می‌پندارند...! و (در نظر این مرجئه‌ها و جهمیه‌ها) هیچ کس حقّ ندارد در صحّت ایمان و اسلام آن مردمان کند و کاو کند و یا این که برخی از آنان را تکفیر نماید... و هر کس چنین کاری را انجام دهد؛ او را به اهل خوارج و غُلاة تکفیری نسبت می‌دهند...!! این گروه‌های منحرف و گمراه (برای اثبات آرای پلیدشان) به برخی نصوص شرعی تکیه می‌کنند که (نه تنها) دلیلی به سود ایشان در آن یافت نمی‌شود، بلکه در حقیقت، خود این نصوص دلیلی علیه آنها است.

این‌ها آیات قرآن و احادیث رسول خدا - صَلَیﷲُ عَلَیْهِ وَ سَلّم - را در غیر جایگاه‌خودقرارمی‌دهندوآیات قرآن را بدون توجه به شأن نزول صحیحشان به کار می‌برند و آنها را با معانی و تأویل‌های فاسد و باطل، از دلالت‌های شرعی که خداوند - عزوجل - اراده فرموده است خارج می‌سازند...!

از جمله‌ی نصوصی که اینان با توجه به هویٰ و هوس و اندیشه‌های باطل خویش بر آن تکیه می‌کنند، حدیثی صحیح از رسول خدا - صَلَی ٱللَّـهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ - می‌باشد که می‌فرماید:

«مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلَّااللَّهُ دَخَلَ ٱلْجَنَّة»

«هر کس «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان آورد، وارد بهشت می‌شود.»

و می‌گویند : «از این حدیث، بهشتی بودن کسی که صرفاً کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان براند اثبات می‌شود.»

اینان هم چنین به حدیث صحیح اَلْبِطَاقَة (کارْت) استدلال می‌کنند که در آن رسول خدا - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید:

«إنَّ اللّهَ سَیُخَلِّصُ رَجُلاًمِنْ أُمَتِی عَلَی رُؤُوسِ اَلْخَلَائِقِ یَومَ اَلْقِیامَةِ، فَیَنْشُرُ عَلَیْهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِیْنَ سِجّلاً، کُلُّ سِجلٍ مِثْلَ مَدِّ اَلْبَصَرِ، ثُمَّ یَقُوْلُ: أتُنْکِرُ مِنْ هَذَا شَیْئاً؟ أَظَلَمَکَ کَتَبَتِی اَلْحَافِظُونَ؟ یَقُوْلُ: لاَیَارَبِّ، فَیَقُوْلُ: أَفَلَکَ عُذْرٌ؟ فَیَقُوْلُ: لاَیَارَبِّ، فَیَقُوْلُ: بَلَیْ إِنَّ لَکَ عِنْدَنَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ لاَ ظُلْمَ عَلَیْکَ اَلْیَوْمَ، فَیُخْرِجُ بِطَاقَةً فِیْهَا «أَشْهَدُ أَنْ لاَإِلَهَ إِلَّا اللَّه وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، فَیَقُوْلُ: اَحْضُرْ وَزْنَکَ، فَیَقُولُ: یَا رَبِّ مَاهَذِهِ اَلْبِطَاقَةُ، مَعَ هَذِهِ السِّجِلَّاتِ؟! فَقَالَ: فَإِنَّکَ لاَ تُظْلَمُ، قَالَ: فَتُوْضَعُ السِّجِلَّاتُ فِی کَفَّةٍ وَاَلْبِطَاقَةُ فِی کَفَّةٍ، فَطَاشَتِ السِّجِلَّاتُ و ثَقُلَتْ اَلْبِطَاقَةُ، وَ لاَیَثْقُلُ مَعَ إِسْمِ اللَّهُ شَیءٌ»[١]

«همانا خداوند، مردی از امت مرا در روز قیامت در بین مردمان نجات می‌دهد. بنابر این نود و نه کارنامه‌ای اعمال و کردار وی را بر او می‌گشایند که درازی هر یک از کارنامه‌ها به اندازه‌ی دید چشم است. (پس از آن خداوند بلندمرتبه) می‌فرماید: آیا چیزی از محتوای این کارنامه‌ها را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگان کاتب ما به تو ظلم کرده‌اند؟ (آن مرد) پاسخ می‌دهد: خیر، ای پروردگار! پس (از آن خداوند بلندمرتبه) می‌فرماید: آیا عذری داری؟ (آن مرد) پاسخ می‌دهد: خیر، ای پروردگار! سپس (خداوند بلندمرتبه) می‌فرماید: یک کار نیک تو در نزد ماست و امروز هرگز به تو ظلم نمی‌شود. پس از آن، خداوند بلندمرتبه یک کارت را برای او بیرون می‌آورد که در آن نوشته شده است:

«أَشْهَدُ أَنْ لاَإِلَهَ إِلَّااللَّه وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ»

سپس (خداوند بلندمرتبه) می‌فرماید: برای وزن کردن آن حاضر باش!

---

١ - أخرجه الترمذی و ابن ماجه، صحیح سنن الترمذی: ٢١٢٧

آن مرد می‌گوید: پروردگارا! این کارت در مقابل این همه کارنامه‌ی پر از گناه چه می‌شود؟!

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: همانا به تو ظلم نمی‌شود. رسول خدا- صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم - می‌فرماید: همه‌ی (آن) کارنامه‌ها در یک کفه‌ی ترازو و آن کارت (به تنهایی) در کفه‌ی دیگر گذاشته می‌شود. که در نتیجه، همه‌ی آن کارنامه‌ها بالا آمده و آن کارت از سنگینی به پایین می‌رود و هیچ چیزی در مقایسه با اسم خدا، سنگین نمی‌شود.»

مرجئه‌های معاصر می‌گویند: «این حدیث دلیلی بر صحّت مذهب و گفته‌ی ما... و حجتی بر بطلان گفته‌ی مخالف ما در این موضوع است...!»

در پاسخ می‌گویم: «همه‌ی این‌ها چنان چه بعداً برای خواننده روشن می‌شود نه تنها دلیلی برای (ادعای باطل) آن‌ها محسوب نمی‌شود، بلکه حجتی (قاطع) علیه خود آن‌ها است...!»

بنابر این قبل از پاسخ گفتن به این گونه شبهات و شبهه‌های دیگری که مرجئه‌ها و گروه‌های گمراه دیگر بین مردمان عوام و جُهّال منتشر کرده‌اند... و قبل از ورود به مبحث شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» که چاره‌ای جز ادای کامل و تحقّق آن نیست... ناگزیرم برخی مقدمه‌های مهم و ضروری مثل مقدمه‌ای که در این بحث، پیش روی شما قرارگرفت یادآوری نمایم؛ چون برای خواننده لازم است جهت توضیح و درک بیشتر معانی - که پیوند زیادی با موضوع مورد بحث دارد - آن‌ها را بداند و به آن آگاهی داشته باشد.

از خداوند بلندمرتبه، هدایت و توفیق و پذیرش (این اثر را) خواهانم... به راستی او متعال و شنوا و نزدیک و پذیرنده‌ی دعاست.

و صلی‌اللّه علی سیدنا و نبینا محمّد و علی آله و صحبه و سلّم.

مقدمه‌های مهم و ضروری

مقدمه‌ی اول:

همانا (قضیه‌ی) صاحب نود و نه کارنامه‌یِ پر از خطا و لغزش و گناه و هم چنین نصوص و غیر نصوصی که دلالت بر ورود کسی به بهشت می‌کنند که اصلاً کار نیکی انجام نداده است... برای حامل و صاحب این کارنامه‌های مملو از گناه و خطا - هر چند حجیم و زیاد هم باشد - لازم است از شائبه‌ی شرک و کفر اکبر خالی باشد؛ چون شرک خود به تنهایی عمل و کردار آدمی را به طور کلی از بین می‌برد، اگر چه نیکی‌های اعمال او آسمان و زمین را هم پرکرده‌باشد... پس حال کسی که خیلی گناهکار باشد و هرگز کار نیکی انجام نداده باشد همانند صاحب کارنامه‌ها که در حدیث (البطاقه) ذکر شد، در صورت شائبه‌ی شرک در پرونده‌اش رفتن او به جهنم و ماندن در آن برای همیشه، سزاوارتر است.

قَالَ‌اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لاَيَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَآءُ» [النِّسَاء: ۴۸]

«بی‌گمان خداوند، شرک به خود را هرگز نمی‌بخشد؛ ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشاید.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ اَلْجَنَّةَ» [المَائده:۷۲]

«بی‌گمان هر کس شریکی برای خدا قراردهد، خداوند بهشت را بـر او حرام کرده است.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ» [الزُّمَر: ۶۵]

(ای مُحَمَّد - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) اگر مرتکب شرک شوی، عمل و کردارت نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» [الأنعَام:۸۸]

(اگر برگزیدگان من) شرک می‌ورزیدند، هـر آنـچه مـی‌کردند هـدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضایع می‌شد).»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَآءً مَّنْثُوراً» [الفُرْقان: ۲۳]

«ما به سراغ تمام اعمالی که (به ظاهر نیک بوده و در دنیا) آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را چون ذرات غبار پراکنده در هـوا مـی‌سازیم (و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم).»

و باز نصوص فراوان دیگری وجود دارند که بر هدر رفتن نفع یا سـود حسنات و نیکی‌هایی دلالت می‌کنند که همراه با شرک است...

پس به تحقیق، توحید خالص و واقعی به صاحبش نفع می‌رساند؛ هر چند عمل زشت و بدی هم غیر از شرک داشته باشد. و هم چنین شرک، نفع و سود را از صاحبش سلب می‌کند ؛ هر چند عمل نیک و صالح (زیادی) هـم داشـته باشد و این قاعده از قواعد کلی ارزشمندی است کـه بـرای اثـبات آن، دلایـل زیادی در قرآن و سنّت موجود است و (در این مورد) اخـتلافی (بـین عـلما)

وجود ندارد[۱].

قَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسلَّم - «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ! مَهْمَا عَبَدْتَنِي وَ رَجَوْتَنِي وَلَمْ تُشْرِكْ بِي شَيْئاً، غَفَرْتُ لَکَ عَلَى مَاكَانَ مِنْکَ - أَيٌّ مِنْ عَمَلٍ - وَإِنْ اسْتَقْبَلْتَنِي بِمِلءِ ٱلسَّمَاءِ وَالْأَرْضِ خَطَايَا وَذُنُوباً، إسْتَقْبَلْتُکَ بِمِلْئِهِنَّ مِنَ ٱلمَغْفِرَة، وَأَغْفِرُلَکَ وَلاَ أُبَالِي»[۲]

رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: «خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ای آدمیزاد! هر اندازه مرا عبادت کنی و به (مغفرت) من امیدوار باشی و چیزی با من شریک قرارندهی، هر گناه و عمل زشتی از تو سر زند می‌آمرزم و اگر با خطا و گناهانی به وسعت آسمان و زمین هم به نزد من بیایی، با مغفرت و بخششی به وسعت آسمان و زمین به استقبال تو می‌آیم و گناهانت را می‌بخشم و باکی هم ندارم.»

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَىاللّهُ عَلَيهَ وَ سَلَّمَ - : «ثِنْتَانِ مُوْجِبَتَانِ» قَالَ رَجُلٌ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ٱلْمُوْجِبَتَانِ؟ «قَالَ: «مَنْ مَاتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً دَخَلَ ٱلْجَنَّةَ، وَمَنْ مَاتَ يُشْرِکُ بِاللَّهِ شَيْئاً دَخَلَ ٱلنَّارِ» [رواه مسلم]

رسول خدا - صَلَىاللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: «دو امر واجب است» مردی پرسید: «ای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آن دو امر واجب چیست؟ «فرمود: «هر کس بمیرد و چیزی شریک برای خدا شریک قائل نشده باشد، وارد بهشت می‌شود و هرکس بمیرد در حالی که چیزی شریک خدا قرارداده باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود.»

وَ عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: «قُلْتُ يَا رَسُولُ اللّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - : إبْنُ جَدْعَانْ كَانَ فِيٱلْجَاهِلِيَّةِ يَصِلُ ٱلرَّحِمَ، وَ يُطْعِمُ ٱلْمِسْكِيْنَ،

---

۱ - توجه: این تعبیر میانه و صحیحی است؛ امّا قول کسانی که می‌گویند: «ارتکاب گناه با وجود توحید یا ایمان، ضرری ندارد...» گفته‌ی باطل و نادرستی است و از نظریه‌ها و مصطلحات اهل ارجاء می‌باشد.

۲ - أخرجه الطبرانی، صحیح الجامع الصغیر: ۴۳۴۱

فَهَلْ ذَلِکَ نَافِعُهُ؟» قَالَ: «لاَيَنْفَعُهُ، إِنَّهُ لَمْ يَقُلْ يَوْمَاً: رَبِّ اَغْفِرْلِی خَطِيْئَتِی يَوْمَ اَلْدِّيْنِ» [رواه مسلم]

از مادر مؤمنان، عایشه - رضی‌اللّه عنها - روایت است که فرمود: «گفتم: ای رسول خدا - صَلَی اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - ابن جدعان در زمان جاهلیّت، صله‌ی رحم را به جا می‌آورد و تهیدستان و فقیران را طعام می‌داد. آیا (در روز قیامت) از این کارش نفعی به او رساند می‌شود؟» فرمود: «به او نفعی نمی‌رسد؛ چون در طول عمرش روزی نگفته است: خدایا! در روز قیامت از گناهانم درگذر»

امام نووی - رحمةاللّه علیه - در شرح خود بر صحیح مسلم در جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۷ می‌فرماید: «کسی که بر توحید بمیرد، هر چند گناهان زیادی هم داشته باشد، برای همیشه در جهنّم باقی نمی‌ماند. هم چنین اگر کسی بر آیین کفر بمیرد؛ هر چند اعمال و کردار نیک زیادی هم داشته باشد، به بهشت داخل نمی‌گردد. این چکیده‌ی عقیده و نظر و اجماع مذهب اهل حقّ (اهل سنّت و جماعت) در این مسأله می‌باشد.»

مقدمه‌ی دوّم:

همان طور که اجتماع کفر و ایمان در ظاهر، غیر ممکن و یا رسیدن هر دو به یک صراط واحد محال است، هم چنین قرارگرفتن (هم زمان) هر دوی آن‌ها در یک قلب غیرممکن است. پس هرگاه «کفر» در قلبی جای گیرد، ایمان به طور کلی از آن قلب خارج می‌شود و هم چنین قرارگرفتن «ایمان» در قلبی امکان‌پذیر نیست؛ مگر آن که کفر یا شرک به طور کلی از آن بیرون رود.

كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: «لاَيَـجْتَمِعَ ٱلْـإِيْمَانُ وَٱلْكُفْرُ فِي قَلْبِ إِمْرَىءٍ» [السلسلة الصحيحة: ۱۰۵]

همان طور که رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - هم می‌فرماید: «ایمان و کفر با هم در قلب یک انسان جمع نمی‌شود.»

از این حدیث در می‌یابیم کسی که ادعای وجود ایمان در قلبش را می‌کند و یا به گمانش مؤمن است؛ ولی در ظاهرش شرک بواح به چشم می‌خورد دروغ گو است...!

پس ظاهر، آیینه‌ی باطن و دلیل و نمود آن است و هر یک از آن دو به گونه‌ای مثبت یا منفی بر دیگری تأثیری می‌گذارد و یا از آن تأثیر می‌پذیرد. همان گونه که در حدیث صحیح هم آمده است: **«أَلاَ وَ إِنَّ فِي ٱلْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ ٱلْجَسَدُ كُلُّهُ، وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ ٱلْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلاَ وَ هِيَ ٱلْـقَلْبُ»** [متفق علیه]

«آگاه باشید و بدانید که در وجود آدمی پاره گوشتی است که چنان چه اصلاح شود، همه‌ی وجود او اصلاح می‌شود و هرگاه تباه گردد، تمام وجودش تباه می‌گردد. بدانید آن (پاره گوشت) قلب است.»

طبق این قاعده: کسی که در ظاهرش کافر باشد، به طور قطع در باطن نیز کافر است و بالعکس کسی که در باطنش کافر باشد، در ظاهر نیز کافر است.[۱]

امّا این امکان هم وجود دارد که در قلبی، ایمان و معصیّت یا ایمان و کفر اصغر و یا (ایمان و) شرک اصغر جمع شود... و ایمان در این حالت به صاحبش سود می‌رساند و این (قضیه) واضح و بدیهی است و نیازی به استدلال ندارد.

---

۱ - حتّی کفر منافق به ناچار بر جوارح او ظاهر می‌شود و اگر هم کفرش را از دید مردم نهان کند، باز مستلزم عدم وجود کفر در او نیست؛ چون ناآگاهی به وجود چیزی، دلیل بر نبودن آن چیز نمی‌باشد... برای همین است که منافق هر گاه با خود یا دوستان و اطرافیانش خلوت کند، کفرش را در ظاهر و باطن اعلان می‌کند و آن چه از کفر در وجودش نهان است، بدون اندک تردیدی اظهار می‌نماید.
امّا (کافر) غیرمنافق کسی است که در وضعیت نفاق به سر نمی‌برد... بلکه کفر باطن خود را در برابر دیدگان عموم مردم، بر اعضای وجودش آشکار می‌کند و نهان کاری در او به چشم نمی‌خورد.

مقدّمه‌ی سوّم:

بدان که جز مؤمنان موحّد، کسی داخل بهشت نمی‌شود... هر چند گفته شده است بعضی از گناهکاران وارد بهشت می‌شوند؛ امّا (باید دانست که) گناهانشان، آنها را از جمع مؤمنان موحّدی که شروط توحید را به طور کامل به جای آورده‌اند، خارج نکرده است... و انسان، موحّد نمی‌شود تا وقتی که شرک اکبر به طور مطلق از او دور شده باشد و تنها پروردگار پاک و منزّداش را عبادت کند. همان گونه که در حدیثی «متفق علیه» آمده است: «**لاَ يَدْخُلُ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ**»

«**جز شخص مسلمان، کسی به بهشت داخل نمی‌شود**»

وَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: «يَا ٱبْنَ ٱلْخَطَّاب! إِذْهَبْ فَنَادِ فِي ٱلْنَّاسِ: إِنَّهُ لاَيَدْخُلُ ٱلْجَنَّة إِلَّا ٱلْمُؤْمِنُونَ» [رواه مسلم]

رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: «ای پسر خطاب برو و سپس در میان مردم ندا بزن: همانا جز مؤمنان کسی وارد بهشت نمی‌شود»

وَ فِي رَوَايَةٍ عِنْدَأَبِي دَاوُد: «يَا ٱبْنَ عَوْف! إِرْكَبْ فَرَسَکَ ثُمَّ نَادِ: إِنَّ ٱلْجَنَّةَ لاَتَحِلُّ إِلَّا لِمُؤْمِنٍ» أَي إِلَّا لِمُوَحِّدٍ

و در روایت ابو داود آمده است که (رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود:) «ای پسر عوف سوار بر اسبت شو و سپس ندا بزن: همانا بهشت جز برای مؤمن مکان سکونت نیست.»

یعنی: جز برای کسی که موحّد است.

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: «أُعْطِيْتُ ٱلْشَّفَاعَةَ وَ هِيَ نَائِلَةُ مَنْ لاَيُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئَاً» [أخرجه ابن أبی عاصم فی‌السنة وصححه الألبانی: ۸۰۳]

رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: «به من «شفاعت» عطا شده است و این شفاعت شامل کسی می‌شود که چیزی را شریک خدا قرارنداده باشد.»

و احادیث دیگری در این باره وارد است که هرکس در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای، ایمان وجود داشته باشد... حتی هرگز کار نیکی انجام نداده باشد وارد بهشت می‌شود. هم چنان که در بعضی از احادیث صحیح، در نزد امام بخاری و... این امر ثابت است. بر کسی که در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان موجود است، لازم است که این ایمانش ناشی از اصل توحیدی باشد که صاحبش جز به وسیله‌ی آن نجات پیدا نمی‌کند و در مورد کسی که هیچ کار نیکی نکرده، نیز همین طور است ؛ یعنی هیچ کار نیکی افزون بر اصل ایمان و توحیدی که ناگزیر از آن است و باید حقّ آن را به طور کامل ادا کند، نکرده است.(۱)

وَ فِي قَولِهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: «يَقُولُ اللَّهُ تَعالي: أَخْرِجُواْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ...»

رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - در حدیثی می‌فرماید: «خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: هرکسی را که در قلبش به‌اندازه‌ی یک‌دانه‌ی ارزن ایمان وجود دارد (ازجهنم) بیرون آورید.» ابن حجر در جلد ۱ «الفتح»

---

۱ - خوانندی گرامی توجه کند که برخی از اعمال انسان مانند «کفر به طاغوت» و «نماز» شرط صحت ایمان و رکن محسوب می‌شوند و بعضی دیگر مانند «روزه» شرط کمال ایمان و واجب تلقی می‌گردد و برخی دیگر مانند «صدقه» و «نماز شب» جزء فضائل و مستحب به شمار می‌آیند. برای آگاهی بیشتر به تفسیر آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی «فاطر» در «تیسرالکریم الرحمن فی‌تفسیر کلام المنان» عبدالرحمن بن ناصرالسعدی مراجعه کنید. «مترجم»

صفحه‌ی ۷۳ می‌فرماید: «منظور از دانه‌ی گیاه خردل در این حدیث، اعمالی است که مازاد بر اصل توحید می‌باشد، بنا به قول رسول خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - در حدیث دیگری که می‌فرماید:

«أَخْرِجُواْ مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلَّااللَّه وَعَمِلَ مِنْ ٱلْخَيْرِ مَا يَزَنُ ذَرَّةً»

«هرکس «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان آورده و به اندازه‌ی ذره‌ای نیکی انجام داده است، از جهنم بیرون آورید.»

مقدمه‌ی چهارم:

هنگام سخن گفتن از مسائل کلی و عمومی همانند: توحید، وعد و وعید و آنچه متعلق به مسائل کفر و ایمان است... مراعات تمامی نصوص شرعی مرتبط با موضوع، و به کارگیری برخی نصوص، همراه با بعضی دیگر و بخشی از نصوص، همراه با بخشی دیگر؛ بدون فروگذاشتن یا ترک چیزی از آنها لازم است. چه بسا اطلاق نمودن نصّی به نصّی دیگر، آن را معیّن و مقیّد کند و (یا) مفهوم مشکل نصّی را، نصّ دیگر شرح و تفسیر نماید و (یا) معنای مبهم نصّی، در نصّ دیگر واضح و روشن گردد و (یا) آنچه که در نصّی جایز شمرده شده، در نصّی دیگر حرام و منسوخ شده باشد و (یا) آنچه را که نصّی حرام نموده است، نصّی دیگر جایز شمرده باشد... و این است آنچه که انصاف‌ودرک‌وفهم و دانش و جست و جوی محقق کوشا به آن نیازمنداست.

امّا به کار بردن نصّی یا نصوصی، بدون (در نظر گرفتن) نصوص دیگر وابسته به آن مسأله - خواه به خاطر ترس یا علاقه، و یا یاری رساندن به (غلبه‌ی) هویٰ و هوس و یا (تبلیغ برای ترویج یک) مذهب مبتدع گمراه - شگرد دزدانی است که به سرقت نصوص از علم و فقه می‌پردازند، کسانی که در حقیقت اهل‌تقلب‌وگمراهی‌اند و حتّی‌بردین‌ودنیای آنها نمی‌توان اعتماد کرد. از بینش شرعی و امانت علمی نیست که یک حدیث را در مورد «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» در نظر بگیریم؛ همانند (این) حدیث رسول خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - که

فرمودند: «**مَنْ قَالَ لاَإِلَهَ إِلَّااللَّهُ دَخَلَ ٱلْجَنَّة**».

و (آن گاه) مسائل ایمان و وعد و وعید را بدون توجه به دهها حدیث و نصوص دیگری که از «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» و شروط و لوازم و خواسته‌های آن بحث می‌کنند، (صرفاً) براساس آن یک حدیث بیان نماییم...

مقدمه‌ی پنجم:

از قواعدی که مورد اتفاق تمامی اهل علم است و نصوص شرعی نیز بر آن دلالت می‌کند؛ برگرداندن معنی و مفهوم نصوص متشابه دینی به نصوص محکم[۱] آن و نیز قراردادن نصوص محکم به صورت مبیّن و مفسر مقصود نصوص متشابه می‌باشد و عکس آن صحیح نیست!! به کارگیری این قاعده در تمامی مسائل دینی و به ویژه در مسائلی که ما در صدد بحث و مناقشه در مورد آن هستیم ضروری است؛ چون در میان بعضی نصوص وارده، نص‌های متشابهی هستند که فهم آن (برهمگان) مشکل است و مقصود شارع از آن دانسته نمی‌شود، مگر با ارجاع دادن به نصوص محکم دیگری که مراد و مقصود شارع را شرح و تفسیر و روشن می‌نماید.

امّا بر عکس نمودن این قاعده، به گونه‌ای که نصوص محکم دین به نصوص متشابه ارجاع داده شود و نصوص متشابه (در چیزی) که به آن ارجاع می‌شود، اصل و داور قرارگیرد و از نصوص محکم و تفسیر آن برتر شمرده شود... جایز نیست و این (شیوه) کار منحرفان و گمراهانی است که به

۱ - نصوص محکم به آیاتی در قرآن گفته می‌شود که دارای معنایی واضح و روشن می‌باشند؛ مانند آیات احکام. نصوص متشابه نیز در قرآن دو گونه‌اند: گونه‌ی نخست آیاتی هستند که بشر اصلاً توانایی فهم آن را ندارد؛ مثل حقیقت و کیفیت صفات خدا، گونه‌ی دوّم نیز آیاتی هستند که تشابه آنها نسبی است و صرفاً دانشمندان علوم دینی از آن با خبرند؛ مانند اثبات صفات برای خداوند. «مترجم»

دنبال فتنه‌انگیزی و تفرقه بین مؤمنین هستند. همان‌گونه که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنْزَلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا ٱلَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ٱبْتِغَآءَ تَأْوِيْلِهِ» [آل عِمْرَان: ۷]

«اوست که قرآن را بر تو نازل کرده است؛ بخشی از آن آیه‌های محکمات است و (معانی و اهداف روشنی دارند و) آن‌ها اصل و اساس این کتاب هستند. و بخشی از آن، آیه‌های متشابهات است (که با وجود قابل درک بودن معنای ظاهری آنها، احتمالات مختلفی در آن‌ها می‌رود) و امّا کسانی که در دل‌هایشان کژی و انحراف است (و گریز از حق، زوایای وجودشان را فراگرفته است) برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال متشابهات می‌افتند.»

از (کار) منحرفان و گمراهان و راه و روش و منهج آنان، به خدا پناه می‌بریم.

این بعضی مقدمات ضروری بود که به فهم و درک خواننده، در مورد شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و متعلقات آن - از مسائل و احکامی که إن‌شاءاللّه در آینده خواهد آمد - کمک می‌کند.

قبل از آن که وارد مبحث شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» شوم... لازم دیدم که در آغاز «معنی» «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و معنی «شرط» و تعریف آن را در نزد علمای «علم اصول» بیان نمایم.

معنای «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»

«لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» یعنی: هیچ پرستش شونده و معبود بحقّی، جز خداوند بلندمرتبه در عالم هستی وجود ندارد...

کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» بر دو رکن اساسی استوار است :

رکنی که متضمن جانب نفی مطلق، برای وجود معبودی است که شایستگی آن را داشته باشد که در چیزی پرستش شود و مقصود از قسمت نخست شهادت توحید، لَاإِلَهَ...، نیز همین است.

رکن دیگری که متضمن جانب اثبات است ؛ اثبات آن که معبود بحقّ، تنها خدای یکتا و بلندمرتبه است و منظور و مقصود از قسمت دوّم شهادت توحید، إِلاَّاللَّه، نیز همین است...

هرگاه بعد از حرف نفی (لا)، حرف استثنای «إِلّا» بیاید، نشانگر نهایت حصر و قصر برای آن معبود بحقّی است که همان خداوند بلندمرتبه و یگانه‌ی بدون شریک است.

از این تعریف، ملاحظات و تحلیل‌های زیر را استنباط می‌نماییم:

۱ – هرکسی (تنها) به جانب نفی شهادت توحید، بدون جانب اثبات آن روی بیاورد، مؤمن نمی‌شود و هم چنین هر کسی (صرفاً) به جانب اثبات شهادت توحید، بدون جانب نفی آن روی بیاورد، مؤمن نمی‌گردد؛ و انسان مؤمن نمی‌شود مگر آن که هر دو رکن نفی و اثبات را با هم، در اعتقاد و قول و

عمل (خویش)، در ظاهر و باطن به جای آورد.

هم چنان که خداوند بلندمرتبه در مورد اصحاب کهف می‌فرماید:

«وَ إِذِ ٱعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوۥٓا۟ إِلَى ٱلْكَهْفِ»[الكهف :۱۶]

«و چون از این قوم جدا می‌شوید و از چیزهایی که می‌پرستند به جز خدا کناره گیری می‌کنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغین آنان جدا می‌سازید) پس به غار پناهنده شوید (و دین خویش را نجات دهید).

اصحاب کهف هر دو رکن «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را به طور هم زمان به کار بستند: کناره‌گیری از مشرکین و آنچه از طاغوت‌ها و خدایان دروغین پرستش می‌کردند... امّا از عبادت خدای پاک و منزه دوری ننمودند؛ چون تنها خدای یکتا شایسته‌ی عبادت کردن است و واجب است که طاعت و عبادت صرفاً برای او انجام گیرد.

و هم چنین خداوند بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم - علیه‌السّلام- می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ. إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِى فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ» [الزّخرُف: ۲۶ - ۲۷]

«و آن گاه که ابراهیم خلیل به پدر و قوم مشرک خود گفت: من از آنچه که شما آنها را پرستش می‌کنید بیزاری می‌جویم، به جز از (عبادت) خدایی که مرا آفرید و حتماً من را هم به دین حق راهنمایی و به راه نیک بختی هدایت می‌کند.»

باز پروردگاربلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم- علیه‌السّلام-، می‌فرماید:

«أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ. أَنْتُمْ وَ آبَآؤُكُمُ ٱلْأَقْدَمُونَ؟ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلْعَالَمِينَ» [الشُّعَرَاء: ۷۵ - ۷۷]

«آیا (می‌دانید که چه کار می‌کنید و) می‌بینید که چه چیز را پرستش می‌کنید؟! هم شما و هم پدران پیشین شما، همه‌ی آن‌ها (که شما معبود خود می‌دانید) به جز پروردگار جهانیان، دشمن من هستند.»

به این ترتیب ابراهیم (علیه‌السّلام) دشمنی و کناره‌گیری خود را از تمام خدایان باطلی که پرستش می‌شدند اعلان کرد و عبادات و موالاتش را صرفاً برای خداوند بلندمرتبه‌ای که تنها او معبود بحقّ است خالص گردانید.

این آیات و آیات دیگری از این قبیل؛ بیانگر آن است که مشرکین در گذشته، خداوند بلندمرتبه را پرستش می‌کردند؛ ولی در عباداتشان او را با معبود دیگری به طور هم زمان شریک قرارمی‌دادند... بنابر این اگر (ابراهیم و دیگر پیامبران - علیهم‌السّلام -) از همه‌ی آنچه که عبادت می‌کردند اعلام برائت می‌نمودند و آفریدگار پاک و منزه را که (تنها او) سزاوار عبادت کردن است مستثنی نمی‌کردند؛ این اعلام بیزاری (آنان) شامل همه‌ی آنچه که (از طرف ایشان) مورد پرستش قرارمی‌گیرد؛ اعم از خدای بلندمرتبه... و دیگر معبودهای (دروغین و باطل) می‌شد.

۲ - مقصود ما از آوردن گفته‌ی «بحقّ» در تعریف و معنی **«لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»** برای آن است که با این قانون مهم، خدایان دروغین و باطلی که به جای خداوند بلندمرتبه پرستش می‌شوند با نداشتن نشانه و علامت «حقّ بودن» در توصیف آنها، موجودیت معبودی آنان به گونه‌ای که مستحق عبادت شدن باشند از بین می‌رود... بنابر این هرگاه این خدایان دروغین و باطل به جای خداوند بلندمرتبه مورد عبادت قراربگیرند، شایستگی هیچ گونه پرستشی را که در حیطه‌ی عبادت باشد ندارند؛ چون این (معبودان دروغین) مالک حقیقی نیستند، ویژگی‌ها و صفاتی که آن‌ها را به درجه‌ی الوهیّت برساند ندارند و به همین خاطر انجام عبادت برای آنان به جای خدا یا همراه او جایز نمی‌باشد.

بنابر این اگر گفته شود: آیا در هستی به غیر از خداوند بلندمرتبه،

معبودهاو طواغیت دیگری که مورد عبادت قرارگیرند یافت می‌شوند...؟!
(در پاسخ) به آن‌ها می‌گویم: (آری) خدایانی یافت می‌شوند؛ امّا صاحب ویژگی‌ها و صفات الوهیّت نمی‌باشند... و هرگاه هم مورد پرستش واقع شوند؛ آن پرستش، باطل و نادرست است. و شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّـه) وجود خدایان (دروغین و باطل) را در هستی به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه نفی مطلق خدایان و معبودانی می‌کند که مستحق (داشتن) خصوصیّات الوهیّت، به صورتی که شایستگی پرستش به جای خداوند بلندمرتبه یا همراه او را داشته باشند[1].
پس قسمت نخست شهادت توحید «لَاإِلَهَ...» یعنی: معبودی بحقّ جز اللّه نیست... و او خدای حقّی است که دارنده‌ی ویژگی‌ها و صفات الوهیّت می‌باشد و کسی است که مستحق آن است که به تنهایی و بدون هیچ شریکی پرستش شود، و کسی است که بر همه‌ی بندگان واجب است تمامی آنچه را که در حیطه‌ی عبادت شرعی است، برای وی انجام دهند.
۳ - با این تعریف و تفسیر برای شهادت توحید، می‌توانیم به باطل بودن (نظریه‌ی) کسانی که - و چه بسا در روزگار ما هم بسیارند - شهادت توحید را صرفاً به توحید ربوبیّت، تعریف و تفسیر می‌کنند پی ببریم.
از جمله‌ی گفتارشان در معنا و تعریف شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) این (عبارات) است: «آفریننده، زیان رساننده، سود دهنده، روزی بخشنده، میراننده، زنده کننده و فرمان روایی جز خداوند پاک و منزه نیست...!»
اگر چه خداوند بلندمرتبه متصف به تمامی این اوصاف است و همه‌ی این معانی، حقّ است ؛ امّا این (معانی) در برگیرنده‌ی تمام معانی مورد نظر شهادت توحید نمی‌باشد...!

---
۱ - آیه‌ی مبارکه‌ی «ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» [القمان: ۳۰] این موضوع را به روشنی بیان می‌کند. «مترجم»

حتّی مشرکین هم در گذشته این (گونه) معنی کردن «لَاإِلَهَ إِلَّـاللَّـه» را قبول داشتند و به این سبب با انبیا مخالفت نمی‌کردند، بلکه در این (مسأله) که تنها خدای یکتا سزاوار و شایسته‌ی عبادت کردن است مخالف بودند. آن‌ها با علم و اقرار به این که تنها خدای یکتا؛ آفریننده، فرمان‌روا، زیان رساننده و سوددهنده است، عباداتشان را برای خدایان (ساختگی و دروغین) و طاغوت‌ها و بت‌هایشان به جای خداوند یگانه و بلندمرتبه انجام می‌دادند...!

به این خاطر کافر و مشرک بودند و از سوی انبیا و رسولان - صلوات‌اللّه و سلامه علیهم - مستحق جهاد و کشتار شدند.

هم چنان که خداوند بلندمرتبه در مورد آن‌ها می‌فرماید:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ»[القمَان: ۲۵]

«هرگاه از آنان (که معتقد به شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا».

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَ مَنْ فِيْهَآ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. سَيَقُوْلُوْنَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ»[المُؤْمِنُون: ۸۴ - ۸۵]

«بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آن خدا بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌شوید»

و با این وجود، از این جهت که اینان عبادتشان را برای غیر از خداوند بلندمرتبه به جای می‌آوردند، مشرک بودند.

بنابر این کسی که شهادت توحید را بر زبان آورد و مقصودش صرفاً ربوبیّت باشد، حقانیّت شهادت توحید را آن گونه که خدا و پیغمبرش - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به آن فرمان داده‌اند ادا نکرده است تا در روز قیامت به او نفع برساند و بدون هیچ شک و تردیدی از جمله‌ی مشرکین است.

۴ - شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) شامل هر سه نوع از انواع توحید سه گانه

است ؛ توحید الوهیّت، توحید ربوبیّت و توحید أسماء و الصّفات[۱] می‌گویم: این (نظریه با توجه به دلایلی که) بعداً ذکر می‌شود، دروغ و ظلمی در حقّ داعیان توحید است... اتهام آن‌ها را به چند طریق ردّ می‌نمایم.

الف) همانا این نوع از توحید که به توحید حاکمیّت نام گذاری شده است، ایمان و دین فرد جز به (انجام) آن صحّت نمی‌یابد و معنای آن هم یکتا و یگانه قراردادن خداوند بلندمرتبه در حاکمیّت و قانون‌گذاری است و (در حقیقت) حاکمیّت قَدَری و شرعی همه از آنِ خدای بلندمرتبه است و کسی از آفریده‌هایش (حقّ) شراکت در آن را ندارد. و همان گونه که آفرینش و تدبیر همه‌ی امور از آنِ خدا است؛ حاکمیّت و دستور هم، همه از آنِ اوست... و در (اثبات) این معنی، نصوص شرعی زیادی وارد است. از آن جمله:

قَالَ تَعالَی: «إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّالِلَّهِ. أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا إِيَّاهُ. ذَٰلِكَ ٱلدِّيْنُ ٱلْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ»[یُوسُف: ۴۰]

«فرمان روایی از آن خداست و بس (این اوست که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله؛ عقاید و عبادات را وضع می‌نماید) خدا دستور داده است که جز او را پرستش نکنید. این دین راست و ثابتی است (که ادّله و براهین نقلی و عقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و غیر از این، پوچ و ناروا است).»

وَ قَالَ تَعالَی: «وَلَايُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً» [الکهْف: ۲۶]

«در فرمان دهی و قضاوت خود کسی را شریک نمی‌کند.»

وَ قَالَ تَعالَی: «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» [الرّعْد: ۴۱]

«خداوند فرمان می‌راند و فرمانش هیچ گونه مانعی (مقابل) ندارد.»

---

۱ - جنجال برانگیزان اهل ارجاء (مرجئه‌ی عصر) ادعا می‌کنند که داعیان توحید در این روزگار، نوع چهارمی از توحید را آورده‌اند که قبلاً از کسی از آنان سابقه نداشته است و آن را «توحید حاکمیّت» نام نهاده‌اند...!!

وَ قَالَ تَعالَى: «أَفَحُكْمَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمَاً لَقَوْمٍ يُوقِنُونَ» [المَائدَة: ۵۰]

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنندو) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هویٰ و هوس) هستند؟ چه کسی برای افراد معتقد، بهتر از خدا حکم می‌کند؟»

وَ قَالَ تَعالَى: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ» [المَائدَة: ۱]

«خداوند هر چه را بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می‌کند.»

وَ قَالَ تَعالَى: «وَمَا ٱخْتَلَفْتُمْ فِيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى ٱللَّهِ» [الشّوریٰ:۱۰]

«اگر در مورد چیزی (از امور دنیا یا دین) اختلاف پیداکردید، قضاوت و حکم آن را به خداوند ارجاع دهید.»

وَ قَالَ تَعالَى: «وَ إِنْ أَطَعْتُمُوْهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» [الأَنْعَام: ۱۲۱]

«ای پیامبر – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ – اگر از آنان اطاعت کنید، بی‌گمان شما (هم مثل ایشان) مشرک خواهید بود.»

وَ قَالَ تَعالَى: «فَلَا وَرَبِّكَ لَايُؤْمِنُوْنَ حَتَّى يُحَكِّمُوْكَ فِيْمَا شَجَرَبَيْنَهُمْ ثُمَّ لَايَجِدُواْ فِيٓ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّاقَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُواْ تَسْلِيْمَاً» [النِّسَاء: ۶۵]

«امّا، نه به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا (این که) تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت و داوری تو) باشند.»

در حدیث صحیحی از رسول خدا – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ – روایت است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ هُوَٱلْحَكَمُ، إِلَيْهِ ٱلْحُكْمُ»

«همانا خدا (خود) داور است و حکم (و قضاوت) هم به او برمی‌گردد.»

نصوص شرعی دیگری که بر این نوع از توحید دلالت کند بسیار است...

هرکس آن را ردّ کند، ایمان را به طور کامل ردّ کرده است، و لازمه‌ی (نپذیرفتن این نوع از توحید) آن است که تمامی نصوص مذکور پیشین و غیر از آن را نیز ردّ نماید.

ب) هم چنان که قبلاً نیز بحث شد لازمه‌ی اعتبار توحید حاکمیّت بـه آن معنا نیست که به عنوان قسم چهارم توحید، به اقسام سـه گـانه‌ی مـعروف توحید اضافه شود و کسی هم چنین چیزی نگفته است... بلکه تمامی اهل علم، (قسمت عمده‌ای از) توحید حاکمیّت را در تـوحید الوهـیّت جـای مـی‌دهند و برخی قسـمت‌های آن نـیز در تـوحید ربـوبیّت و تـوحید أسـماء و الصّـفات قرارمی‌گیرد...

امّا با افزایش شرک در امت، از جهت حکم نمودن به غیر از آنچه خدا نازل نموده است و نیز داوری بردن نزد قوانین طاغوت... لازم گردید که داعـیان (توحید)، برای آگاه نمودن عامه‌ی مردم به این نوع از توحید (توحید حاکمیّت) به طور مستقل از آن بحث کنند. و این (جدا کردن توحید حاکمیّت از اقسام سه گانه‌ی معروف توحید) مانند آن است که کسی دریابد، مردم از جهت مسائلی؛ مانند، استغاثه، محبّت، طاعت، فروتنی، خـضوع و... دچـار شـرک و تـفریط شده‌اند و به آن‌ها بگوید: توحید طلب و دعا یا توحید محبت و طاعت یا توحید فروتنی و خضوع و... را برای خدا به جا آوریـد و خـالصانه آن را (بـرای او) مراعات کنید.

و این گفته‌ی درستی است، و کتاب‌های علما از امثال این گونه جمله‌ها و تعابیر انباشته است... ولی کسی نمی‌گوید: این علما، توحید چهارم یا پنجم یا ششم... را آورده‌اند؛ چـون گـفته‌هایشان از چـارچـوب اقسـام سـه گـانه‌ی معروف توحید خارج نمی‌شود و اگر به این اختصاصی و تفصیلی در مورد توحید حاکمیّت بحث می‌کنند به خاطر بیان اهمیّت و نیاز مردم به آن است و این گونه (شرح و توضیح‌ها) ضرری ندارد.

انسان‌های زیادی در این روزگار هستند که اگر به آن‌ها بگویی: به توحید الوهیّت پایبند باشید، معنی و مقصود تو را نمی‌فهمند... و این سبب می‌شود که توحید الوهیّت را برای او توضیح دهید و بگویی: توحید دعا و طلب و قصد و نیّت را مراعات کن و توحید محبّت را بر خود لازم بدان... و محبوب ذاتی را تنها همان خدای بلندمرتبه بدانید و بس... و توحید طاعت (و فرمان‌برداری از خداوند) را نیز مراعات کن... در مورد توحید حاکمیّت نیز چنین است و هرگاه مردم را ببینی که به جای حکم به شریعت و دستورات خداوند به قوانین و احکام طاغوت روی آورده‌اند، (لازم می‌شود که آن‌ها را برحذر دارید و بگویی:) حاکمیّت را تنها از آن خدای یگانه بدانید.

پ) هرگاه به آنچه گفته شد آگاهی یافتی، می‌فهمی که مرجئه‌ها در فتنه‌ی بزرگی که در این روزگار به وجود آورده‌اند هدفی غیر از این ندارند، جز این که (با این کارشان) می‌خواهند که از اهمیّت این نوع از توحید و ایمان بکاهند تا مردم را از آن منصرف کنند! و می‌خواهند که به مردم این چنین بگویند: این گناهانی که طاغوت‌های فرمان‌روا از جهت حکم به غیر ما أنزل‌الله و تغییر دادن شریعت و دستورهای خداوند بلندمرتبه به قوانین کفری (خود ساخته و قراردادی) دچار شده‌اند... ناقض توحید نیست و ربطی به عقیده ندارد؛ چون در (زیرمجموعه‌ی) هیچ یک از اقسام سه گانه‌ی معروف توحید ذکر نشده است، هم چنان که چیزی به نام توحید حاکمیّت نیز در آن یافت نمی‌شود... در نتیجه جایز نیست که ما به آن‌ها، تهمت کفر یا خروج از دین (ارتداد) را بدهیم!! مرجئه‌ها در ورای این جنجالی که بر پا می‌کنند، در صدد مناقشه‌ی علمی یا شناخت حقیقت نیستند... بلکه به این وسیله می‌خواهند از طاغوت‌ها دفاع کنند و از جرم آنان بکاهند و حال و وضع باطل آن‌ها را در برابر چشمان مردم زینت دهند...

و بخصوص بیشتر مرجئه‌هایی که این جنجال‌ها را درباره‌ی مسائل

حاکمیّت به راه می‌اندازند، (در صورت عدم دست یابی به آنان) آن‌ها را بر آستانه‌ی درگاه طواغیت می‌یابی که نشسته‌اند و منتظرند تکه‌های نان و استخوان به سوی آنان انداخته شود...! و آنچه در این فرصت (پیش آمده) شایسته‌ی یادآوری می‌باشد آن است که من یک بار به همنشینی یکی از این مرجئه‌ها گرفتار شدم... و از آنچه سخن می‌گفتم و (مردم را) از آن بر حذر می‌نمودم، شرک قصور (شرک حاکمیّت) بود... آن فرد که همنشین ما بود، زبان به اعتراض گشاد و گفت: شرک قصور را از کجا آورده‌ای...؟ دلیلت بر آن چیست...؟ ما فقط شرک قبور را می‌شناسیم... و نشنیده‌ایم که (کسی) از بزرگان و علمای ما درباره‌ی شرک قصور برای ما سخن گفته باشد...؟!

به او گفتم: تو دلیل بر شرک قبور را از کجا آورده‌ای...؟!

گفت: هرگاه مردم، قبور را از جهت دعا و تبرک و استغاثه و... پرستش کنند... (انجام) این (اعمال برای قبور) شرک است... پس لازم می‌شود که مردم از شرک قبور آگاه و (برحذر) شوند.

به او گفتم: سخن تو حقّ است... امّا آنچه را که درباره‌ی (شرک) قبور گفتی، در مورد (شرک) قصور نیز بگو...!

گفت: و امّا قصرها کِی پرستش می‌شوند تا آنچه را که درباره‌ی قبور گفتم، در مورد قصور نیز بگویم...؟

به او گفتم: قصرها به عنوان غیر خدا پرستش می‌شوند، از آن جهت که مردمان شکایت و داوری خود را به احکام و مقرراتی که با شریعت خدای بلندمرتبه در تضّاد است و از قصرها و ساکنین طواغیت آن صادر می‌شود می‌برند...!

و قصرها پرستش می‌شوند از آن جهت که تمامی فرمان‌ها و آموزش‌های بزرگان طواغیت ساکن در آن، بدون در نظر گرفتن موافقت یا مخالفت آن با حقّ، (از سوی مردم) فرمانبرداری می‌شود.

و هم چنین قصرها پرستش می‌شوند از آن جهت که (مردم) به آن و ساکنین آن از طواغیت و همکاران آن‌ها و از سیاست (حکومتی) و برنامه‌ی فاسد و باطل آنان تا زمان مرگ، دوستی و موالات می‌ورزند (و از آن دفاع می‌کنند)...!

بیایید در این کلمات و عباراتی که از گروهی از مردم و رسانه‌های ارتباط جمعی آن‌ها به گوش ما می‌رسد تأمل کنیم؛ نگهبانان قصر... سربازان قصر... سیاست‌های قصر... این دستوری است که از قصر صادر شده‌است... امنیّت و سلامت قصر... برنامه‌ی قصر... و عبارات دیگری که اگر در آن دقّت کنی، از کلمه کلمه‌ی آن و حتّی حرف به حرف آن شرک می‌بارد!!

و هم چنین قصرها پرستش می‌شوند، از آن جهت که مردم از طاغوت‌های ساکن در آن ترس و بیم و وحشت دارند... و حتّی بسیاری از مردم (قبرپرست) بیشتر از قصرها می‌ترسند تا قبرها!!

و هم چنین (قصرهای طواغیت) از این جهت که قلب‌های بیمار به آن تعلق خاطر پیدا می‌کنند... و به آن جا وارد می‌شوند و منتظر می‌مانند تا این که پاداشی یا اندک چیزی (از مال دنیایی) به سوی آن‌ها انداخته شود، عبادت می‌شوند.

۵- آنچه در این روزگار جلب نظر می‌کند... (آن است) که بسیاری از مردم و برخی از طواغیت، تعریف سابق برای شهادت توحید را حفظ کرده‌اند و اگر احیاناً از یکی از ایشان معنای شهادت توحید را پرسش نمایی، به سرعت و بدون کوچک‌ترین توقف و تردیدی پاسخ می‌دهد: **«لاَ مَعْبُودَ بِحقٍّ إِلَّا اللّه»** **«هیچ معبود بحقّی جز خدا وجود ندارد.»...!!»**

این تعریف صحیح را می‌کنند، بدون آن که براهین و معانی آن را بدانند و واجبات و تَبَعاتی که به دنبال این کلمه می‌آید بر خود لازم بدانند...!

این تعریف صحیح را می‌کنند... ولی در همان لحظه، به پرستش و موالات

معبود دیگری همراه با خدای بلندمرتبه می‌پردازند!!

این تعریف صحیح را می‌کنند... در حالی که خود را به معبودی (دروغین و باطل) در کنار خدای بلندمرتبه یا جدا از او درآورده‌اند!! (طواغیت) این تعریف صحیح (شهادت توحید) را صرفاً به صورت لفظی بیان می‌کنند... تا این که از ملامت و سرزنش دیگران در امان باشند و آنان را به نادانی و عدم آگاهی از توحید نسبت ندهند!!

مَثَل ایشان، مانند کسی است که «شهادت توحید» را بر زبان آورد، در حالی که معنای آن را نداند... یا کسی که به شهادت توحید اقرار کند، در حالی که خود را به چیزی از لوازم و خواسته‌های آن ملزم نکند!

اینان از شهادت توحید و حفظ کردن تعریف (صحیح) آن، هیچ بهره‌ای نمی‌برند و از بازخواست و مورد پرسش قرارگرفتن در دنیا و آخرت در امان نخواهند بود.

این نکته و تمامی آنچه که بحث شد، جزء عبادت است و هرگاه برای غیر از خداوند بلندمرتبه انجام گیرد، شرک است... فرد مرجئه در این حال مبهوت و درمانده شد و سخنی نگفت!!

معنای شرط:

شرط: علمای اصول، شرط را به چیزی تعریف کرده‌اند که وجود چیزی متعلق به وجود آن باشد و برای وجودش لزومی به وجود چیز دیگری نباشد، امّا با عدم وجودش، عدم وجود آن چیز ثابت گردد.

به عنوان مثال: یکی از شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» «نطق و اقرار» است و «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» بدون وجود آن، تحقق و صحّت نمی‌یابد؛ ولی وجود نطق و اقرار به تنهایی مستلزم وجود بقیه‌ی شروط نیست.[۱]

و به همین ترتیب، بقیه‌ی شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» که إن شاءاللّه به تفصیل از هر کدام بحث خواهیم کرد وجود هر کدام، شرطی برای صحّت توحید است. و شرط صحّت شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه)، مستلزم وجود تمامی این شروط است و در صورت عدم یکی از این شروط، وجود (کامل) «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» به‌طور مستقیم منتفی می‌شود و به صاحبش سودی نمی‌رساند... و برای تحقق «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و تحقق نفع رسانی آن، چاره‌ای جز تحقق کامل و بدون نقص شروط و ارکان آن وجود ندارد[۲].

---

۱ - یک مثال ساده: نماز خواندن، بدون وضو گرفتن باطل است ولی بعد از وضو گرفتن، شرط نیست که فرد نماز بخواند، شاید قرآن بخواند. «مترجم»

۲ - به عبارتی ساده‌تر: وجود هر کدام از شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» لازم است ولی کافی نیست؛ امّا شرط لازم و کافی صحت شهادت توحید، تحقق کامل و بدون نقص شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» است. «مترجم»

و اکنون بحث تفصیلی شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را آغاز می‌کنم... چیزی که شما را به خاطر آن، به این بحث مهم دعوت نموده‌ایم.

شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»

«لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» دارای شروطی است که ایمان صاحب و دارنده‌ی آن جز به سبب آن‌ها صحّت نمی‌یابد و این شروط عبارتند از:

شرط اوّل:

نطق و اقرار

برای کسی که بخواهد در دین اسلام داخل شود و حکم و صفت اسلام بر او جاری شود، لازم است که در آغاز لفظاً بـه شـهادت تـوحید اقـرار کـند و صیغه‌ی آن چنین است: «أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» و کسی که - با وجود داشتن توانایی گفتار - از اقرار کردن به شهادت توحید امتناع ورزد، مسلمان نیست و به حکم اسلام خونش محفوظ نمی‌باشد. هـم چنان که «سعیدبن مسیّب بن حزن» - رضی‌اللّه عنه - در حدیثی «متفق علیه» از پدرش روایت می‌کند:

«لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ اَلْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ وَ عَبْدَاللّـهِ بْـنِ أَبِي أُمَـيَّةَ بْـنِ اَلْـمُغَيْرَةَ قَـالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - لِأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمٍّ! قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّااللَّهُ كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَاللَّهِ» فَقَالَ أَبُوجَهْلٍ وَ عَبْدُاللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَـالِبٍ! أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةَ عَبْدِ اَلْمُطَلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَ يَعُوْدَانِ بِتِلْكَ اَلْمَقَالَةِ حَتَّىٰ قَالَ أَبُوطَالِبٍ، آخِرَمَا كَـلَّمَهُمْ، هُوَعَلَى مِلَّةَ عَبْدِاَلْمُطَلِبِ، وَ أَبَىٰ أَنْ يَقُوْلَ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ، فَقَالَ رَسُـولُ اللَّـهِ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: «أَمَّا وَاللَّهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعالَى فِيْهِ: «مَا كَانَ لِلْنَّبِيِّ و اَلَّذِيْنَ آمَنُواْ أَنْ يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِيْنَ وَلَوْ كَانُوٓاْ

أُوْلِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَاتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ ٱلْجَحِيمِ»[۱]

وَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي أَبِي طَالِبٍ قَوْلَهُ لِرَسُوْلِ اللَّهِ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ»[۲]

«وقتی که ابوطالب نزدیک به مرگ شد، رسول خدا- صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -به نزد او رفت و دید که ابوجهل‌بن هشام و عبداللّه‌بن امیة بن‌مغیره پیش او هستند. رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - خطاب به ابوطالب فرمود: ای عموی من! کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان بران، این کلمه‌ای است که در نزد خدا گواهی آن را برایت می‌دهم. ابوجهل و عبداللّه بن امیه نیز گفتند: ای ابوطالب! آیا تو از دین عبدالمطلب روی گردان می‌شوی؟! رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - پشت سر هم کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر ابوطالب عرضه می‌کرد و ابوجهل و عبداللّه بن امیه نیز گفته‌ی خود را تکرار می‌کردند. سرانجام آخرین جمله‌ای که ابوطالب به آنان گفت این بود که: بر دین عبدالمطلب هستم و از گفتن کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» خودداری نمود. سپس رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: به خدا سوگند! پیوسته برایت دعای عفو و مغفرت می‌کنم ؛ مگر آن که خداوند مرا از آن منع کند. بلافاصله خداوند در این باره این آیه را نازل فرمود: «پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - و مؤمنان نباید برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند (این مشرکین) از نزدیکان و خویشاوندان آنان باشند، هنگامی که برای آنان روشن است که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند و) از اهل دوزخند.»[۳]

۱ - [التوبة: ۱۱۳]
۲ - [القصص: ۵۶]
۳ - [التوبة: ۱۱۳]

و خداوند درباره‌ی (ایمان نیاوردن) ابوطالب، به رسول خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - چنین فرمود: «ای پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری (هدایت شود) هدایت کنی (و او را به نعمت ایمان برسانی) و امّا این تنها خدا است که هرکس را بخواهد، هدایت می‌کند و بهتر می‌داند که چه افرادی (سزاوار ایمان بوده و به سوی صفوف مؤمنان) راه یابند.»(۱)

امام مسلم در صحیح خود، و ترمذی هم آن را از حدیث یزید پسر کیسان و او هم از ابوحازم و او نیز از ابوهریره - رضی‌اللّه عنه - روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که وفات ابوطالب فرارسید، رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به نزد او آمد و فرمود: «**قُلْ: لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ أَشْهَدُ لَکَ بِهَايَوْمَ ٱلْـقِيَامَةِ**» بگو: «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» تا در روز قیامت، به وسیله‌ی آن برایت گواهی دهم.» ابوطالب (در پاسخ) گفت: اگر قریشیان مرا بدان معیوب و ننگین نمی‌کردند و نمی‌گفتند که هراس از مرگ او را بر آن داشته است، چشمان تو را با گفتن آن کلمه روشن می‌کردم (و مایه‌ی شادی تو می‌شدم.)!! سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: «**إِنَّکَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِيْنَ**» [القصص: ۵۶]

می‌گویم: در ایمان نیاوردن ابوطالب عموی رسول خدا- صَلَىٱللَّهُعَلَيْهِوَسَلَّم- برای کسی که درآن تفکّر و تعقّل کند، نشانه‌ی بزرگی‌ازنشانه‌های خداوند بلندمرتبه وجود دارد؛ چون این خودِ شخص رسول خدا- صَلَىٱللَّهُعَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - بود که ابوطالب را به دین اسلام دعوت کرد و با وجود آن که ایشان - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - صاحب علم و حکمت و خُلق و خُوی بزرگی بود و اصرار شدیدی داشت که عمویش، ابوطالب، هدایت

---

۱ - [القصص: ۵۶]

را از او پذیرا شود... امّا چون خداوند بلندمرتبه (به ایـمان آوردن ابـوطالب) راضی نبود، نتوانست به مقصودش (که ایمان آوردن عمویش بود) دست یابد و (سرانجام) ابوطالب بر کفر و آیین شرک مُـرد...!! و ایـن بـرای آن است تـا همگان بدانند که تمامی امور به دست خداوند بلندمرتبه و یگانه است و کسی در آن شراکت ندارد، همانا او خداوند پاک و منزه و یکتایی است که هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و هر که را بخواهد، از هدایت باز می‌دارد.

و این (در مقام) هیچ کس؛ حتّی پیامبر ما - صَلَی ٱللَّهُ عَـلَیْهِ وَ سَـلَّم - بـا وجود فضل و علمی که به او داده شده است نیست که توانایی هدایت کسی را داشته باشد، مگر کسی را که خداوند (صرفاً) خود هدایتش بخواهد.

هم چنان که پروردگار بلندمرتبه می‌فرماید:

«لَیْسَ لَکَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْیَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْیُعَذِّ بَهُمْ»[آل عِمْرَان: ۱۲۸]

«چیزی از کار (بندگان جز اجرای فرمان یزدان) در دست تـو نـیست (بلکه همه‌ی امور در دست خدا است، این اوست که) یا تـوبه‌ی آنـان را می‌پذیرد (و دل‌هایشان را با آب ایمان می‌شوید) یا ایشـان را (بـا خـوار داشتن در دنیا و عذاب آخرت) شکنجه می‌دهد.»

پس پیامبر ما - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - کاری جز هدایت بیان (شـرح و توضیح) و راه‌نمایی به حقّ نمی‌تواند بکند ؛ امّا هدایت توفیق (و تأیید الهـی) تنها از آنِ خداوند بلند مرتبه است.

«وَ قَالَ - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ ٱلْنّاسَ حَتَّی یَشْهَدُواْ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّااللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، وَ یُقِیْمُوا الصَّلاةَ، وَ یُؤْتُوا الزَّکَاةَ، فَإِذَا فَعَلُواْ ذٰلِکَ عَصِمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ و أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ ٱلْإِسْلَامِ وَحِسَابُهُمْ عَـلَی اللّٰهِ» [متفق‌علیه]

«رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - فرمود: به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که معبودی بحق جز خـدای یکـتا

نیست و محمّد فرستاده‌ی اوست و نماز به جای آورند و زکات را پرداخت کنند و همین که این کارها را انجام دادند، خون و مال آنان از جانب من محفوظ است ؛ مگر در برابر حقّی که به عهده خواهند داشت و حساب (نیّت و کارهای پنهانی) آنان با خداست.»

امام نووی - رحمةاللّه علیه - در شرح خود بر صحیح مسلم در جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۲ می‌گوید: در این حدیث شرط ایمان آوردن، اقرار و اعتقاد به شهادتین و باور به تمامی آن چه رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - آورده، ذکر شده است.

ابن تیمیه - رحمةاللّه علیه - در جلد هفتم «الفتاوی» صفحه‌ی ۶۰۹ می‌فرماید: «هرگاه کسی با وجود داشتن توانایی گفتار (لال نباشد) از گفتن و بر زبان راندن شهادتین سرباز زند، به اتفاق تمامی مسلمانان، سلف امت، ائمه‌ی آن‌ها و جمهور علمای آنان، ظاهراً و باطناً کافر است.»

لال‌هایی که توانایی کلام (و سخن گفتن) ندارند، از قید گفته‌ی «با وجود داشتن قدرت و توانایی» خارج می‌باشند...

چون ناتوانی و عجزی که دفع آن ممکن نباشد، به اتفاق تمامی اهل علم، تکلیف را از سر صاحب آن بر می‌دارد.

می‌گویم: از لوازم این شرط (نطق و اقرار)، تکفیر به قول و گفتار است... (یعنی) همان گونه که ایمان با قول و اقرار و... واقع می‌شود، کفر نیز چنین است و با قول و گفته‌ی کفرآمیز اتفاق می‌افتد.

و هیچ کس با این شرط (که قول جزء ایمان و جزء کفر است) غیر از جهم‌بن صفوان و پیروانش مخالفتی نکرده است، اینان ایمان را در تصدیق قلبی منحصر کرده‌اند و نطق را جزء شرط صحّت ایمان قرارنداده‌اند.

(و به این علّت که گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است و ربطی به عمل و قول ندارد) سبب شده است که از سویی دیگر عکس آن را نیز اظهار کنند و

بگویند: همان گونه که ایمان چنین است، کفر نیز صرفاً محصور در تکذیب دل است.

و کسانی که این قاعده‌ی باطل را بنیان نهاده‌اند، قول کفرآمیز را جزء کافر شدن قرار نداده‌اند تا چه رسد به عمل...!!

(چون گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است ؛ مجبور شده‌اند که بگویند کفر نیز تکذیب دل است.)

و این گفته (که ایمان تصدیق دل و کفر هم تکذیب دل است) با وجود بطلان آن و مغایرتش با نصوص ظاهر و متواتر شرعی و مخالفت با عقیده‌ی اهل سنّت و جماعت، عدّه‌ی زیادی از طلاب معاصر تحت تأثیر این قاعده‌ی باطل قرارگرفته‌اند و خود را به دروغ و بهتان به عقیده‌ی سلفیه یا منهج سلفی نسبت‌می‌دهند - درحالی‌که عقیده‌ی سلف صالح از آنها اعلام برائت می‌کند - و کسان دیگری هم غیر از آنان، آن‌هایی که در مدرسه‌ی مرجئه‌ها هستند و در مسأله‌ی ایمان و وعد و وعید بر عقیده‌ی مرجئه می‌باشند، از این باور تأثیر پذیرفته‌اند. هم چنین اوضاع و احوال بسیاری از مدارس و دانشگاه‌های معاصر موجود در شهرهای مسلمانان، از این عقیده‌ی باطل نشأت می‌گیرد[1] و با کمی دقّت و بررسی، انسان در می‌یابد که درحقیقت، اینان در مسائل کفر و ایمان دقیقاً جهمی نیستند.

بلکه هرگاه مسائل کفر را برای آن‌ها طرح کنی... چه وقت انسان کافر است و چه وقت کافر نیست، آنان را می‌بینی که به عقیده‌ی جهم بن صفوان در مسأله‌ی ایمان، تمایل نشان می‌دهند که مفهوم آن این است که هر کس ایمان را با تصدیق دل قبول داشته باشد مؤمن است، هر چند هر عمل زشتی داشته

---

۱ - در کتابم «ألانتصار لأهل‌التوحید» و نیز کتاب دیگرم «تهذیب شرح‌العقیدةالطحاویة» در مورد باطل بودن این عقیده، با آوردن دلایل شرعی بحث نموده‌ام. در صورت تمایل به آن‌ها مراجعه کنید.

باشد یا الفاظ کفرآمیز بر زبان بیاورد!!

اگر به آن‌ها گفته شود: این انسان کافری است و صراحتاً مرتکب کفر می‌شود و به خدا و رسول او - صَلَّی ٱللَّـهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - و دینش توهین می‌کند... به تو می‌گویند: آیا این کفر در دلش جای گرفته است؟!! مهم آن است که اعتقاد و تصدیق دل او سالم باشد (ظاهر اقوال او برای ما ملاک نیست) این در ظاهر او کفر است؛ امّا در باطنش کفر نیست... و ما راهی نداریم که به باطن و اعتقاد او دسترسی پیدا کنیم... و هیچ راه حلّی جز حکم ایمان نهادن بر او نداریم؛ این فرد مؤمنی است و تکفیر کردن وی جایز نمی‌باشد، هر چند کلمات و عبارات کفرآمیز به کار برد... و تا وقتی که در این عبارات و جمله‌هایی که به کار می‌برد نشانه‌ی آشکاری که دلالت بر کفر یا تکذیب قلبی او کند نیابیم، نمی‌توان او را تکفیر کرد...!!

و هرگاه با آن‌ها در مورد مسائل ایمان مناقشه شود که چه وقت انسان مؤمن است و چه وقت مؤمن نیست... آنان را می‌بینی که به عقیده‌ی مرجئه‌ی کرّامیّه تمایل پیدا می‌کنند که مفهوم آن این است که هرکس اقرار به ایمان و توحید بکند مؤمن است، هر چند که در باطنش منافق و کافر باشد و به آن تصدیق و اعتقاد قلبی هم نداشته باشد!![1]

فکر کنید کسی مثل این مرد که در مقام فرماندهی عمل اسلامی، چنین قولی را که درست مطابق مذهب مرجئه‌ی کرامیه است، بر زبان می‌راند... پس

---

۱ - این عقیده و برنامه را (تمایل آن‌ها به جانب جهمیه و مرجئه در مسائل کفر و ایمان) در کتاب‌هایشان که در این اواخر زیاد شده و نیز در خلال مناقشات، مجادلات و گفت و گوهایی که با آن‌ها داشتم و هم‌چنین از نشانه‌هایی که در اقوال باطلشان یافت می‌شود، دانستم. آنچه در این جا شایسته‌ی یادآوری است، قولی است که شیخ محمّد قطب - حفظه‌الله - از یکی از اینان، در کتاب ارزشمندش «لاإله إلّاالله عقیدة و شریعة و منهاج حیاة» در صفحه‌ی ۱۵۸ نقل می‌کند: «هنوز از گفته‌ی آن مرد - فرد بسیار خوبی است، خدا او را رحمت کند - تعجب می‌کنم که یک روز در مقام فرماندهی عمل اسلامی می‌گفت: کسی که «لاإله إلّاالله» را بر زبان بیاورد تکفیر نمی‌کنیم، اگر چه کمونیست هم باشد - خداوند به گوینده‌اش رحم کند و از گناهش در گذرد.

حال پیروان و شاگردان او که بدون هیچ درک و بینش و دلیلی از وی تقلید می‌کنند، چگونه است...؟!!

و اگر بخواهیم کسی را ملامت کنیم، این شیخ محمّدقطب - حفظه‌اللّه - است (که باید سرزنش شود) که چرا به چنین مردی که مشهور به فرمانده‌ی عمل اسلامی است و کمونیست ملحدی را به شرطی که در طول عمرش تنها یک بار شهادت توحید را بر زبان آورده باشد کافر نمی‌داند، این گونه برایش ترحم و طلب آمرزش نموده‌اند؟ که از آن بی‌اهمیّتی و سبکی گناه فرد مذکور استنباط می‌شود...!

و برای شیخ بهتر آن بود که در کم‌ترین حالت به بیان گفته‌ی زشت آن مرد، بدون هیچ مدح و ذم و دعایی در حق یا علیه او می‌پرداخت...!!

ابن تیمیه - رحمةاللّه علیه - در جلد هفتم «الفتاوی» صفحه‌ی ۵۴۸ می‌فرماید: «کرّامیه ؛ یاران محمّدبن کرّام می‌باشند که ادّعا می‌کنند که ایمان، اقرار و تصدیق به زبان بدون (همراهی و موافقت) قلب می‌باشد.» (ابن تیمیه) آن‌ها را در شمار فرقه‌های مرجئه آورده است!

اگر به مرجئه‌ها وجهمیه‌های زمان بگویی: این انسان کمونیست کافری است (که خدا را قبول ندارد) و معتقد به کفر و الحاد است و حتّی بر اساس اصولی که شیخ نخستین شما - جهم بن صفوان گمراه - بنا نهاده، کافر است... به تو می‌گویند: او به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» شهادت می‌دهد... چگونه می‌توانیم کسی که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را می‌گوید کافر بدانیم...؟ چگونه از ما می‌خواهی که حکم کفر کسی را بدهیم که ظاهرش، دلالت بر ایمانداری او می‌کند...؟!! به ما فرمان داده شده است که براساس ظاهر قضاوت کنیم و این تنها خداست که حاکم بر اسرار و درون (انسان‌ها) است (و ما به آن دسترسی نداریم)... به ما امر نشده است که شکم‌ها را بشکافیم و درونشان را به دقّت بررسی کنیم، تا از محتوای آن‌ها آگاه شویم (ما مسئول درون مردم نیستیم)...!!

و هرگاه دربارەی یکی از طاغوت‌ها به آن‌ها بگویی: این کسی است که مرتکب کفر بَواح (آشکار) می‌شود... براساس عقیدەی «جهم بن صفوان» بر تو اعتراض می‌کنند (و می‌گویند: شاید در دلش به آن کفر راضی نباشد.) و آن‌گاه که در مورد یکی از طواغیت به آن‌ها بگویی: این فردی است که دین (خدا) را تکذیب می‌کند و در دلش کفر را بر خود حلال نموده است (و قلباً کافر می‌باشد.)... بر پایەی عقیدەی مرجئەی کرّامیّەی گمراه، بر تو زبان به اعتراض می‌گشایند (و می‌گویند: مادام که به شهادت توحید تلفظ می‌کند، انکار قلبی و نفاق وی هم اشکالی ندارد! اینان هرگاه از ظاهر کسی کفر بواح مشاهده کنند، خود را به جهمیه‌های باطنی نسبت می‌دهند (و می‌گویند: شاید در دلش این گونه نباشد) و هرگاه پیش بیاید کسی که در باطنش کفر و الحاد است ؛ امّا در ظاهر به (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه، مُحَمَّدً رَسُولُ اللَّه) شهادت می‌دهد و هر وقت از او بخواهی آن را بر زبان جاری می‌کند، خود را به کرامیّه‌های ظاهری نسبت می‌دهند (و می‌گویند: آیا تو می‌دانی که در دلش راضی به کفر است؟) اینان (مرجئه‌ها و جهمیه‌ها) از بدترین و خبیث‌ترین افرادی هستند که امت مسلمان و دعوت اسلامی در قرن حاضر به آن گرفتار شده است... به خاطر آن که توانایی خاصی در گمراه کردن مردم دارند و بسیاری از آنان (برای مقبولیّت عمومی) و جهت ترویج افکار فاسدشان در میان مردمان عوام و افراد بی‌سواد و جاهل، به اسم سلفیّه و یا به نام اهل سنّت و جماعت به این کار مبادرت‌می‌ورزند... و سلفیّەی حقیقی و اهل سنّت و جماعت از آنان و گفتارشان ؛ همانند برائت جستن گرگ از خون (ریختن) یوسف -علیه‌السّلام- اعلام برائت می‌کند!!

مسأله‌ی اوّل:

آیا چیزی هست که بتواند جایگزین شهادت توحید شود... ؟

رأی ارجح آن است که هیچ چیزی جز «نماز» نمی‌تواند جایگزین تلفظ شهادت توحید برای انسان شود. اگر کسی دیده شد که نماز می‌خواند و قبلاً معلوم نبود که «شهادت توحید» را بر زبان تلفظ نموده است، بر او حکم به «اسلام» می‌شود و احکام و متعلقات آن از قبیل؛ حقوق و واجبات (مسلمان) به خاطر وجود نصّ در این مورد، بر وی جاری می‌شود. **عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ - رَضِيَ‌اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ - صَلَى اللّهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم - مَنْ صَلَّىٰ صَلَاتَنَا وَاَسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَ أَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ اَلْمُسْلِمُ لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ رَسُوْلِهِ»** [رواه البخاری]

امام بخاری در صحیح بخاری از انس بن مالک - رضی‌اللّه عنه - روایت می‌کند که پیامبر اکرم - صلی‌اللّه علیه و سلم - فرمود: «هرکس مانند ما نماز بخواند و به قبله‌ی ما رو نماید و ذبیحه‌ی ما را بخورد، مسلمان است و چنین کسی را خدا و رسول او امان داده‌اند.»

«قُرطبی» در جلد هشتم کتابش «الجامع» صفحه‌ی ۲۰۷ می‌گوید: «ایمان هیچ کس جز با (اقرار) به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» صحّت نمی‌یابد وَ هیچ اقوال و افعالی جز «نماز» نمی‌تواند حکم آن را به جای آورد»

اسحاق بن را هویه می‌گوید: «به تحقیق در خواندن «نماز» (در نزد علما) اجماعی است که بر هیچ کدام از احکام دیگر (شریعت اسلام) آن اجماع نشده است. چون همه‌ی آن‌ها بر این رأی وحدت نظر دارند که: «هر کس به کافر بودن شناخته شده باشد، سپس او را ببینند که نمازهای زیادی را در وقت مشخص خود می‌خواند؛ اگر چه قبلاً از وی اقرار زبانی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» دانسته نشده باشد، بر او حکم به ایمان (و اسلام) می‌شود؛ امّا در مورد احکام دیگری همانند روزه (گرفتن) و زکات (دادن) و امثال آن چنین حکمی نداده‌اند.»

و اگر گفته شود: پیامبر اکرم (صَلَى اللّهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم) از عمل

خالدبن‌ولید[۱] - رضی‌اللّه عنه - در کشتن کسانی که گفتند: «صَبَأْنَا» برائت جُست: چون مقصود آن‌ها آوردن اسلام بود، ولی در بیان (درست) آن اشتباه کردند و به جای آن که بگویند: «أَسْلَمْنَا»یعنی: اسلام آوردیم گفتند: «صَبَأْنَا» یعنی: از دین خود برگشتیم (و به دین اسلام درآمدیم).

(با این وصف) رسول‌اللّه (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم) تعبیر اشتباه آنان را محافظ جانشان قرارداد (و بر عمل خالدبن ولید اعتراض نمود و فرمود: «خدایا من از این کاری که خالد مرتکب شد، برائت می‌جویم»). حال چگونه بین این (فرمایش رسول‌اللّه -صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم- در حقّ خالد) و آن چه قبلاً بیان شد که انسان جز با اقرار به شهادتین یا نماز (خواندن) داخل اسلام نمی‌شود، هماهنگی ایجاد کنیم ؟

می‌گویم: «بین صیغه یا جمله یا چیزی که صاحب (و گوینده‌ی) آن را داخل اسلام می‌کند و بین صیغه یا جمله یا چیزی که شمشیر را از روی سر صاحب (و گوینده‌ی) آن در هنگام نبرد و شک و شبهه کنار می‌نهد، تفاوت است. آن چه صاحب (گوینده یا کننده‌ی) آن را در اسلام داخل می‌کند، چیزی بود که قبلاً بیان گردید و ذکر آن گذشت؛ امّا آن چه سبب می‌شود که شمشیر از روی سر صاحب و گوینده‌ی آن کنار گذاشته شود (و از کشتن وی

---

۱ - امام بخاری در «کتاب المغازی صحیح بخاری باب فرستادن خالد - رضی‌اللّه عنه - توسط پیامبر(صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم) به سوی «بنی حذیفة» از عبداللّه بن عمر - رضی‌اللّه عنهما - روایت می‌کند: «پیامبر اکرم - صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم - خالدبن ولید - رضی‌اللّه عنه را به سوی «بنی حذیفة» فرستاد تا آن‌ها را به دین اسلام فراخواند. آن‌ها نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» بلکه (برای بیان مقصود خود) گفتند: صَبَأْنَا، صَبَأْنَا «از دین (خود) برگشتیم»، «از دین (خود) برگشتیم»! خالد (نیز شمشیر در میانشان نهاد) و تعدادی را کشت و شماری را اسیر کرد و به هرکدام از ما اسیری داد! روز دیگر خالد دستور داد هر کدام از ما اسیر خود را بکشد! به او گفتم: به خدا سوگند نه من و نه هیچ یک از همراهانم اسیری را نمی‌کشیم. تا این که به خدمت پیامبر -صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم- رسیدیم و ماجرا را بازگو کردیم. رسول‌اللّه - صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم - دستان خویش را به آسمان بلند کرد و دو بار فرمود: «پروردگارا همانا من از کاری که خالد کرد بیزارم» «مترجم»

جلوگیری کند) هر قرینه یا تعبیری است که احساس شود که صاحب (و گوینده‌ی) آن خواهان اسلام (و مسلمان شدن) است یا احساس کنیم آن شخص، مسلمان می‌باشد؛ ولی تعبیر را درست به کار نبرده است. مانند کسی که بگوید: «السّلامٌ عَلَيَكُمْ وَ رَحْمَةُاللَّه».

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوٓاْ إِذَاْ ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيْلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَىٰٓ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُوْنَ عَرَضَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا» [النّساء: ۹۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید، تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید؟ آیا مسلمانند یا کافر؟) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه‌ی پذیرش اسلام است.) مگویید تو مؤمن نیستی و به دنبال مال دنیایی (او) باشید.»

یعنی: می‌خواهید به دنبال کشتن او، وی را غارت نموده و مالش را به غنیمت ببرید. (ای مؤمنان) تا وقتی که برایتان روشن و ثابت نگردد که (کسی) مسلمان است (یا کافر) یا علاقه و اشتیاق مسلمان شدن در او وجود دارد (یا نه) وی را مکشید.

«فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوٓاْ» [النّساء: ۹۴]

«(بدانید) که در پیش خدا غنایم فراوانی است (و آن را برای شما تدارک دیده است و بسی بهتر از ثروت و غنیمت دنیایی است) شما پیش از این چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگ‌های شما تنها انگیزه‌ی غارت‌گری داشت) ولی خداوند بر شما منّت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانه‌ی این نعمت بزرگ) تحقیق کنید.»

یعنی: تبیّن و تحقیق کنید... و این دوبار تکرار شدن کلمه‌ی «فَتَبَيَّنُوٓاْ» «تحقیق کنید» در یک آیه برای تأکید و بیان اهمیّت آن کار می‌باشد.

بدان که این تعبیر و امثال آن، تا هنگامی که (مسلمان یا کافر بودن و یا رغبت صاحب آن به اسلام) برای ما روشن و ثابت گردد، مانع از کشته شدن صاحب و گوینده‌ی آن می‌شود؛ ولی این (خود به تنهایی) تعبیر صحیحی برای داخل شدن فرد به دین اسلام نمی‌باشد.

از سویی دیگر اگر این تعبیر و امثال آن، بر فرد معینی از مسلمانان در دارالکفر اطلاق شود، خواهان آن است که بر او حُسنِ ظّن داشته باشیم (و تا زمانی که به طور کامل و واضح برای ما ثابت نگردد) خیلی زود بر او حکم تکفیر ندهیم؛ چون تکفیر (وی) همانند کشتن (او) است. هم چنان که در حدیث آمده است: «**تَكْفِيرُ ٱلْمُسْلِمِ كَقَتْلِهِ**»

«تکفیر کردن مسلمان، همانند کشتن اوست»

وَ قَالَ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرُ فَهُوَ كَقَتْلِهِ» [متفق علیه]

و رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - می‌فرماید: هرگاه مردی (مسلمان) به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر! همانند آن است که وی را به قتل رسانده باشد.

«وَ قَتْلُ ٱلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ عِنْدَاللَّهِ مِنْ زَوَالِ ٱلدُّنْيَا» [أَخْرَجَهُ ٱلْنسائی وَ غَيْره، صحيح الجامع: ۴۳۶۱]

«و کشتن مؤمنی، از نابودی دنیا در نزد خدا بزرگ‌تر است»

بنابراین تعجیل در جاری نمودن حکم تکفیر کسی، قبل از آن که حال و وضع و راست (و دروغ گفته‌ی) وی برای ما روشن و ثابت گردد ؛ همانند تسریع در اطلاق حکم قتل یا خون ریختن وی، قبل از اثبات یا روشن نمودن (اتهام) گناهکاری اوست.

چون تکفیر (کردن‌کسی به ناحق) تبعات و آثار خطرناکی به دنبال دارد که سرانجام آن خوب نیست و خطر آن از گناهِ ریختنِ خون او به ناحق

کمتر نیست.

مسأله‌ی دوّم:

درباره‌ی کسی که کافر بودنش از این جهت نیست که وی از به زبان آوردن و اقرار به شهادت توحید امتناع کرده باشد، آیا (در این صورت) اقرار نمودن به شهادت توحید به او نفعی می‌رساند...؟

جواب: کسی که کافر بودنش غیر از جهت امتناع وی، در اقرار نمودن به شهادت توحید باشد، برای نمونه: یکی از امور ضروری و معلوم[۱] دین را انکار کند(از جمله: فرض بودن نماز، زکات، روزه، حرام بودن قتل، زنا، ربا، شرب خَمر و... و احکامی همانند ازدواج، طلاق، ارث، قصاص و...) در این صورت، تلفظ نمودن شهادت توحید تا زمانی که آن چیزی را که سبب کافر شدن و خروج وی از دین اسلام شده، در او موجود باشد (و آن را کنار ننهد و توبه نکند) سود و نفعی به او نمی‌رساند.

مثلاً اگر کسی بگوید: روزه‌ی ماه رمضان واجب نیست یا (بگوید) روزه گرفتن جزءِ شرع (اسلام) نیست... به خاطر این کار کافر می‌شود و اقرار وی به شهادت توحید، تا وقتی که از انکار فرضیّت روزه‌ی ماه رمضان دست برندارد (و توبه نکند) به او نفعی نمی‌رساند؛ چون کافر شدنش به جهت امتناع وی از تلفظ نمودن به شهادت توحید نبوده است و آن کس قبل و بعد از انکار (فرضیّت) روزه‌ی ماه رمضان، به شهادت توحید اقرار نموده است...

و هم چنین طاغوتی که حکم و شریعت خدا را تغییر داده است و با اولیاء خدا و دین او می‌جنگد... به سبب انجام این کار کافر شده است و اگر در حالت

---

۱ - امور ضروری به احکامی گفته می‌شود که انسان در قبول یا ردّ؛ گرفتن یا رها کردن آن‌ها اختیاری از خود ندارد و صرفاً باید با تسلیم و رضای خویش از آن اطاعت کند. علامت این امور آن است که برای همه‌ی طبقات مردم شناخته شده است و برای اثبات آن نیازی به استدلال نیست. [مترجم]

عادی - در طول زمان - به شهادت توحید هم اقرارکند، به او نفعی نمی‌رساند؛ چون این طاغوت پیوسته مرتکب نواقضی می‌شود که سبب خروج وی از دین اسلام می‌گردد. و او و امثال او برای آن که توبه‌شان پذیرفته شود و دوباره وارد دین اسلام گردند، لازم است همراه تلفظ زبانی شهادت توحید، از اعمالی که سبب کفر و خروج آن‌ها از دایره‌ی دین اسلام شده است (به طور کلی) برگردند و از آن توبه کنند و اعلان برائت نمایند.

و این حکم (که بیان شد) بر همه‌ی حالات دیگری که سبب کفر و خروج صاحب آن از دایره‌ی دین اسلام می‌گردد، قیاس (و تعمیم) داده می‌شود. (پس انسان مسلمان در همه احوال باید سعی کند، دچار نواقض اسلام نشود و گرنه تلفظ نمودن شهادت توحید به او نفعی نمی‌رساند، مگر آن که توبه نماید و مجدداً به طور کامل و صحیح مسلمان شود.)

براستی ابوبکر و همه‌ی اصحاب - رضی‌الله عنهم - با منکران زکات که مرتّد شده بودند جنگیدند، در حالی که **«لَا إِلَهَ إِلاَّاللَّه وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحمَّداً رَسُولُ اللّه»** را بر زبان می‌راندند(و به آن اقرار می‌نمودند)...

شیخ کشمیری در کتابش **«إِكفارُ الملحدین»** می‌گوید: «کسی که کفرش به خاطر انکار یکی از امور ضروری دین مثل: حرام بودن شراب‌خواری باشد، اگر چه به شهادتین هم اقرار کند، برای دوباره مسلمان شدن (در ابتدا) لازم است نسبت به آنچه که به آن اعتقاد دارد برگردد.

هم چنان که علمای شافعی در **«ردُّالمحتار مِن ٱلْإرتداد»** و **«جامع‌الفصولین»** نیز به آن تصریح نموده‌اند: (که اگر از کسی به خاطر کفری که مرتکب شده است، طلب استتابه و اعلام برائت شود؛ امّا وی خودداری کند) اقرار عادی به شهادت توحید (و نبوّت رسول اللّه - صَلَی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم -) به او نفعی نمی‌رساند (و کشته می‌شود) مگر آن که از گفته (و انکارش) دست بردارد (و پشیمان شود) ؛ چون کفرش تنها با اقرار به

شهادتین از بین نمی‌رود.»

شیخ‌الاسلام محمّد بن سلیمان التمیمی - رحمة‌اللّه‌علیه - می‌گوید: «اگر کسی شب و روز خدا را پرستش کند و سپس در کنار قبر پیامبری یا صالحی بایستد و از آن طلب کمک نماید، دو معبود را پرستش نموده و (حق) «لَاإِلَـهَ إِلَّااللَّه» را به جا نیاورده است ؛ چون «الإله، یعنی: کسی که به یاری و کمک خوانده شود (و به خاطر آن که او غیر خدا را به کمک خوانده، در حقیقت دو خدا را پرستش نموده و «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» گفتن‌وی‌دروغین‌است)... و هر کس فردی را تا مرتبه‌ی پیامبراکرم - صَلَّی‌اللّهُ‌عَلَیهِ‌وَسَلَّم - ارتقاء دهد (و آن کس را هم مرتبه‌ی رسول خدا - صَلَّی‌اللّهُ‌عَلَیهِ‌وَسَلَّم - بداند) کافر شده و خونش حلال است و اقرار به شهادتین و نمازگزاردن به او نفعی نمی‌رساند.»[۱]

مقصود وی آن است که تلفظ نمودن به شهادتین، به او نفعی نمی‌رساند و مانع حکم تکفیر و ارتداد او نمی‌شود؛ مگر آن که علّتی را که سبب خروج وی از دایره‌ی دین اسلام شده است کنار گذارد.

---

۱ - الرسائل الشخصیة: ص ۱۶۶، و مجموعة‌التوحید: ص ۸۲.

شرط دوّم:

کفر به طاغوت

یکی از شرط‌های صحّت توحید «کافر شدن به طاغوت» است و انسان (مسلمان) ایمان نخواهد داشت؛ مگر آن که به طور ظاهری و باطنی «کفربه‌طاغوت» انجام دهد. و اینک دلایلی (را از قرآن و سنّت) در صحّت و درستی این شرط برایتان می‌آورم: **قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِٱلطَّـٰغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ لاَٱنْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»**
[البقره: ۲۵۶]

«کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است»

«**ٱلْعُرْوَةُ ٱلْوُثْقَىٰ**» در این آیه با توجه به نظر علما و مفسران، شهادت دادن به «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» است؛ یعنی هر کس به طاغوت کفر ورزد و سپس به دنبال آن به خدای بلند مرتبه ایمان آورد، (در حقیقت) به محکم‌ترین دستاویز، «**لاإله إلاالله**» چنگ زده است. امّا کسی که به طاغوت کفر نورزد (و به حکم طاغوت‌گردن‌نهد) اگرچه به‌خدای‌بلندمرتبه‌هم‌ایمان‌آورد، از جمله‌ی آن کسانی نیست که به «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» چنگ زده وحقوق و شروط آن را به جای آورده‌اند.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «هرکس از شریک قراردادن برای خدا و بت‌پرستی خود را نهی کند و خود را از عبادت هر آن چه که به عنوان غیر خدا پرستش می‌شود و شیطان به سوی آن دعوت می‌نماید، دور نگهدارد و صرفاً خداوند یگانه را پرستش کند، به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّـه» شهادت داده و به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است ؛ یعنی در کارش ثابت قدم شده و بر روش اعلای اسلام و صراط مستقیم حرکت نموده است... آن فرد به محکم‌ترین سبب در دین چنگ زده است و «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» به دستاویزی محکم تشبیه شده که اصلاً گسسته نمی‌شود و محکم و بادوام و استوار است و به شدت به هم پیوند زده شده است.»

مُجاهد می‌گوید: «اَلْعُرْوَةُ اَلْوُثْقَىٰ» یعنی: ایمان

و سعیدبن جبیر و ضحاک می‌گویند: «اَلْعُرْوَةُ اَلْوُثْقَىٰ» یعنی: «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»... و سپاس برای خدا، اختلافی در بین این اقوال وجود ندارد. و قرطبی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِٱلطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» شرط و «فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِالْعُروَةِ ٱلْوُثْقَىٰ» جواب شرط است.

وَ قَالَ اللّهُ تَعَالَى: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُوْلاً أَنِ اَعْبُدُواْ اللَّهَ وَٱجْتَنِبُواْ ٱلطَّاغُوتَ» [النّحْل: ٣۶]

«ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی پیامبران این بوده است) که خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید.»

و این مهم‌ترین وظیفه‌ی انبیاء و رسولان در طول تاریخ بوده است و نیز مهم‌ترین هدف داعیانی بوده که براساس منهج و طریقه‌ی آنان، به سوی خدای بلندمرتبه دعوت می‌کرده‌اند.

در حدیثی صحیح از رسول‌اللّه – صَلَى اللّهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم – روایت شده است که فرمود: «**مَنْ قَالَ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ وَ كَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُوْنِ اللَّهِ، حُرِّمَ مَالُهُ وَ**

دَمُهُ و حِسَابُهُ عَلَى اللّهِ [صحیح مسلم]

«کسی که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» بگوید و سپس به آن چه غیر از خدا عبادت شود کفر ورزد، جان و مال او محفوظ مـی‌باشد و اجـر و پـاداش او نـزد خداست.»

مقصود رسول اللّه - **صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم** - از «**وَ كَفَرَ بِمٰا يُعْبَدُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ**» کفر به طاغوت می‌باشد.

و اگر گفته شود: قسمت نخست شهادت «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» که «**لَاإِلَهَ**» است، خود مشتمل بر نفی و متضمن کفر به طاغوت می‌باشد. پس به چه علّتی در حدیث فوق، دوباره تکرار شده است...؟

می‌گویم: این تکرار برای تأکید و بیان اهمیّت کفر به طاغوت می‌باشد. هم چنان که شیخ‌الاسلام محمّدبن سلیمان التمیمی - رحمةاللّه علیه - در ایـن زمینه می‌فرماید: این فرموده‌ی رسول خدا - صَلَى اللّهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم - «**وَ كَفَرَ بِمٰا يُعْبَدُ مِنْ دُوْنِ اللّٰه**» برای تأکید جانب نفی «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» است و انسـان خون و مالش جز به آن (کفر به طاغوت) محفوظ نمی‌باشد و اگر کسی شکّ و تردیدی در این مورد به خود راه دهد، خون و مالش محفوظ نیست. و بدان که انسان مؤمن نمی‌شود، مگر آن که «کفر به طاغوت» انـجام دهـد و دلیـل مـا فرمایش خداوند بلندمرتبه است که می‌فرماید:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِٱلطّاغُوْتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقىٰ» [البقرة: ۲۵۶]

«کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، بـه مـحکم‌ترین دستاویز در آویـخته است.»[۱] شـیخ‌الاسـلام مـحمّدبن سـلیمان التـمیمی - رحمةاللّه علیه - می‌گوید: «خون و مالش محفوظ نیست» خود دلیل روشنی بر

---

۱ - مجموعةالتوحید: ۱۰ - ۳۵

عدم ایمان کسی است که کفر به طاغوت انجام ندهد؛ اگر چه به «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» اقرار کند و در طول روزگار هم آن را بر زبانش جاری سازد. و این چنین کسی، مثل فردی است که چیزی را بگوید و در همان وقت ضدّ آن را بر زبان آورد. به «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» اقرار می‌کند؛ امّا در همان حال خدای دیگری را همراه یا بدون خدای بلندمرتبه پرستش می‌کند.

همان‌طور که قبلاً ذکر شد اجتماع «ایمان و کفر» و «توحید و شرک» در قلب یک انسان غیر ممکن است. و در حدیثی از رسول‌اللّه – صَلَی اللّهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم– آمده است:

«**لَايَجْتَمِعُ ٱلْايمانُ وَٱلْكُفْرُ فِیقَلْبِ ٱمْرِیءٍ**»

«**ایمان و کفر (به طور هم زمان) در قلب انسانی جمع نمی‌شود.**»

و اگر گفته شود: چرا در شهادت توحید (**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**) و نصوصی که آن را شرح و تفسیر می‌کنند، جانب نفی، بر جانب اثبات آن مقدّم شده است؟ و حکمت این تقدّم چیست...؟

می‌گوییم: «این تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و بقیه‌ی نصوصی که کلمه‌ی توحید را شرح و تفسیر می‌کنند، فایده‌ها و حکمت‌های مهم و زیادی دارد که در ذات خود مشروع و خوب است و منظور و مقصود شهادت توحید نیز همان است که بیان کرده‌اند.»

از جمله: کسی که این تقدم را انجام ندهد و آن را در وجود خود و دینش مراعات نکند و خود را به آن ملزم ننماید، شرک و توحید را با هم انجام می‌دهد و به طور هم زمان به پرستش طاغوت و خدای بلندمرتبه می‌پردازد... و این طریقه‌ی دین مشرکان است که عبادت خدای بلندمرتبه و پرستش طاغوت را با هم جمع می‌کنند... اینان به خدا ایمان آوردند، در حالی که مشرک بودند. همان طور که خداوند بلندمرتبه در مورد آن‌ها می‌فرماید:

«**وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُّشْرِكُونَ**» [یوسف: ۱۰۶]

«و اکثر آنان که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند.»

و باز: عدم رعایت این تقدیم، به ناچار سبب نابودی عبادت و تمامی اعمالی می‌شود که انسان برای خدای بلند مرتبه انجام داده است. بنابر این قبل از آن که از شرک و عبادت طاغوت و خالی شدن از آن اعلام برائت کند، داخل در عبادت و طاعت پروردگار شده است... و هم چنان که قبلاً بحث شد، شرک تمامی اعمال نیکوی انسان را از بین می‌برد و صاحبش را از بهره‌گیری (از آن اعمال صالح) محروم می‌کند و همانند سدّی رفیع بین عمل نیکوی انسان و پذیرش و صعود آن به سوی آسمان مانع می‌شود...! (طبق این قاعده) هرکس قبل از آن که به طاغوت کفر بورزد و از او و پرستش وی و حزبش اعلام برائت کند؛ نماز یا روزه یا حج یا زکات و یا عبادات دیگری را انجام دهد... آن اعمال و عبادات به او هیچ نفع و سودی نمی‌رساند و از او پذیرفته نمی‌شود و زیان و خسارت و پشیمانی از این اعمال (که برای طاغوت انجام داده است)، [روز قیامت] به وی خواهد رسید و در آن هنگام، ندامت هم سودی ندارد.

شیخ‌الاسلام محمّدبن سلیمان التمیمی - رحمةاللّه علیه - می‌فرماید: «هرکس شب و روز خدا را عبادت کند و سپس در نزد قبر پیامبری یا صالحی بیایستد و از آن طلب کمک نماید، دو معبود را می‌پرستد و حق «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را به جای نیاورده است؛ زیرا «اَلإِله» یا خدا به کسی می‌گویند که به یاری خوانده شود(و چون او پیامبری یا صالحی را به کمک می‌خواند، در حقیقت آن‌ها را به جای خدا، معبود خود قرار داده است) همان گونه که مشرکین این اعمال را در نزد قبر زبیر یا عبدالقادر یا... انجام می‌دهند. هر کس هزار قربانی را برای خدا انجام دهد و سپس ذبحی برای پیامبری یا شخص صالحی و... انجام دهد، دو معبود را پرستش می‌کند:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِيْنَ لَاشَرِيْكَ

لَهُ»[ألانْعَام: ١۶٢][1]

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آنِ خدا است که پروردگار جهانیان است و هیچ شریکی برای وی نیست.»

معنای طاغوت

بعد از آن که بر دلایل شرط صحیح بودن «کفر به طاغوت» به عنوان شرطی برای صحّت ایمان آگاه شدیم، ناگزیر هم باید معنای طاغوت را بدانیم تا برای ما روشن شود که چه کسی طاغوت است و چه کسی نیست؟ و هم چنین لازم است صفت کفر به طاغوت را بدانیم تا به ویژگی «کافر به طاغوت» از غیر آن آگاه شویم (و آن‌ها را از هم تشخیص دهیم.)

در مورد معنای طاغوت می‌گویم: «هر آنچه از غیر خدا، حتّی اگر در صورتی از صورت‌های عبادت پرستش شود، در حالی که خودش به آن راضی باشد طاغوت است»[2]

و هرکس از غیر خدا که از جهت رکوع و سجود و قربانی کردن برای او پرستش شود... (در حالی که خودش به آن رضایت دارد)... طاغوت است...

و هر کس از غیر خدا که از جهت دعا و طلب عبادت شود... (در حالی که خودش به آن راضی است)... طاغوت است...

---

١ - الرسائل الشخصية: ١۶۶

٢ - آوردن شرط «راضی بودن» برای آن است تا به این وسیله، فرشتگان و انبیاء و صالحینی که به عنوان غیر خدا پرستش می‌شوند، از صفت و حکم طاغوت خارج شوند. چون اینان از پرستش شدن، به شدت کراهیّت داشتند و مردمان را از آن نهی می‌کردند و خودشان راضی نبودند به این که در چیزی به تنهایی یا همراه خدای پاک و منزه پرستش شوند... در هم چنین حالتی برائت و کفر صرفاً به عابدان و عبادات شرکی آنان منحصر می‌شود، بدون این که شامل حال این چنین معبودانی که آنان به عنوان غیرخدا پرستش می‌کنند بشود. (در حقیقت این فرشتگان، انبیا و صالحین) استحقاق آن را دارند که ما صرفاً در جهت رضای پروردگار، آن‌ها را احترام گذاریم و آنان را دوست داشته باشیم، بدون آن که در حقّشان کوتاهی یا زیاده روی نماییم.

و هر کس از غیر خدا که از جهت ترس و امید (خوف و رجا) پرستش شود ... (و خودش به آن راضی باشد)... طاغوت است...

و هر کس از غیر خدا که از جهت طاعت و فرمان‌برداری و حکم بردن پیش او عبادت شود... (و خودش به آن راضی باشد)... طاغوت است...

و هر کس از غیر خدا که از جهت این که مردم او را دوست داشته و نسبت به او ولاء و براء داشته باشند پرستش شود... (و خودش نیز به آن راضی باشد)... طاغوت است...

هر کس غیر از خداوند که مردم به خاطر خودِ وی از او اطاعت کنند، طاغوت است... از قبیل: حاکمان کافر و ستمگر، احبار و راهبان، شیوخ، رؤسای احزاب و جماعات (مخالف با شریعت خداوند)... که اطاعت کردن آگاهانه و ناآگاهانه از آنان به خاطر خودِ آن‌ها، پرستش طاغوت و غیر خداست...!

هر کس غیر از خداوند بلندمرتبه، مردم او را به خاطر خودش دوست داشته باشند، طاغوت است... و محبوب خودخواه کسی است که مردم به خاطر خود وی - نه برای خدا و ذات پاک و منزه او - «**الولاء و البراء**» داشته باشند، بدون آن که موافقت یا متابعت با حق یا باطل وی را در نظر بگیرند...!

بسیاری از مردم چنین می‌پندارند که آزادند - و در دنیای آزادگی به سر می‌برند! - امّا اگر به درستی در احوال آن‌ها دقّت شود، بردگان طاغوت‌اند... برده‌ی بردگانی هستند که از خود آنان، قدر و منزلتشان پایین‌تر است...!

ابن‌تیمیه - رحمةالله‌علیه - در جلد ۲۸ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۰۰ می‌فرماید: «کسی از غیر خدا که برای او عبادت می‌شود، اگر آن را انکار نکند و به آن راضی‌باشدطاغوت‌است. به‌همین خاطر پیامبراکرم - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - بت‌ها را طواغیت نام نهاد. و هم چنین رسول‌الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - در حدیث صحیحی فرموده است: «**وَ يَتَّبِعُ مَنْ يَعْبُدُ ٱلطَّواغِيْتَ ٱلطَّواغِيْتَ**»

«(در روز قیامت) کسی که طاغوت‌ها را (در دنیا) پرستش کرده است، به دنبال آن‌ها راه می‌افتد.»

کسی که در معصیّت و نافرمانی خدا و غیر از طریق هدایت و دین حق، فرمان برداری و اطاعت می‌شود، خواه گفته‌ای که بر زبان می‌آورد مخالف کتاب خدا (قرآن) باشد و مورد پذیرش و اطاعت مردم قرارگیرد و یا (این که) فرمانش مخالف دستور و شریعت خدا باشد و از سوی مردم فرمان‌برداری شود (آن فرد) در هر دو حالت طاغوت به شمار می‌آید.

بنابر این حاکمی که به غیر از شریعت و کتاب خدا حکم می‌راند و مردم قضاوت و داوری را به نزدش می‌برند، طاغوت نامیده شده است. و خداوند نیز فرعون و عاد را (که خود را خدا قلمداد می‌کردند و مردم هم از قانون و برنامه‌ی آنان اطاعت می‌نمودند) طاغوت نامیده است.»

ابن‌القیم – رحمة‌اللّه علیه – می‌فرماید: «طاغوت به هر بنده‌ای می‌گویند که در حدّی که در معبود یا متبوع یا مُطاع برای او قرارداده شده است تجاوز کند. (مثلاً، عبادت صرفاً برای خداست، حال اگر برای فرد دیگری انجام شود و او به آن راضی باشد، آن فرد طاغوت محسوب می‌شود.)

پس طاغوت هر قومی به کسی می‌گویند که مردم به جای برنامه و شریعت خدا و رسول او – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – قضاوت و داوری را به نزدش می‌برند. یا به عنوان غیر خدا او را پرستش می‌کنند و یا بدون بینش و آگاهی در دین خدا وی را تبعیت و دنباله‌روی می‌نمایند و یا این که در چیزی او را پیروی و تبعیت می‌کنند که نمی‌دانند (آن چیز) صرفاً مخصوص اطاعت از خدا است، این (وضعیت) طاغوت‌های دنیا است و اگر درباره‌ی آنان و احوال مردمی که همراه آن‌ها هستند، تأمل و دقّت و تفحص کنی در می‌یابی که اکثر مردم از عبادت خدا به عبادت طاغوت روی گردان و از حکم خدا و پیامبر خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ – به حکم طاغوت متمایل و از اطاعت و

پیروی رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - به اطاعت و فرمان‌برداری طاغوت منحرف شده‌اند.»

می‌گویم: اگر این وضع مردم در زمان ابن‌القیم - رحمةالله علیه - باشد، پس حال و وضع مردم در روزگار ما، در حالی که طاغوت‌ها زیاد و متنوع شده‌اند و بر مردم مسلّط و چیره شده‌اند، چگونه است...؟

سنّت رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - دلالت می‌کند بر این که هیچ سالی سپری نمی‌شود مگر آن که، سال بعد از آن بدتر از سال پیشین آن باشد. از خداوند می‌خواهیم که ما را سلامت و عاقبت به خیر گرداند.

شیخ‌الاسلام محمّدبن سلیمان التمیمی - رحمةاللّه علیه - می‌فرماید: «طاغوت شامل هر آنچه که از غیر خدا پرستش می‌شود - در حالی که خودش به آن راضی است - که به عنوان معبود یا متبوع یا مطاع به جای طاعت خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - پیروی و عبادت شود.»

سیّدقطب - رحمةاللّه‌علیه - در فی‌الظلال‌القرآن در تفسیر این فرموده‌ی خداوند متعال «وَ جَعَلَ مِنْهُمُ ٱلْقِرَدَةَ وَٱلْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَٱلطَّاغُوْتَ» [المَائِدَة، ۶۰][1]

می‌فرماید: «طاغوت هر نوع سلطه و قدرتی است که از سلطه و قدرت خداوند یاری نمی‌گیرد و هر نوع حکومت و حکمیتی است که بر شریعت پروردگار استوار نمی‌باشد و شامل هر نوع تجاوزی است که از حقّ کناره‌گیری و دوری می‌کند... تجاوز بر سلطه و الوهیّت و حاکمیّت خداوند، زشت‌ترین تجاوز و سخت‌ترین طغیان و سرکشی است که از لحاظ لفظ و معنی داخل مفهوم طاغوت می‌شود...

اهل کتاب پیشوایان مذهبی و راهبان خود را نپرستیده‌اند، بلکه از

١ - «از آنان میمون‌ها و خوک‌هایی ساخته است و طاغوت را پرستیده‌اند.»

شریعت آنان پیروی نموده و شریعت خدا را ترک کردند، به همین خاطر پروردگار آن‌ها را بندگان پیشوایان مذهبی و راهبانشان می‌شمارد و آنان را مشرک می‌نامد. ایشان طاغوت را پرستش نموده‌اند یعنی سلطه‌ها و قدرت‌های سرکشی را پرستیده‌اند که از حقّ خود تجاوز کرده‌اند... آن‌ها پیشوایان مذهبی و راهبان خود را با رکوع و سجود بردن، عبادت ننموده‌اند بلکه آنان را با پیروی کردن و اطاعت نمودن پرستش کرده‌اند. این چنین پیروی کردن عبادت است که انجام دهنده و صاحب خود را از عبادت آفریدگار و دین پروردگار بیرون می‌برد.»

ای بنده‌ی خدا! از این که آگاهانه یا ناآگاهانه بنده و یاریگر و سرباز طاغوت شوی برحذر باش؛ چون اعمال (نیک) تو را از بین می‌برد و گناهانت را انباشته می‌کند و در نتیجه در دنیا و آخرت زیان‌مند می‌شوی...!

چگونگی کفر به طاغوت

بعد از آن که «طاغوت» را شناختیم و دانستیم که معنا و حکم طاغوت چیست... لازم است که صفت کفر به طاغوت و چگونگی کفر ورزیدن به آن را نیز بدانیم... تا برای هر یک از ما روشن شود که آیا به حقیقت کفر به طاغوت را انجام می‌دهد یا این که صرفاً در حدّ زبان به آن مبادرت می‌ورزد...؟!

می‌گویم: کافر شدن به طاغوت، تنها با آرزو کردن و به زبان آوردن آن بدون (همراهی) دلیل و عمل صورت نمی‌پذیرد... بلکه صفت آن این است که انسان هم در اعتقاد و باطن و هم در قول و عمل آن را انجام دهد.

۱- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:

آن است که (انسان مسلمان) در دلش نسبت به طاغوت، دشمنی و کینه و تنفر پنهان کند و معتقد به کفر آن‌ها باشد و نیز کفر کسی که داخل در عبادت

طاغوت می‌شود.

با توجه به این تعریف، هیچ کس در ترک این اندازه از کفر بـه طـاغوت عذری ندارد؛ چون برای هر انسان (مسلمانی) بدون آن که کم‌ترین ضـرری متوجه وی شود یا در تنگنا افتد مقدور است. و هیچ قدرت بشری نمی‌توانـد بین او و این اعتقادش مانعی ایجاد کند. و به همین ترتیب هیچ کس در آنچه در دل پنهان می‌کند یا به آن اعتقاد دارد، اگر چه پنهان کردن کفر یا راضی بودن به طاغوت هم باشد معذور به اکراه نیست ؛ چون اکراه صرفاً مـی‌توانـد بـر اعضای ظاهری بدن سلطه پیدا کند و بر باطن انسان قدرتی ندارد. ایـن کـار (کفر اعتقادی به طاغوت) باید انجام پذیرد؛ زیرا عدم انجام آن، راضی شدن به کفر... و نشانه‌ی رضایت درونی به طـاغوت و ظـلم و کـفر آن مـی‌باشد... و راضی شدن به کفر، به اجماع رأی علما کفر است.

۲- چگونگی کفر قولی به طاغوت:

(در این مرحله انسان مسلمان باید) بی‌اعتنایی و کفر ورزی خـود را بـه طواغیت آشکار نماید و آنان را با زبانش به صراحت تکفیر کند و برائت خود را از آن‌ها، دینشان، پیروانشان، و خدمتکاران و بـندگانشان اظـهار نـماید و حال و وضع باطل و پر از نیرنگ و فریب و کفری را که در آن به سر می‌برند، برای همگان شرح دهد.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا ٱلْكَافِرُونَ» [الكافرون: ۱]

(وقتی که خداوند با این صراحت آنان را مورد خطاب قرارمی‌دهد) بر ما هم لازم است که با این کلمه‌ای که دلالت و معانی آن صریح و روشن است، بدون هیچ سختی و نگرانی و ناراحتی و ضعفی با آن‌هـا روبـه رو شـویم و حقایق حال و وضع و برنامه‌ی آنان را بـیان نـماییم (و بگـوییم:) «ای گـروه کافران... ای گروه مشرکان مجرم...!»

قَالَ‌اللَّهُ تَعَالَى: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِيٓ إِبْرَاهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذْ قَالُواْ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَآؤُاْ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ٱلْعَدَاوَةُ وَٱلْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُۥٓ»[المُمْتَحِنَة: ۴]

«رفتار و کردار ابراهیم - علیه‌السّلام - و کسانی که به وی ایمان آورده بودند، الگوی خوبی برای شما است. آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم و دشمنی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما آشکار شده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان بیاورید (و صرفاً او را به تنهایی پرستش نمایید.)

پس ابراهیم - علیه‌السّلام - و کسانی از مؤمنین که با او ایمان آوردند، در چه چیزی برای ما الگوی حسنه هستند...؟ درآنچه که به مشرکین و طواغیت و آن‌هایی که برای غیر خدا پرستش می‌کردند بر زبان آوردند: ما از شما، دینتان و طواغیتی که پرستش می‌کنید، برائت می‌جوییم... و به شما و آنچه که از غیر خدا عبادت می‌نمایید، کفر می‌ورزیم...!

«به درستی میان ما و شما پیوسته کینه و دشمنی خواهد بود...» و این تعبیر کامل و روشنی است که نهایت اعلام برائت را می‌رساند... و آن دشمنی و کینه جویی مداومی است که اعضای ظاهری و باطنی (هر مؤمنی) را در بر می‌گیرد و امکان ندارد، (کینه‌ی درونی او) آرامش یابد و شعله‌های (عداوت ظاهری) وی فرو نشیند؛ مگر به یک شرط و آن هم این است که: به طور کامل از پرستش طاغوت خالی شوند و به تمام معنا وارد دین اسلام شوند، اسلامی که عبادت را صرفاً برای خدای بلند مرتبه و یگانه منحصر می‌کند.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّنِى بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ. إِلَّا ٱلَّذِى فَطَرَنِى فَإِنَّهُۥ سَيَهْدِينِ» [الزّخُرف: ۲۶ - ۲۷]

(ای پیامبر - صَلَى‌اللَّهُ عَلَيْه وَ سَلَّم - گوشه‌ای از داستان ابراهیم - علیه‌السّلام - را برای تکذیب کنندگان بیان کن) آن گاه که ابراهیم -

علیه‌السّلام - به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم و به غیر از معبودی که مرا آفریده است (کس دیگری را پرستش نخواهم کرد) چراکه تنها او مرا به راه حق، رهنمون خواهد کرد.»

این دین و آیین‌ابراهیم - علیه‌السّلام - است‌وبرکسی که راضی به این دین حنیف‌وپاک باشد، لازم است که به وسیله‌ی زبانش با صراحت به طاغوت‌های زمانه اعلان برائت نماید... و هیچ کس به جز سفیهی که خودش را از دست داده باشد، از پیروی دین و آیین ابراهیم - علیه‌السّلام - روی برنمی‌گرداند.

هم چنان که خداوند بلندمرتبه هم می‌فرماید:

«وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِّلَّةِ إِبْرَاهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»[البقرة: ۱۳۰]

«کسی جز نادانی که خود را خوار و کوچک کرده (و انسانیّت و خرد خویش را به بازیچه گرفته است) از آیین ابراهیم - علیه‌السّلام - روی گردان نمی‌شود»

در حدیثی از معاویة بن حیده - رضی اللّه عنه - روایت شده است که فرمود:**«قُلْتُ یانَبِیَ اللّهِ، بِمَابَعَثَکَ رَبُّکَ إِلَیْنَا؟ قَالَ: بِالإِسلَام، قَالَ: قُلْتُ وَ مَا آیَاتُ اَلْإِسْلامِ؟ قَالَ: أَنْ تَقُولَ: أَسْلَمْتُ وَجْهِی إِلَی اللّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَتَخَلَّیتُ وَ تُقِیمَ اَلْصَّلَاةَ وَتُؤْتِیَ اَلْزَّکاةَ، کُلُ المُسْلِمٌ عَلَی المُسْلم مُحَرَّمٌ، أَخَوانِ نَصیْران، لَایَقْبَلُ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - مِنْ مُشْرِکٍ بَعْدَ مَا أَسْلَمَ عَمَلاً، أوْ یُفَارِقِ اَلْمُشْرِکِیْنَ إِلَی اَلْمُسْلِمِینَ»**(۱)

«گفتم: ای رسول خدا - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - خداوند برای چه چیزی تو را به سوی ما روانه نموده است؟ فرمود: (برای) اسلام (معاویه بن حیده) گفت: گفتم: علامت‌های اسلام (و مسلمانی) چیست؟ فرمود: این که

---

۱ - صحیح سنن النسایی: ۲۴۰۸

بگویی: خود را به تمامی تسلیم پروردگار - عزّوجل - کردم و خود را از شرک و بت‌پرستی و پرستش طاغوت خالی نمودم و نماز را به پا داری و زکات را بگزاری، (خون و مال و ناموس) هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است و برادر و یاوران یکدیگر باشید، خداوند عزیز و بزرگوار، هیچ عملی را از کسی بعد از آن که مسلمان شده نمی‌پذیرد تا این که از مشرکان جدا گشته و به صفوف مسلمانان بپیوندد.»

مقصود رسول الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - از «وَتَخَلَيْتْ» در حدیث مذکور آن است که: خود را از وجود شرک تخلیه نمایی و از پرستش غیر خدا و طواغیت، همراه با عبادت پروردگار به طور کلی دوری کنی.

از نشانه‌ها و علاماتی که دلالت بر صدق و راستی اسلام تو می‌کند آن است که - با کمال صراحت و استحکام و بدون کوچک‌ترین ترس و شکّی - به تمامی طواغیت روی زمین اعلان کنی: من خود را از وجود شما و از عبادت و پرستش نمودن شما تخلیه نمودم...!

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه - رحمةاللّه علیه - می‌فرماید: «انسان موّحد نمی‌شود؛ مگر آن که شرک را از خود بزداید و از آن اعلان برائت کند و مرتکب آن را تکفیر نماید»

۳ - چگونگی کفر عملی به طاغوت:

این گونه کفر به طاغوت، با گوشه‌گیری و دوری نمودن از طاغوت و علیه آن‌ها و پیروان و سربازان آنان جهاد کردن و جنگیدن اگر راهی غیر از جنگ را نپذیرفتند و به یاری و دوستی نگرفتن آنان صورت می‌پذیرد.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَٱلَّذِيْنَ ٱجْتَنَبُواْ ٱلطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوٓاْ إِلَى اللَّهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ» [الزُّمَرْ: ۱۷]

«کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند (و با توبه) به سوی

خدا باز می‌گردند، آنان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوند) بشارت باد (و تو ای پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) این مژده را به بندگانم برسان»

وَ قَالَ اللّهُ تَعَالی: «فَقَاتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ»[التّوبَة: ۱۲]

«با سر دسته‌های کفر و گمراهی پیکار کنید، چراکه پیمان‌های آنان هیچ ارزشی ندارد.»

و طواغیت از جمله‌ی سردسته‌های کفر محسوب می‌شوند.

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «وَلْيَجِدُواْ فِيْكُمْ غِلْظَةً» [التّوبَة: ۱۲۳]

«و (کافران) باید که (در جنگ) از شما شدّت (و جرأت و شهامت) ببینند.»

وِ قَالِ اللَّهُ تَعَالَی: «يَا أَيُّهَا ٱلَّذِيْنَ آمَنُواْ لَاتَتَّخِذُواْ ٱلْكَافِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ»[النِّسَاء: ۱۴۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را به جای مؤمنان به دوستی مگیرید.»

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» [المَائدَة: ۵۱]

«هرکس آنان را به دوستی گیرد (و به سرپرستی بپذیرد) بی‌گمان از جمله‌ی ایشان است.»

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «لَاتَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِٱلْمَوَدَّةِ وَ قَدْكَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُمْ مِّنَ ٱلْحَقِّ» [المُمْتَحِنَة:۱]

«(ای گروه مؤمنان) دشمنان من و خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت به آنان محبّت می‌کنید، در حالی که آن‌ها به حقیقتی که برای شما آمده است ایمان ندارند.»

غیر از این نصوص، نصوص دیگری که نشانه‌ها و صفات کفر قولی و عملی به طاغوت را بیان کنند، بسیار زیاد است.

بعد از این توضیحاتی که در مورد صفت (اعتقادی، قولی و عملی) کفر به

طاغوت دادیم؛ پس هر کس کامل و بدون نقص آن را به جای آورد، از آن کسانی است که صفت کفر به طاغوت را انجام داده و حقّ آن را ادا نموده است و اگر به آن صفاتی که قبلاً ذکر کردیم عمل ننماید، اگر چه به زبان هم هزار بار ادّعای کفر به طاغوت را بکند، از جمله‌ی آن کسانی نیست که به طاغوت کافر شده‌اند!!

تعجب من از کسانی است که به زبانشان ادّعای کفر به طاغوت می‌کنند و از این که در ردیف برده و بنده‌ی طاغوت‌ها قرارگیرند، اظهار ناراحتی می‌نمایند... ولی در همان وقت، آن‌ها را می‌بینی که با زبان حال و عمل و گفتار، به طواغیت تمایل نشان می‌دهند و به نفع آن‌ها بسیار به جدل و گفت و گو می‌نشینند و از آنان پشتیبانی و حمایت می‌کنند و به آن‌ها خدمت و یاری می‌رسانند و داخل سپاه طاغوت‌ها می‌شوند و قضاوت و داوری را به نزد آنان می‌برند و به خاطر آن‌ها با موحّدان به دشمنی می‌پردازند!!

اینان در حقیقت، شرط کفر به طاغوت را به جای نیاورده و محقق نساخته‌اند، هر چند به زبانشان خلاف آن را ادّعا نمایند؛ چون واقعیت و زبان حالشان، ادّعا و گفته‌ی دروغین آنان را ردّ و تکذیب می‌کند.

مسأله

آیا به کار بردن لفظ طاغوت برای مسلمان جایز است؟

یا این که اطلاق این کلمه جز بر کافری که قبلاً صفت طاغوت برای وی بیان شد جایز نمی‌باشد؟ می‌گوییم: «طاغوت»، بر وزن وصیغه‌ی «**فَعَلُوتْ**» به معنی ظلم و دشمنی و زیاده‌روی از حدّ می‌باشد... هر کس (به شرطی که) ظلم و ستم و دشمنی او پایین‌تر از حدّ کفر اکبر باشد می‌توان بر اساس اعتبار معنایی و نشانه‌های لغوی کلمه‌ی طاغوت؛ که ظلم و ستم و دشمنی و تجاوز از حدّ است، بر او صفت طاغوت گذاشت... آن گونه که بعضی از اهل سلف،

صفت طاغوت یا طاغی (ستمگر) را بر حجاج بن یوسف و دیگران اطلاق نمودند... و مرادشان (از اطلاق کلمه‌ی طاغوت یا طاغی) معنی لغوی آن بوده که قبلاً بیان کردم و قصدشان از این کلمه، معنای کافر شدن و مورد پرستش قرارگرفتن به عنوان غیرالله نبوده است.

امّا اگر این ظلم و ستم و دشمنی... صاحبش را به درجه‌ی کفر اکبر نسبت به خدای بزرگ برساند، آن گاه صفت طاغوت به معنای اصطلاحی آن که معبود شدن به عنوان غیر خدا است و معنای لغوی آن که عداوت و تجاوز از حدّ می‌باشد بر او اطلاق می‌شود (و هر دو معنی منظور می‌گردد). و برای تشخیص دو طاغوت نام برده (ظالم یا کافر) در هنگام مطالعه و شنیدن کتاب‌های اهل علم، به ناچار باید به تمامی نظم و ترتیب کلام و قرائن موجود در آن، که (یکی از دو) نوع طاغوت مورد نظر را مشخص می‌کنند توجه کرد.

امّا من در مورد کلمه‌ی «طاغوت» در قرآن کریم و سنت رسول‌الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - تحقیق و جست و جو نمودم و به این نتیجه رسیدم که همه‌ی آن‌ها به معنای طاغوت «کافر» آمده است که مردم آن را به عنوان غیر الله پرستش می‌کنند... و خدای بلند مرتبه به آن داناتر است.

شرط سوّم

علم

علم و شناخت به معنای کلمه توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) شرطی برای صحّت آن است ؛ چون جهل و نادانی به معنی کلمه‌ی توحید، مثل نداشتن آن است و کسی که فاقد توحید باشد، همانند آن است که به آن معتقد نباشد و هرکس به کلمه‌ی توحید اعتقاد نداشته باشد، مؤمن و مسلمان نیست و بدون هیچ اختلافی (و به اتفاق رأی تمام علما) کافر است.

و دلیل ما هم برصحّت این شرط، قول خداوند بلندمرتبه در قرآن است که می‌فرماید :

«فَٱعْلَمْ أَنَّهُ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» [مُحَمَّد: ۱۹]

«پس یقین بدان که معبودی بحقّ جز خدای یگانه نیست.»

و عثمان بن عفان - رضی‌اللّه عنه - هم در حدیثی صحیح از رسول اللّه - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - روایت می‌کنند که فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَ هُوَيَعْلَمُ أَنَّهُ لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهَ دَخَلَ ٱلْجَنَّةَ»

[صحیح امام مسلم ۵۵/۱ - حدیث ۲۶]

«هرکسی که بمیرد و بداند که هیچ معبودی بر حقّ جز خدای یگانه نیست، داخل بهشت می‌شود.»

مفهوم حدیث آن است که هر کس بمیرد و معنای کلمه‌ی توحید را نداند

وارد بهشت نمی‌شود و هرکس وارد بهشت نشود، مسلمان نیست؛ چون (این) مسلمان موّحد است که داخل بهشت می‌شود هم چنان که در حدیثی متفق علیه آمده است: «لَا يَدْخُلُ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ»

«جز نفس انسان موّحد، (کسی دیگر) داخل بهشت نمی‌شود.»

و هم چنین اهمیّت این شرط از آن جهت برای ما روشن می‌شود که در موضوع توحید بر عمل مقدم می‌شود و در حقیقت لازمه‌ی عمل کردن به کلمه‌ی توحید است، چون عمل نمودن به توحید جز با شناخت (معنی کلمه‌ی) توحید میّسر نمی‌شود... و علم و شناخت در هر چیزی بر عمل نمودن به آن مقدّم می‌شود و عکس آن صحیح نمی‌باشد.

و هر کسی این قاعده را بر عکس نماید و عمل را بر علم و شناخت مقدم نماید؛ بدون بینش و آگاهی و از روی نادانی، خدا را پرستش نموده است. والعیاذ بالله! این مسأله وی را به انحراف و گمراهی و بدعت در دین می‌کشاند.

و هر فردی که نتواند علم و معرفت به معنای کلمه‌ی توحید را پیدا کند، به ناچار از عمل نمودن به آن نیز محروم می‌شود. به همین سبب صحابه‌ی کرام - رضی‌الله عنهم - به خاطر اهمیّت و اولویّت توحید، به فراگیری آن قبل از هر علم دیگری توجه می‌کردند.

هم چنان که در حدیثی از جُنْدُبِ بْنُ عَبْدِالله - رضیَ‌الله عَنْهُ - روایت شده است که فرمود: «ما جوانانی بودیم که رسول الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - قبل از آموختن قرآن به ما، ایمان - یعنی توحید - را آموزش داد و سپس قرآن را به ما یاد داد تا ایمانمان را بیشتر کند»(۱)

و پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - هرگاه یکی از اصحاب را (برای دعوت

---

۱ - صحیح سنن ابن ماجة: ۵۲

کردن به اسلام) به جایی می‌فرستاد به او دستور می‌داد که در آغاز، اهل آن دیار را قبل از هر چیزی به سوی توحید فراخواند. هم چنان که در حدیثی «متفق علیه» آمده است که پیامبر - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - آن گاه که معاذبن جبل - رضی‌اللّه عنه - را به سوی سرزمین یمن روانه نمود به او فرمود:

«إِنَّکَ تَقْدُمُ عَلَیٰ قَوْمٍ أَهْلِ کِتَابٍ، فَلْیَکُنْ أَوَّلَ مَاتَدْعُوْهُمْ إِلَیْهِ عِبَادَةُ اللَّهِ - وَفِي رِوَایَةٍ «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» فَإِذَا عَرَفُوا اللّٰهَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ فَرضَ عَلَیْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي یَوْمِهِمْ وَ لَیْلَتِهِمْ... »

«تو پیش مردمانی خواهی رفت که اهل کتاب هستند. پس اوّل کاری که می‌کنی باید آنان را به عبادت خدا - و در روایتی دیگر آمده است «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» دعوت کنی، وقتی که خدای یکتا را به درستی شناختند، پس از آن به ایشان بگو: که خداوند در هر شب و روزی پنج نماز را بر شما واجب کرده است...»

مقصود پیامبر - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - از فرموده‌ی **«فَإِذَا عَرَفُوا اللّٰهَ»** (به معاذبن جبل) این است که: هرگاه آن اهل کتاب، خدا را با أسماء و صفات و ویژگی‌هایش شناختند و حقّ توحید و یکتاپرستی پروردگار را به خوبی ادا کردند و در این زمینه تو را اطاعت نمودند... آن گاه آن‌ها را با خبر کن که خداوند بلندمرتبه در هر شب و روزی پنج نماز را بر شما فرض کرده است. رهنمود این حدیث، در واقع برخلاف روش داعیان متأخر است، که آن‌ها را می‌بینی قبل از آن که مردم را در آغاز به توحید خالص و شناخت معنای آن دعوت کنند، به انجام دادن نماز و روزه و زکات فرا می‌خوانند... بلکه حتّی پس از آن هم، آنان را به توحید دعوت نمی‌کنند و اهمیّتی برای آن قائل نیستند!!

بنابراین جای شگفتی نیست اگر ببینی برخی از این داعیان، خود به (ورطه‌ی) شرک افتاده‌اند و آگاهانه یا ناآگاهانه به آن مشغول‌اند... و دقّت و توجهی بدان ندارند و به خاطر عدم شناختی که به شرک دارند، خود را از

آلودن به آن محفوظ نمی‌کنند، و چون بـه فـضیلت و ارزش تـوحید نـاآگـاه هستند، برای آن اهمیّتی قائل نیستند و درصدد تعلیم آن برنمی‌آیند.

و چه بسا شرک‌های بسیاری وارد امت می‌شود که داعیان با احترام از کنار آن می‌گذرند و در بسیاری از مواقع بر خوردی جز تهنیت گفتن و تأیید نمودن از خود بروز نمی‌دهند؛ مثل شرکیات ایجاد شده از سوی دمکراسـی جدید که هدف و مقصودش (کنار زدن دین و) به الوهیّت رساندن مخلوق و پرستش و عبادت بنده برای بنده است... و (با تأسف) بسیاری از سرزمین‌های مسلمین و غیر از آنان به این نوع شرک مشغول می‌باشند.(۱)

شیخ‌الاسلام محمّدبن سلیمان التمیمی - رحمةاللّـه عـلیه - مـی‌فرماید: «دین رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - - توحید می‌باشد و آن هم شناخت «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه مُحَمّدٌ رَسُولُاللَّه» و عمل به مفاهیم و مقتضیات آن است و اگر گفته شود: همه‌ی مردم این را می‌گویند: گفته می‌شود: بعضی از آن‌ها «لَاإِلَهَ إِلَّـااللَّـه» را مـی‌گویند؛ امّـا مـعنای آن را صـرفاً در تـوحید ربـوبیّت یـعنی آفرینندگی و رزّاقی و امثال آن منحصر می‌کنند و برخی دیگر از آنان، معنای آن را اصلاً نمی‌فهمند و تعداد دیگری از آنان نیز به مفاهیم و مـقتضیات آن عمل نمی‌کنند و برخی دیگر هم از درک حقیقت آن عاجز هستند و عجیب‌تر از آن، کسانی از آن‌ها هستند که از سویی توحید را شناخته‌اند و از سویی دیگر با توحید و اهل تـوحید بـه عـداوت و سـتیز بـر مـی‌خیزند: تـعجب‌آورتر و شگفت‌انگیزتر از آن هم این است که کسی توحید و مردمان منسوب بـه آن (اهل توحید) را دوست بدارد؛ امّا تفاوت بین دوستان و دشمنان اهل توحید را نداند.

---

۱ - در صورت تمایل برای شناخت شرکیاتی که مصدرشان دمکراسی جدید است و نیز برای شناخت و آگاهی از مشایخ و بزرگانی که با خشنودی به تأیید آن پرداخته‌اند و در کتاب‌ها و سخنرانـی‌های خـود بـه اسـتقرار آن کـمک نـموده‌انـد، بـه کـتاب ایـن جـانب «حکم‌الاسـلام فی‌الدیمقراطیة و التعددیة الحزبیة» مراجعه کنید.

... سبحان‌الله! آیا ممکن است دو طایفه‌ی مختلف در یک دین وجود داشته وهر دو بر صراط حقّ باشند؟! نه به خدا سوگند که چنین نیست... و بعد از حقّ جز گمراهی چیز دیگر نیست.»

می‌گویم: تعداد کسانی که در روزگار ما مدّعی توحیداند و بسیار درباره‌ی عقیده‌ی صحیح بحث می‌کنند، زیاد هستند...

و در عین حال دشمنان توحید را دوست می‌دارند و به سود آنان به مجادله برمی‌خیزند و عرصه‌ی عذر و تأویل را برای آن‌ها می‌گشایند... و در مقابل نیز با اهل توحید دشمنی می‌ورزند و نسبت به آنان بدگمان هستند و آن‌ها را با زشت‌ترین القاب و عبارات آماج تهمت قرار می‌دهند و میدان عذر و تأویل را بر آنان تنگ می‌نمایند.

در این جا اهمیّت و ارزش مقصود از علمی که به عنوان شرطی از شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» بحث شد، برای ما روشن می‌شود... آیا این علم، صرفاً علمی شناختی و نظری و تئوری است که دل‌ها را تحرک و گرمی و حرارتی نمی‌بخشد؟!! یا این که علمی است که صاحبش را وادار به عمل به توحید و مقتضیات آن می‌کند...؟

می‌گویم: بدون شک منظور از علم، علمی است که باعث ازدیاد ایمان و یقین دارنده‌ی آن می‌شود و او را وادار به جنب و جوش در راه اعلای کلمه‌ی این دین «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» می‌کند...

علمی است که صاحبش را وادار می‌کند که موالاة و دشمنی و دوستی و بغض و کینه و ناراحتی را صرفاً در راه خدا و به خاطر او انجام دهد.

علمی است که دارنده‌اش را به دشمنی با دشمنان توحید و اهل آن و موالاة و دوستی با اهل توحید و سربازانش برمی‌انگیزد.

علمی است که صاحبش را به فهم حقیقی دلایل توحید و خواسته‌های آن رهنمون می‌کند...

علمی است که دارنده‌اش را به عمل نمودن و التزام (به کلمه‌ی «لَاإِلَـهَ إِلَّااللَّه») وادار می‌کند...

علمی است که سرچشمه‌ی آن کتاب و سنّت است و از راه و روش اهل کلام و مسائل پیچیده و دشوار آنان به دور می‌باشد...!

امّا شناخت تئوری و نظریِ خشک و خالی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» که سبب حرارت و گرمی قلوب و ازدیاد یقین نشود و دارنده‌اش را به التزام و عمل نمودن به توحید وادار نکند، هیچ سود و نفعی جز افزودن جرم و گناه به او در برندارد...!

ابلیس – لعنت خدا بر او باد – و پیشوایان مذهبی و راهبان اهل کتاب نیز صاحب چنین شناخت نظری و تئوری نسبت به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» بودند و با این وجود، (شناخت سطحی مذکور) هیچ نفعی به آن‌ها نرساند.

هم چنان که خداوند بلندمرتبه در مورد آنان می‌فرماید:

«ٱلَّذِينَ آتَيْنَا هُمُ ٱلْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمْ»[البقرة:۱۴۶]

«کسانی که کتاب به ایشان داده‌ایم (یهودیان و مسیحیان) او را (مُحَمَّد – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ –) می‌شناسند، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند.»

امّا چون این شناخت، آنان را به متابعت و فرمان برداری از تعالیم و هدایت شریعت الهی اسلام رهنمون نگردانید، هیچ نفع و سودی به آن‌ها نرسانید.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «خداوند بلندمرتبه خبر داد که علمای اهل کتاب، همان گونه که کسی از آنان، فرزندش را از میان دیگر فرزندان مردم می‌شناسد، به صحّت آن چه که محمّد – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم – آورده است، آگاهی دارند. سپس خداوند بلندمرتبه خبر داد، اینان با وجود این واقعیت و یقین علمی، آن چه را که در کتاب‌هایشان (تورات و انجیل) درباره‌ی

رسول‌اللّه - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آمده است، از مردم پنهان می‌کنند.

«وَهُمْ يَعْلَمُونْ» «در حالی که می‌دانند».

ابن تیمیه - رحمة‌اللّه علیه - در «درءُ تعارض العقل و النقل» [۲۴۲/۱] می‌فرماید: «کفر، تکذیب نمودن آنچه که رسول خدا - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آورده است یا امتناع و خودداری کردن از متابعت ایشان، با آگاهی داشتن از حقیقت و صدق آن می‌باشد، مثل کفر فرعون و یهود و امثال آن.»

پس شناخت خشک و خالی به توحید یک چیز است و علم به توحید که صاحبش را به التزام و عمل و فهم صحیح توحید رهنمون کند چیز دیگری است و مقصود ما از «شرط علم» (که به عنوان یکی از شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه») قبلاً در مورد آن بحث نمودیم، همین نوع علم اخیر است.

و اگر گفته شود - اگر چه گفته هم شده است - ای ابوبصیر! کارها به هم گره خورده است، پس مردم را بر ایمان عوام و عقیده‌ی پیرزنان رها کن؛ چرا که از برخی علما همانند جوینی و امثال آن نقل شده است که آرزو داشتند بر ایمان و عقیده‌ی پیرزنان نیشابور و باور مردمان عوام بمیرند...!!

پس چگونه بین (این گفته‌ی جوینی و امثال او) با ضرورت یادگیری و دانستن توحید که قبلاً بحث شد، هماهنگی ایجاد کنیم...؟!!

به ترتیب زیر به این سؤال پاسخ می‌دهم:

نخست: شرط داشتن علم به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و دانستن مطالبات و حقوق آن، بر اساس آن چه قبلاً ذکر کردیم مقیّد به دلایل قرآن و سنّت است و گفته‌ی «بشر» نیست که بتوان آن را ردّ نمود و به آن بی‌توجه بود.

دوّم: این مقوله‌ای که از جوینی و امثال او (از علما) نقل شده است، مرادشان این بوده که بدحالی خویش را در اشتغال به دانش فلسفه و کلام -که به دور از هدایت کتاب و سنّت می‌باشد - بیان کنند. سرگشتگی و پریشانی و شک و تردیدی که در نتیجه‌ی دنباله روی از کلام و فلسفه و دوری

از قرآن و سنّت به آن دچار شده بودند، آن‌ها را واداشت که آرزو کنند بر عقیده‌ی پیرزنان نیشابور یا باور مسلمانان عوام که ایمانشان به شبهات و هویٰ و هوس متکلّمان آلوده نشده است، از دنیا بروند و (آرزو می‌کردند) که ای کاش به این علم پست و بی‌ارزش (کلام و فلسفه) مشغول نمی‌شدند.

و البته مقصود آن‌ها به این معنا نبوده که ایمان پیرزنان یا عوام، هدفی مطلوب‌تر و بهتر از ایمان علما و دانشمندان و فقیهانِ علم توحید است که دانش خود را بر گرفته از قرآن و سنّت و تدّبر در آن‌ها تحصیل نموده‌اند...

و اکنون نمونه‌هایی از آرا و اقوال جوینی و امثال او را برایتان ذکر می‌کنم تا منظور و مقصود گفتارشان را که بدترین تأثیر بر افراد ضعیف‌النفس و بیمار قلب گذاشته است دریابی!

ابن ابی‌العزالحنفی در شرحش بر عقیده‌ی طحاویه می‌فرماید: «عاقبت کار غزالی – رحمة‌اللّه علیه – در مسائل کلامی به توقف و تردید انجامید و سپس از همه‌ی آن روش‌ها دست کشید و به مطالعه‌ی احادیث (صحیح) رسول‌اللّه – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – روی آورد و در حالتی از دنیا رفت که «صحیح بخاری» بر روی سینه‌اش بود.»

و هم چنین أبوعبداللّه عمرالرّازی در کتابش که درباره‌ی «اقسام اللذات» است می‌گوید: «و روان‌های ما در کالبدهایمان در ترس و نگرانی است و حاصل آن‌چه‌راکه‌دردنیا کسب نمودیم جز بدبختی و عذاب چیز دیگری نیست و در طول حیاتمان از بحث و گفت و گوها، بهره‌ای غیر از «قیل و قال» نبردیم!!

و به راستی در روش‌های کلامی و برنامه‌ی فلسفی دقت زیادی نمودم و ندیدم که بیماری را شفا دهند و تشنه‌ای را سیراب گردانند (امّا) پی بردم که نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به خدای متعال، طریق قرآن است. در اثبات وجود خدای بلندمرتبه بر روی عرش در قرآن آمده است:

«ٱلرَّحْمَٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ» [طه: ۵]

«خداوند مهربان بر تخت سلطنت (عرش) قرار گرفته است.»

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ» [فَاطِر: ۱۰]

«گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد (و گوینده‌ی خود را پرواز می‌دهد)»

و درباره‌ی نفی گفت و گو و تأمل در مورد صفات خدا آمده است:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»[الشّوریٰ: ۱۱]

«هیچ چیزی شبیه و مثل خدا نیست.»

«وَلَايُحِيْطُونَ بِهِ عِلْماً»[طه: ۱۱۰]

«ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند.»

سپس می‌گوید: «و هر کس مثل (آن چه من تجربه کرده‌ام) تجربه کند، به شناختی همانند من (شناخت) من پی می‌برد...!!»

هم چنین شیخ أبوعبدالله محمّدبن عبدالکریم شهرستانی مـی‌گوید: «در نزد فلاسفه و اهل کلام چیزی جز سـرگشتگی و پشـیمانی نـیافته است» در جایی دیگر می‌گوید: به راستی در طول عُمرم، به دانشگاه‌های زیادی سر زدم و درآن جا به دقّت به اطراف خود نگاه کردم و هیچ کس را جز انسان‌هایی که دست پشیمانی در زیر چـانه گـذاشـته بـودند یـا انگشت نـدامت بـه دنـدان می‌گزیدند، ندیدم...!!»

ابوالمعالی جوینی هم می‌گوید: «ای دوستان! خود را به علم کلام مشغول نکنید، به تأکید اگر می‌دانستم که علم کلام، مرا به جایی می‌رساند که اکنون به آن رسیده‌ام، خود را به آن مشغول نمی‌کردم. و در هنگام مرگ گفت: خود را به دریای بی‌کران (فلسفه و کلام) زدم و اهل اسلام و علومشان را به تمامی رها کردم و خود را در چیزی که از آن نهی نموده بودند انداختم. و اکنون اگر خداوند رحمت خود را شامل حالم نکند، پس وای به حال ابن الجوینی! و الآن در حالی می‌میرم که بر عقیده‌ی مادرم یا باور پیرزنان نیشابور هستم...!!»

هم چنین شمس‌الدین خسروشاهی از یکی از دانشمندان پرسید: عقیده‌ی شما چیست؟ گفت: آن چه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. (شمس‌الدین) گفت: آیا به این عقیده‌ات یقین داری؟ گفت: بله، گفت: خدا را به خاطر این نعمت (که به تو داده‌است) شکر کن؛ امّا به خدا سوگند! من عقیده‌ام را نمی‌دانم، به خدا سوگند! من عقیده‌ام را نمی‌دانم... و آنقدر گریست که محاسنش تر شد!!

ابن أبی‌العز در تحلیل آن چه گذشت می‌گوید: اینان (فلاسفه و متکلمین) را می‌یابیم که در هنگام مرگ به مذهب و عقیده‌ی پیرزنان رجوع می‌کنند، و عاقبت آنان - اگر از عذاب خداوند هم در امان بمانند - همانند درجه و منزلت کودکان و زنان و بادیه‌نشینانی خواهند بود که از اهل علم پیروی و تقلید می‌کنند!![1]

می‌گویم: ای خواننده‌ی گرامی! در خلال مبحث گذشته، دانستی که این گفتاری که از برخی از اهل علم نقل شد، صرفاً برای بیان شومی سرانجام بدی است که به آن رسیده‌اند و نیز اظهار زشتی کسب علم - به ویژه علم عقاید و مسائل توحید - از طریق اهل کلام و فلسفه می‌باشد و به راستی علم حقیقی (عقیده و توحید) تنها از سرچشمه‌ی مخصوص خود که قرآن و سنّت است به دست می‌آید.

و هم چنین دانستی که این مقوله (که از علمای کلام و فلسفه نقل شد) ارتباط صحیحی با داعیانی که مردم را به جهل درباره‌ی توحید فرا می‌خوانند، ندارد... و نیز گفتارشان دلیل و علّتی بر دست کشیدن انسان از فراگیری علم و فقه توحید، از جایگاه صحیح شریعت اسلام نیست.

---

۱ - تهذیب شرح‌العقیده الطحاویة: ۱۲۸

مسأله‌ی مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید

بدان که این مسأله (جهل به توحید) از جمله مسائلی است که بسیاری از مردم در آن به خطا رفته‌اند؛ دسته‌ای از آنان به زیاده‌روی و افراط، روی آورده‌اند و گروهی دیگر به تفریط و کم‌کاری متمایل گشته‌اند...!

همانا در مورد این مسأله، بیان قول واحد - معذور یا غیر معذور، کافر یا غیر کافربودن کسی - صحیح نیست جز با تفصیلی که جانب حقّ را روشن کند و بیان آشکار منهج میانه‌ای که مُدلّل به نصوص شریعت باشد و عقیده‌ای اهل سنّت و جماعت نیز بر آن قرارگرفته باشد.بر همین اساس می‌گویم: جاهل به توحید دو قسم است ؛ کافر اصلی و مسلمانی که اهل قبله است.

و هم چنین کافر اصلی جاهل به توحید نیز بر دو قسم است ؛ قسم معذور به جهل و قسم غیر معذور به جهل.

کافر جاهلی که برای جهلش صاحب عذر است: آن هم کافری است که برنامه‌ی پیامبران به هیچ وجه به او نرسیده است و خودش هم به سبب وجود شرایط سختی که مانع شده برنامه و پیام پیامبران به او برسد، نتوانسته است آن را دریابد.

قول ارجح درباره‌ی این فرد آن است که نمی‌توان به او حکم (دخول) به دوزخ یا بهشت داد. و چنین شخصی در روز قیامت، حکم صاحب عذرهایی دارد که در پیشگاه خداوند (برای جهلشان) عذر می‌آورند؛ مثل شخص کرّی که هیچ چیزی نشنیده یا فرد احمق دیوانه‌ای که عقل ندارد و صاحب فترتی که در زمان فترت از دنیا رفته و پیام پیامبران به او نرسیده است و بر همین اساس امام احمد -رحمة‌الله علیه -و کسانی دیگر حدیث صحیح مشهوری را در این زمینه از ابوهریره و سایر صحابه - رضی‌الله عنهم - روایت کرده‌اند... امّا ندادن حکم قطعی وعید و عذاب آخرت بر او، مانع از ندادن حکم کفر و

صفت آن بر وی، در این دنیا نمی‌شود.[1]

امّا قسم دیگر (که برای جهلش عذری ندارد) او کسی است اگر چه جاهل است؛ امّا عذری برای جهلش ندارد و حکم کفر در دنیا و آخرت بر او اطلاق می‌گردد و اگر (توبه نکند) و در حالت کفر و شرک بمیرد، به طور قطع دچار عذاب آخرت هم می‌شود و صفتش هم این است که دعوت و پیام پیامبران به وی تبلیغ شده؛ امّا تمایل و تحرکی برای پذیرفتن آن از خود بروز نداده است و می‌بینی که سستی و غفلت در او بر توجه به علم و فراگیری آن برتری دارد...!!

و هم‌چنین‌کافر (جاهل دیگری‌که عذری برای جهلش ندارد) کسی است که در جهل فرو افتاده است و اگر بخواهد می‌تواند آن رابرطرف کند؛ امّا به خاطر دنیا و متعلقات آن و یا هر سبب و علّت دیگر، از انجام این کار امتناع می‌ورزد...!

این دو دسته که از آن بحث نمودیم، هر چند (هر دو) به حقیقت توحید جاهل‌اند؛ امّا این جهلِ آن‌ها پس از آن که برنامه و پیام پیامبران به آنان ابلاغ شده است، مانع از وعیدشان در آخرت نمی‌شود و حکم کفر در دنیا و آخرت بر آن‌ها اطلاق می‌گردد... پس هر جهل برای صاحبش عذر نمی‌شود، همان طور که هر جهل نیز نمی‌تواند برای صاحبش عذر نباشد (یعنی جهل گاهی برای صاحبش عذر است و گاهی عذر نیست).

هم‌چنین مسلمان جاهل دارای انواعی است:

۱ - قسمتی داخل اسلام شده‌اند؛ امّا نسبت به بعضی از اصول توحید یا برخی از آن چه داخل معنی عبادت می‌شود، آگاه نیستند و به خاطر ضعف و

---

۱ - باید توجه کرد، کافری که پیام و برنامه‌ی پیامبران به او تبلیغ نشده است، پیکار نمودن با وی قبل از ابلاغ دعوت به او جایز نمی‌باشد و این درست بر خلاف وضع کافری است که دعوت پیامبران به او رسیده؛ ولی وی آن را ردّ نموده و بر آن پشت کرده است و در این حالت جنگیدن با وی قبل از دادن هر گونه اخطار و تبلیغی صحیح است.

ناتوانی، قدرت بر طرف کردن آن را ندارند؛ مثل فردی که تازه مسلمان شده است یا کسی که در منطقه‌ای خالی از علم و منابع علمی سکونت می‌کند که نه علم به او می‌رسد و نه او توانایی دسترسی به علم را دارد... این شخص اگر چه(دراصول‌عبادی و توحید) هم مرتکب کفر شود؛ امّا (به خاطر جهلی که ذکر شد) حکم کفر در این دنیا بر او اقامه نمی‌گردد و احکام و تبعات آن نیز بر وی اجرا نمی‌شود. و هم چنین حکم وعید آخرت به او داده نمی‌شود؛ مگر آن که بر وی اقامه‌ی حجت کنند و برنامه و پیام رسالت به او رسانده شود و یا موانعی که بین وی و فراگیری علم توحید، جدایی و فاصله انداخته است از میان برود.

۲- دسته‌ای دیگر نسبت به برخی از اصول و شروط ضروری توحید که ایمان جز به آن‌ها صحّت نمی‌یابد، جاهل هستند و جهلشان هم از عدم توانایی نیست و اگر ضعفی هم باشد، آن گونه نیست که نتوان با اراده، آن را از بین برد و آن‌ها صرفاً به خاطر راحتی و آسایش خود و دنیا و لذت‌های آن، از انجام این کار سر باز می‌زنند... چنین افرادی، اگر چه کفرشان ناشی از جهل نسبت به توحید و ضروریات دین است ؛ امّا (در حقیقت) برای جهلشان عذری ندارند و حکمشان در این دنیا کفر است و اگر بر همین حالت (و بدون توبه) از دنیا بروند، حکمشان در آخرت نیز همان است و برای تکفیرشان نیازی به اقامه‌ی حجت نیست ؛ چون هر بامداد و شامگاهی بر آنان اقامه‌ی حجت می‌شود و برنامه‌ی رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - بر ایشان عرضه می‌گردد؛ امّا آن‌ها خود، خواهان و طالب توحید نیستند...!!

۳- گروهی دیگر با برخی از آن چه داخل در فروع عقیده و توحید است (با عقیده‌ی اهل سنّت و جماعت) مخالفت کرده‌اند؛ مثل گفتار اشاعره و غیرِ آنان در باب مسائل أسماء و الصّفات باری تعالی، آن‌ها در این دنیا گنهکار محسوب می‌شوند و صفت گمراهی و بدعت در دین، بدون دادن حکم کفر بر

ایشان اقامه می‌گردد.

امّا حکم ایشان در آخرت، آن‌ها و سایر گنهکاران اهل قبله به صورت (فردی) و معیّن به عذاب جهنّم یا (نعمت) بهشت حکم داده نمی‌شوند و قضاوت در مورد سرانجام کار آنان به خداوند بلندمرتبه باز می‌گردد که اگر بخواهد آن‌ها را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد از آنان در می‌گذرد... البته این گفته به صورت عمومی، درباره‌ی گفتار چنین کسانی و صاحبان این گونه گناهان، به قوت خود باقی است که آن‌ها مستحق وعید و عذاب خداوند در روز قیامت می‌باشند، به خاطر نصوص زیادی که (از قرآن و سنّت) در مورد این مسأله وارد شده است.

۴ - امّا کسی که به خاطر تأویل یا اجتهادی معتبر یا جهلی دارای عذر، با مسائلی در عقیده مخالفت کند، صفت گمراهی و بدعت در دین بر وی اطلاق نمی‌گردد؛ اگر چه آن کار وی در ذات خود گمراهی و بدعت باشد... تا این که حجت و دلیل شرعی، برای از میان بردن ضعف و ناتوانی وی در فهم و درک مقصود شارع (خداوند) که با آن به مخالفت برخاسته است، اقامه گردد.

برای کسی که بخواهد درباره‌ی این گونه مسائل تحقیق و تفحص کند، بداند که این مبحث دارای تقسیم‌بندی و تفصیلات ضروری است و ما در این جا، در نهایت اختصار از آن بحث نمودیم و اگر کسی قانع نشده و خواهان تفصیل و دلایل بیشتری است، می‌تواند به کتاب‌های این جانب «العذر بالجهل» و «قواعد فی‌التکفیر» مراجعه نماید... شاید آن چه را که می‌خواهد و به دنبال آن است در آن جا بیابد.

مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل

اقامه‌ی حجت بر جاهل مخالف، دارای قوانین و مقرراتی است از آن جمله:

۱ - آن جاهل مخالف برای جهلش عذر داشته باشد؛ و حالت آن هم این

است که دفع نمودن جهلی که وی به سبب آن، به مخالفت با (موضوعی در) شرع و دین گرفتار شده است، ممکن نباشد...!

امّا اگر جهلش ناشی از عجز و ناتوانی نباشد یا به سبب عجز و ضعفی باشد که صاحبش امکان دفع آن را داشته باشد، ولی این کار را نکند...(چنین فردی) از جمله‌ی آن کسانی نیست که برای جهلشان صاحب عذر هستند و اگر مرتکب کفر بواح هم گردد، برای تکفیر وی نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون حجت و دلیل بر وی عرضه شده، امّا او آن را نخواسته و تحرکی هم از خود نشان نداده است.!

۲ - اقامه‌ی حجت شرعی بر جاهل مخالف باید با ارائه‌ی معلومات شرعی صحیح صورت بگیرد، به گونه‌ای که سبب از بین رفتن مواد جهلی شود که وی به علّت آن (با شرع) درافتاده است.

به عنوان مثال: اگر کفر او به خاطر حلال شمردن شراب باشد، امّا بیان شرعی و دینی درباره‌ی حرام بودن زنا و ربا و... به وی ارائه گردد... اقامه‌ی حجت شرعی در مورد او صورت نگرفته است، مگر آن که بیان و حجت شرعی لازم در مورد حرام بودن شراب به او رسانده شود؛ چون بیان (دلایل) حرام بودن زنا، ناتوانی وی را در ندانستن حرام بودن شراب، از بین نمی‌برد.

۳ - شرط است که اقامه‌ی حجت شرعی بر شخص جاهل با زبانی که آن را می‌فهمد و مقصود آن را به خوبی در می‌یابد، صورت گیرد؛ امّا شرط نیست که به آن قانع شود؛ چون دریافت بیان (شرعی و دینی) چیزی است که شرط می‌باشد و قناعتی که سبب التزام وی شود، چیز دیگری است که شرط نیست.

۴ - مسأله‌ی مهم در اقامه‌ی حجت آن است که فرد جاهل، (دلایل را) با زبانی که مقصود آن را به خوبی می‌فهمد دریافت کند، بدون در نظر گرفتن وسیله‌ی انتقال این معلومات شرعی و دینی که به واسطه‌ی آن، جهل او بر طرف می‌گردد.

و ممکن است که این وسیله‌ی حامل اقامه‌ی حجت ؛ کتاب، مجله، رادیو، سایت‌های اینترنتی، داعیان دین خدا و... باشد.

شرط مهم در این وسیله آن است که حاوی معلومات شرعی صحیح باشد و جهل جاهل را (به موضوعی که به آن آگاهی ندارد) برطرف نماید؛ امّا برای اقامه کننده‌ی حجت شرط نیست که عالم و مجتهد اصولی باشد، آن گونه که مرجئه‌های زمانه بر اساس عقل و هوس‌های خویش، آن را (به عنوان شرطی برای اقامه کننده‌ی حجت) واجب شمرده‌اند...!

ولی اگر گفته شود: آگاهی اقامه کننده‌ی حجت در موضوعی که می‌خواهد بر جاهل مخالف اتمام حجت کند، لازم و ضروری است... گفته‌ی حقّ و درستی است؛ چون کسی که به چیزی جهل داشته باشد، همانند آن است که آن را نداشته باشد و کسی که چیزی ندارد، نمی‌تواند آن را به دیگران ببخشد.

۵ - برای اقامه‌ی حجت شرعی بر کافر اصلی (یهودی و مسیحی) که قبلاً پیام و انذار رسول خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - به او ابلاغ نشده، تنها کافی است که این عبارت را بشنود: «محمّد - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - فرستاده‌ی خدا به سوی جهانیان است و به شهادت و گواهی دادن به «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» دعوت می‌کند...» اگر این عبارت، با زبانی که آن را می‌فهمد به او رسانده شود، بر وی اقامه‌ی حجت صورت گرفته است. و اگر پس از این ابلاغ، آن را نپذیرد یا از آن روی بگرداند و یا در پذیرش آن سستی ورزد... عذر به جهل نخواهد داشت و در دنیا و آخرت کافر محسوب می‌شود و در صورتی که بر همین «کفر» بمیرد، دچار وعید (و عذاب آخرت) می‌گردد و بر وی گواهی کفر هم داده می‌شود.

و دلیل ما بر آن چه که بحث نمودیم، این گفته‌ی رسول خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - است که می‌فرماید: «**وَٱلَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَايَسْمَعُ بِي أَحَدٌ**

مِنْ هذِهِ ٱلْأُمَة، يَهُودِيٌ، وَلَانَصْرانِيٌ، ثُمَّ يَمُوْتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِٱلَّذِي أُرْسِلْتُ إِلّا كانَ مِنْ أَصْحَابِ ٱلنَّارِ [رواه مسلم]

«سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، هرکس در این امت (امت‌دعوت)، چه یهودی و چه مسیحی، که خبر مبعوث شدن من به او برسد، سپس بمیرد و به آنچه که برای من آمده است ایمان نیاورده باشد، داخل جهنّم می‌شود.»

بنابر این، حدیث فوق بر این دلالت می‌کند که هر کس (**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه**) را بشنود و به آن ایمان نیاورد، برای همیشه داخل جهنّم می‌شود.

۶ - امّا عبارت و جمله‌ای که به وسیله‌ی آن بر مسلمان جاهل اقامه‌ی حجت می‌شود، با توجه به نوع مخالفتی که در آن افتاده است و طبق موقعیت جاهل و شبهاتی که در محیط زندگی او رواج دارد فرق می‌کند؛ مثلاً امکان دارد با عبارتی یا حدیثی یا آیه‌ای علیه مخالفت (یک مسلمان جاهل) اقامه‌ی حجت نمود (و جهل او را برطرف کرد) و مخالفت‌های دیگری هست که اتمام حجت آن نیازمند شرح و بیان و تفصیل بیشتری می‌باشد و چه بسا با توجه به نوع شبهات و میزان مخالفات، به مناظره‌ها و مراجعات زیادی نیاز پیدا کند...

هم چنین مخالفت‌هایی وجود دارند که کفر در آن صریح و آشکار نیست (و به خاطر ایهام‌وار بودن) می‌توان آن را به چند صورت معنی و تأویل نمود... در این گونه حالت‌ها، لازم است که مقصود صاحب (و گوینده‌ی) آن مراعات گردد و دقّت شود که آیا منظور و مقصود او، صورت کفرآمیز بوده است یا نه و به ویژه اگر این مخالفت‌های غیر صریح از کسانی که شُهره به علم و اجتهاد و دارای سابقه‌ی جهاد و محنت و ابتلا در راه این دین هستند، سر زده باشد... شایسته است که در حقّ چنین افرادی، دایره‌ی تأویل را گسترش دهیم و مقصود و دیدگاه آنان را مراعات نماییم و در آغاز و قبل از

دادن هرگونه حکم سریع در مورد ایشان، لازم است که ببینیم چه چیزی آن‌ها را وادار به (چنین) مخالفتی کرده است!

توجه داشته باشید که این گونه مراعات نمودن، در حقّ کسی که کفر بواح و آشکار از وی سر زده است، جایز نمی‌باشد.

شرط چهارم:

صدق و اخلاص

یکی دیگر از شروط درستی و صحّت توحید، صدق و اخلاص می‌باشد. به خاطر آن که پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - می‌فرماید:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه وَأَنَّ مُحمَّداً رَسُولُ اللّهِ صِدْقاً مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى ٱلنَّارِ»[رواه البخاری]

«هرکس از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی بحقّ جز خدای یکتا نیست و محمّد - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - فرستاده‌ی اوست، خداوند عذاب آتش جهنم را بر او حرام می‌کند.»

و رسول‌اللّه - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - در حدیثی دیگر می‌فرمایند:

«أَبْشِرُواْ وَ بَشِّرُواْ مَنْ وَرَاءِكُمْ أَنَّهُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّـه صَادِقاً بِهَا دَخَلَ ٱلْجَنَة» [رواه‌البخاری]

«به همدیگر مژده دهید و به کسان پس از خود نیز بشارت دهید که هر کس صادقانه گواهی دهد که معبودی بحقّ جز خدای یکتا وجود ندارد وارد بهشت می‌شود.»

مفهوم عکس (احادیث مذکور) آن است که هرکس بر خلاف صدق و راستی به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» گواهی دهد، از دخول به بهشت منع شده و وارد جهنّم می‌شود.

وَ قَالَ اللَّهُ تَـعَالَی: «فَمَنْ كَانَ يَـرْجُواْ لِـقَآءَ رَبِّـهِ فَـلْيَعْمَلْ عَـمَلاً صَـالِحَاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رِبِّهِ أَحَدَاً» [الكَهْف: ۱۱۰]

«پس هر کس خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته انجام دهد و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

بنابر این یکی از شروط صحّت و درستی عبادت، اخلاص است و مقصود خداوند بلندمرتبه هم از «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّـهِ أَحَـدَاً» همان اخـلاص در عبادت می‌باشد و یکی از مهم‌ترین خصوصیّت و ویژگی معنی عبادت، توحید است... پس هر کسی در عبادتش توحید را خالصانه انجام ندهد، منافق است و (هیچ عبادتی) از او پذیرفته نمی‌شود.

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» [المُلْك: ۲]

«تا شما را بیازماید، که کدامیک کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.»

علما و مفسران گفته‌اند که «**أَحْسَنُ عَمَلاً**» یعنی: صـوابـتـرین (مـطابق قرآن و حدیث) و خالص‌ترین (خالی از هر گونه شرک).

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّـا لِـيَعْبُدُواْ ٱللَّـهَ مُـخْلِصِينَ لَـهُ ٱلدِّيْـنَ حُنَفَآءَ» [البَيِّنَة: ۵]

«در حالی که غیر از این به ایشان فرمان داده نشده است که مخلصانه و حق‌گرایانه خدا را پرستش کنند و تنها شریعت او را آیین خود بدانند.»

پس خداوند بلندمرتبه به بندگانش فرمان داده که وی را عبادت کنند و او را به تنهایی از روی صدق و اخلاص پرستش نمایند و اگر کسی خدا را عبادت کند و به تنهایی او را پرستش نماید؛ امّا از روی صدق و اخلاص نباشد، از او پذیرفته نمی‌شود و به توحید خالص عمل نکرده است...!

از دلایل صحیح بودن این شرط آن است که اگر لوازم تحقق آن از بـین برود و نفی شود، نفاق اکبر جای آن را می‌گیرد که صاحبش را در پایین‌ترین مکان جهنّم قرارمی‌دهد. هم چنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

«إِنَّ ٱلْـمُنَافِقِيْنَ فِـي ٱلـدَّرکِ ٱلْأَسْـفَلِ مِـنَ ٱلنَّـارِ وَلَـنْ تَـجِدَ لَـهُمْ نَصِيْراً» [النِّسَاء:۱۴۵]

«بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و پایین‌ترین مکـان آن هسـتند و هرگز یاوری برای آن‌ها نخواهی یافت (که به فـریادشان رسـد و آنـان را برهاند)

وَ قَالَ‌اللَّهُ تَعَالَی: «وَعَدَ ٱللّٰهُ ٱلْمُنَافِقِيْنَ وَٱلْمُنٰافِقٰاتِ وَ ٱلْكُفَّارَ نَـارَجَهَنَّمَ خَالِدِيْنَ فِيهٰا هِيَ‌حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ ٱللّٰهُ وَلَهُم عَذَابٌ مُّقِيْمٌ»[التَّوْبَة: ۶۸]

«خداوند به مردان و زنان منافق و همه‌ی کافران، وعده‌ی آتش دوزخ داده است که جاودانه در آن می‌مانند و جهنّم برای (عذاب) ایشان کـافی است. (علاوه بر آن) خداوند آنان را نفرین کرده و از رحمت خود بـه دور داشته است و دارای عذاب همیشگی خواهند بود.»

از این شرط بطلان و پوچی مذهب مرجئه‌ی کرامیه به دست می‌آید کـه می‌گویند: هر کس به صورت لفظی به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» اقرار کند مؤمن است، اگر چه تصدیق یا اعتقاد قلبی هم به آن نـداشـته بـاشد... قـبلاً دربـاره‌ی مـذهب مرجئه‌ی کرامیه و نیز مـرجـئه‌های روزگـار- اگـرچـه خـودرابـه ایـن اسـم نمی‌نامند -که گفتار ایشان را بر زبان می‌رانند بحث کرده‌ایم...!!

مذهب مرجئه‌ی کرامیه،مذهبی‌کفری‌وباطل‌است، چرا که مـفهوم و مـفاد مذهب آن‌ها این است که اگر منافقی زندیق به صورت لفظی شهادت توحید را (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) بر زبان راند -در حالی که در دلش هم تکذیب و کینه‌توزی خود را نسبت به دین اسلام پنهان کرده باشد -مؤمن و از اهل بهشت می‌باشد... و این تکذیبی آشکار بر ضدّ نصوص شـرعی زیـادی است کـه بـیان مـی‌کنند مـــنافقین داخـــل بـــهشت نـــمی‌شوند، بـــلکه در پـــایین‌ترین مکـــان دوزخ قرارمی‌گیرند...!

هم‌چنین‌ازاین‌شرط،نامؤمن‌وغیرمسلمان‌بودن‌کسانی که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را صرفاً از روی شوخی، بازیچه، تمثیل و نمایش، راضی و ساکت نمودن مردم‌وغیرجدی‌بودن‌برزبان‌می‌آورنداستنباط‌می‌شود؛ چون‌اینان‌این کلمه را با صدق و اخلاص تکلّم نمی‌کنند. هم‌چنین (از طرف دیگر) بطلان ادّعای طاغوت‌هایی‌که‌با سیاست و گمراه نمودن ملّت‌های خویش می‌خواهند حقیقت کفر و طغیان خود را از آنان پنهان کنند و با تلفظ (دروغ) به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» وانمود می‌کنند که مسلمانند (و برای همین) فرمان‌برداری و موالاة ایشان بر آنان واجب است، برای ما روشن می‌شود. و در این گمراه گرداندن مردم، بر نزدیکان (و همکاران) بدکار (و گنهکار) خود که بزرگان مرجئه می‌باشند تکیه می‌کنند؛ آن‌هایی که به نمایندگی از ایشان مردم را قانع می‌نمایند که این حاکمان، مادام که شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) را به زبان می‌آورند مسلمان می‌باشند...!!

می‌گویم: اقرار از روی سیاست و تاکتیک این طواغیت به شهادت توحید، هیچ سودی به آن‌ها نمی‌رساند؛ چون آنان این کلمه را با صدق و اخلاص به زبان نمی‌آورند و هم چنین اقرار نمودن زندیقان روزگار و داعیان افکار کمونیستی به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» هیچ سودی به آن‌ها نمی‌رساند؛ چون در دلشان کفر و نفاقی پنهان نموده‌اند که نفی کننده‌ی (اقرار آنان) به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللَّه» است.

شرط پنجم:

نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین

از شروط (اقرار به) شهادت توحید، نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین، نسبت به خواسته‌ها و شرط‌های آن است. هم چنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «وَقَالُوٓاْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَآ أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَآ إِلَيْهِ مُرِيبٍ. قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ»

[إبرَاهِيم: ۹ – ۱۰]

«و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده‌اید (و دلایل و معجزات و رسالت شما را قبول نمی‌کنیم) و درباره‌ی چیزی که ما را به آن می‌خوانید، سخت در شک و گمانیم (و به یکتاپرستی و قانون آسمانی باور نداریم) پیغمبرانشان به ایشان گفتند: مگر درباره‌ی وجود خدا، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، (بدون مُدِل و نمونه‌ی پیشین) شک و تردیدی در میان است؟»

ایشان به خاطر آن که در صحّت دعوت پیامبران – علیهم‌السّلام – در فرا خواندن آنان به سوی دین توحید تردید داشتند، کافر شدند. در حالی که همه‌ی پیامبران در طول تاریخ، مردمان را به سوی توحید و گواهی دادن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» دعوت می‌کردند... وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَآإِلَهَ إِلَّآ أَنَا فَٱعْبُدُونِ»[الأنبيَاء: ۲۵]

«و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی بحق جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید.»

و هر پیامبری به قومش گفته است: «ٱعْبُدُواْ ٱللَّـهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ»[الأعْرَاف: ۵۹]

«برای شما معبودی بحقّ جز خدا نیست، پس تنها او را پرستش کنید.»

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ» [النّحْل: ۳۶]

«ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی آن‌ها این بوده است) که تنها خدا را پرستش کنید و از طاغوت (شیطان، بت‌ها، ستمگران و...) دوری کنید.»

و وقتی که در توحید شک نمودند، پس به اجبار در وجود خدای بلندمرتبه‌ای که ایشان را به بهترین شیوه آفریده است، نیز شک نمودند. هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«أَفِي ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ»[إبراهيْم: ۱۰]

«آیا درباره‌ی وجود خدا، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، شک و تردیدی در میان است؟»

بنابر این آنان به وجود خداوند بلندمرتبه شک نکردند، بلکه به توحید خداوند پاک و منزه تردید نمودند، سپس لازم شد که به وجود خدای بلندمرتبه‌ای که تنها او شایسته‌ی عبادت باشد، شک نمایند.

طبق این قاعده، هرکس به توحید یا هر چیز آشکاری از امور ضروری دین شک داشته باشد، در حقیقت به وجود خدای بلندمرتبه و صداقت انبیا و رسولان او شک دارد؛ آن‌هایی که هر چه را که پروردگار پاک و منزه از امور دین به آنان وحی نموده است، به مردم رسانده‌اند...!

در حدیثی از ابوهریره – رضی‌اللّه عنه – روایت است که رسول اکرم –

صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – فرمودند:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّااللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ لَا يَلْقَى اللَّهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍ فِيْهِمَا إِلَّا دَخَلَ اَلْجَنَة»(۱)

«گواهی می‌دهم که معبودی بر حقّ جز خدای یکتا وجود ندارد و من فرستاده و رسول خدا هستم، هر بنده‌ای با این دو شهادت خدا را ملاقات کند و در آن تردیدی به دل راه ندهد، وارد بهشت خواهد شد.»

مفهوم این‌حدیث آن است که هر کس خداوند بلندمرتبه را در حالی ملاقات کند که به شهادت توحید یا چیزی از لوازم و مقتضیات آن شک داشته باشد، از اهل بهشت نخواهد بود و وارد آن نمی‌شود و از جمله‌ی آن کسانی نیست که‌به‌طورحقیقی‌واز روی صدق و راستی به شهادت توحید گواهی داده باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّه – صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم -: «مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ مُسْتَيْقِناً بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِاَلْجَنَةِ» [صحیح امام مسلم ۵۹/۱]

رسول خدا – صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – می‌فرماید: «هرکس گواهی دهد که هیچ معبود بر حقّی جز خدای یکتا وجود ندارد و در دلش به آن یقین داشته باشد، او را به داخل شدن در بهشت بشارت بدهید.»

مفهوم این حدیث آن است که هرکس به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» گواهی دهد؛ امّا در دلش نسبت به این کلمه و مقتضیات و خواسته‌های آن یقین نداشته باشد، به دخول‌دربهشت‌مژده‌داده‌نمی‌شودو هرکس بهشت بر او حرام شود، جایگاهی جز آتش جهنم نخواهد داشت. از عذاب آتش دوزخ به خدا پناه می‌بریم.

(تعریف) یقین به توحید: (داشتن) علم قطعی و محکم، بدون کوچک‌ترین شکّ و تردیدی (در دل)، به این که خداوند بلندمرتبه در خصوصیّات و الوهیّت و ربوبیّت و أسماء و صفاتش یکتا و یگانه است و در

---

۱ – صحیح امام مسلم ۵۶/۱ حدیث ۲۷

هیچ چیزی شریکی برای وی وجود ندارد و پرستش نمودن هم تنها شایسته‌ی ذات بلند مرتبه‌ی اوست.

شرط ششم:

عمل کردن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»

یکی دیگر از شرط‌های صحّت و درستی شهادت توحید، عمل کردن به «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**»، در خواست‌ها و مقتضیات و مفاهیم آن در ظاهر و باطن است. و هدف‌نهایی کلمه‌ی «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» و نازل شدن آن بر انبیاء و رسولان هم، عمل کردن به آن بوده است. همان گونه که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«وَمَآ أُمِرُواْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَاةَ وَ يُؤْتُواْ ٱلزَّكَاةَ وَ ذَٰلِكَ دِيْنُ ٱلْقَيِّمَةِ» [البَيّنَة: ۵]

«در حالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق گرایانه خدا را پرستش کنند و تنها شریعت او را آیین (خود) بدانند و نماز را چنان که باید بخوانند و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آیین راستین و ارزشمند این است و بس.»

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [الذّاريَات: ۵۶]

«جن و انسان‌ها را جز برای آن که تنها مرا پرستش کنند نیافریده‌ام.»

هر کس عمل به توحید را به عنوان شرطی برای صحیح بودن توحید باطل نماید، دین را از بین برده و روحش را کشته و حقّی را که خداوند بر بنده به خاطر آن مردمان را آفریده و کتاب‌های آسمانی را نازل نموده و پیامبران را فرستاده، ضایع نموده است.

هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«وَمَآ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِیٓ إِلَیْهِ أَنَّهُ لَآإِلَـٰهَ إِلَّآ أَنَا فَٱعْبُدُونِ» [الأنبیاء: ۲۵]

«و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی بحق جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید.»

وَ قَالَ اللَّه تَعَالَی: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُواْ ٱلطَّاغُوتَ»[النّحل: ۳۶]

«ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی آن‌ها این بوده است) که تنها خدا را پرستش کنید و از طاغوت (شیطان، بت‌ها، ستمگران و...) دوری کنید.»

این آیات و سایر نصوص دیگر، مهم‌ترین کار و هدف تمامی پیامبران را در تحقق توحید - که حقّ خداوند بلندمرتبه بر بندگانش می‌باشد - منحصر (و خلاصه) نموده است و (پیغمبران) هدفی جز به انجام رساندن این کار مهم نداشته‌اند.

هم چنان که صحابی گران قدر، ربعی بن عامر - رضی‌اللّه عنه - در حین پاسخ دادن به طاغوت فارس که از هدف و انگیزه‌ی آمدن ایشان و جنگیدن با سرزمینش پرسیده بود، فرمود: «همانا خداوند ما را برانگیخته است تا بنده‌ها را از عبادتِ بندگان به پرستش پروردگار بندگان رهنمود باشیم و از ظلم و ستم ادیان به عدالت و دادگری دین اسلام هدایت کنیم و از زندان تنگ دنیای (مادی) به‌فراخی دنیای (معنوی) و آخرت، برسانیم!»

در حدیث صحیحی، بخاری و دیگران از معاذبن جبل - رضی‌اللّه عنه - روایت کرده‌اند که فرمود:

«كُنْتُ رَدِيْفَ النَّبِّی - صَلَی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَی حِمَارٍ فَقَالَ لِي: يَا مُعَاذُ أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللّٰهِ عَلَیٰ عِبَادِهِ وَ حقُّ ٱلْعِبَادِ عَلَی اللّٰهِ؟ قُلْتُ: اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ

أَعْلَمُ، قَالَ: حَقُّ اللّٰهِ عَلَى ٱلْعِبادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً، وَ حقُّ ٱلْعِبَادِ عَلَى اللّٰهِ، أَنْ لَايُعَذِّبَ مَنْ لَايُشْرِكُ بِهِ شَيْئَاً، فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللّٰهِ، أَفَلا أُبَشِّرُ بِهِ ٱلنَّاسَ؟ قَالَ: لَا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَّكِلُواْ» [متفق علیه]

«پشت سر پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - با هم بر الاغی سوار شده بودیم، پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمودند: ای معاذ! آیا می‌دانی حقّ خدا بر بندگانش چیست و پاداش بندگان پیش خداوند کدام است؟ گفتم: خدا و پیغمبر خدا از همه داناترند، فرمود: حقّ خدا بر بندگانش آن است که او را پرستش کنند و برای او شریکی قرارندهند و پاداش بندگان هم در نزد خدا این است که کسی که برای او چیزی شریک قرارنداده باشد، عذاب ندهد. گفتم: ای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - آیا این مژده را به مردم بدهم؟ پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - فرمودند: این مژده را به آنان مده؛ چون با اعتماد بر این مژده، سست می‌شوند و از انجام کارهای نیک و مفید کوتاهی می‌نمایند.»

پس حقّ خداوند بر بنده آن است که او را در ظاهر و باطن پرستش کند و هیچ چیزی را در ظاهر و باطن با او شریک نگرداند. و منظور و مقصود «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» نیزهمین‌است. روایت دیگری از أنس بن مالک - رضی‌اللّه عنه - این مسأله را روشن می‌کند. «أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَى‌اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - وَ مُعَاذٌ رَدِيْفُهُ عَلَى ٱلرَّحلِ، قَالَ: «يَا مُعَاذُبْنَ جَبَلٍ! مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّـااللّٰـهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ صِدْقاً مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَـرَّمَهُ اللّٰـهُ عَـلَى ٱلنَّـارِ» قَـالَ: «يَـا رَسُولَ‌اللّٰهِ! أَفَلا أُخْبِرُ بِهِ ٱلنَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟» قَالَ: «إذاً يَتَّكِلُوا»[متفق علیه]

«پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَسَلَّم - و معاذ - رضی‌اللّه عنه - با هم بر یک شتر سوار شده بودند، پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - فرمود: ای معاذبن جبل! هر کسی که از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی بحقّ جز خدای یکتا نیست و محمّد - صَلَى ٱللَّهُ عَـلَيْهِ وَسَـلَّم -

فرستاده‌ی اوست، خداوند جسم او را از آتش دوزخ حرام می‌نماید.» معاذ گفت: «ای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ - این مژده را به مردم بدهم تا شاد شوند.» پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - فرمود: «آن گاه مردم با تکیه بر این مژده سست می‌شوند و از انجام دادن کارهای خیر و شایسته کوتاهی می‌ورزند.»

این حدیث اخیر، حدیث قبلی را تفسیر کرده و منظور و مقصود از گواهی‌دادن به کلمه‌ی شهادت را نیز روشن نموده است. پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - حدیث: «**مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ صِدْقاً مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللّٰهُ عَلَى ٱلنَّارِ**» را در حدیث: «**حَقُّ اللّٰهِ عَلَى ٱلْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً**» شرح و تفسیر نموده است.

چون در هر دو حدیث پیامبر اکرم - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - معاذبن جبل - رضی‌الله عنه - را از خبر دادن به مردم نهی نموده‌اند، تا سست نشوند و اعمال نیک و شایسته‌ی غیر از توحید را ترک ننمایند...

آنچه حدیث «**مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّااللّٰهُ...**» بر آن دلالت می‌کند، این است که مقصود از شهادت به «**لَاإِلَهَ إِلَّااللّٰه**» تنها تلفظ (ظاهری) به آن نیست، بلکه وظیفه‌ی بنده است که توحید را که حقّ خداوند (بر بندگانش) می‌باشد، به صورت عملی و در ظاهر و باطن (در وجود خویش) تحقق بخشد... بنابراین بعضی از احادیث، برخی دیگر را تفسیر می‌کنند و انصاف حکم می‌کند که تمامی آن‌ها در کنار هم و بدون اهمال یا ترک چیزی از آن‌ها به کار گرفته شوند.

و اگر این کار (پذیرش **لَاإِلَهَ إِلَّااللّٰه**) صرفاً در حدّ تلفظ ظاهری و بدون عمل به آن صورت می‌گرفت، کفار قریش از اجابت دعوت پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - امتناع نمی‌کردند و «**لَاإِلَهَ إِلَّااللّٰه**» را بر زبان می‌راندند و سپس بر شرک و عادات بت‌پرستی خود باقی می‌ماندند (و در نتیجه) به آرامش

می‌رسیدند و خود را راحت می‌نمودند و جان و مایملک خود را برای مقابله و دفع کلمه‌ی توحید و عدم پذیرش آن به کار نمی‌گرفتند...!

و امّا آن گاه (که مشرکان قریش) دانستند از لوازم اقرار به شهادت توحید، عمل کردن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و مضمون و محتوای آن است...

● از لوازم شهادت توحید، شکستن بت‌ها و دوری جستن از عبادت آن‌ها... و به طور کلی خالی شدن از شرک و پرستش همتایان (ساختگی) خداوند است...

● از لوازم شهادت توحید، تغییر دادن عادات بت‌پرستی جاهلی منافی با روح و تعالیم «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» است...

● از لوازم شهادت توحید، تحوّل معبودان دروغین یا بندگانشان به صورت یکسان برای پرستش خدای بلندمرتبه می‌باشد...

● از لوازم شهادت توحید آن است که تمامی اختلاف‌ها بین مردم از بین برود... و تفاوتی بین انسان شریف با فرو دست و بین آقا و سرور با خدمتکار نباشد... و فرق آن‌ها تنها براساس تقوا و پایبندی به اخلاق و تعالیم دین اسلام باشد...

● از لوازم شهادت توحید آن است که به طور کلی از هویٰ و هوس‌ها و شهوات و پیشه‌هایی که در ورای پرستش بنده برای بنده به دست می‌آورند، خالی شوند... و به خاطر خشنودی پروردگار جهانیان از تمامی آن‌ها اعلام برائت کنند.

هنگامی که از لوازم اقرار به توحید، حاصل شدن تمامی آن چه قبلاً ذکر شد باشد - و خداوند پاک و منزه به کمتر از آن راضی نگردد - مشرکان با جنگ و ستیزه و امتناعی که در تاریخ بی‌سابقه بوده است، به مقابله و رویارویی با آن پرداختند...!! به همین خاطر بود که مشرکان هر چیز گران‌بها و با ارزشی از قبیل؛ مال و ثروت و دارایی و ریاست و نیز هر آن چه که دل‌ها

خواهان و طالب آن است، بر پیامبر – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ – عرضه و تقدیم کردند تا در عوض، آن‌ها را از اقرار نمودن و تسلیم شدن به شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) معاف نماید... و رسول خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – (از پذیرش پیشنهادهای آنان) خودداری نمود تا این که قبل از هر چیزی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بپذیرند و به توحید خالص روی بیاورند و خود را از بت‌ها و شریک‌هایی که برای خدا قرار می‌دادند خالی نمایند(و به همین سبب) تمامی درخواست‌ها و تشویق‌های آن‌ها را ردّ نمود...!![1]

پیامبر – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – به آن‌ها پشت کرد و هیچ چیزی را از آنان نپذیرفت تا این که در آغاز، توحید را با تمام معنا و شمولیّت آن، چه در بُعد اعتقادی، قولی و عملی و چه در ظاهر و باطن، اجابت نمایند و آن را انجام دهند...!

مسأله‌ی نخست:

نماز از جمله اعمالی است که به عنوان شرطی برای صحّت و درستی توحید، مورد اعتبار است :

نماز از جمله اعمالی است که به عنوان یکی از شروط درستی و صحّت توحید و ایمان مورد اعتبار قرارمی‌گیرد و ایمان انسان جز به وسیله‌ی انجام

۱ – این مبحث، تنبیه و تذکری است برای کسانی که در دربار طواغیت به سر می‌برند و از آنان به نام دین و به اسم تحصیل مصالح دعوت، در خواست پاداش و جایزه و ریزه نان و تکه استخوانی می‌کنند که عاری از (هرگونه) پوست و گوشت است و تا بدانند که مهم‌ترین مصلحت، همان مصلحت تحقق یافتن توحید است و بس...!!

و نیز اخطاری است برای کسانی که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را از اولویات و برنامه‌های حزبی یا دعوی خود به تأخیر می‌اندازند و به خاطر – ترس یا علاقه – خود را به مندوبات و مباحات و قیل و قال مشغول می‌گردانند... سپس پیش خود گمان می‌کنند که کار شایسته‌ای انجام می‌دهند، یا احساس می‌نمایند که در دعوت کردن به سوی خدای بلندمرتبه براساس طریقه و روش پیامبر گرامی اسلام – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ – حرکت می‌کنند...!!

و باز تذکر و اخطاری است برای کسانی که هر چیزی را به طاغوت می‌گویند؛ جز آن که جرأت نمی‌کنند که او را به اجرای توحید فرمان دهند و نه تنها از وی درخواست حکم نمودن و گردن نهادن به کلمه‌ی توحید را نمی‌کنند، بلکه حتّی بحثی از آن هم به میان نمی‌آورند.

آن صحّت نمی‌یابد. پس هر کس آن را ترک کند، توحید را نقض نموده و از دایره‌ی ملّت اسلام خارج شده و در وادی شرک و کفر افتاده است. هم چنان که در حدیث صحیح آمده، پیامبر اکرم - صلی‌اللّه علیه و سلم - فرموده است:

«إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاْةِ... فَإِذَاْ تَرَكَهَاْ فَقَدْ كَفَرَ وَ فِي رِوَايَةٍ: فَإِذَاْ تَرَكَهَاْ فَقَدْ أَشْرَكَ.»

«همانا حدّ فاصل میان انسان و شرک و کفر، ترک نماز است... هرگاه آن را ترک کند، کافر یا مشرک شده است.»

و نصوص دیگری که دلالت بر کفر ترک کننده‌ی نماز و خروج وی از ملّت اسلام می‌کند، بسیار است. و این نصوص در همان حال نصوص یا قرینه‌های شرعی دیگری که این حکم را از ظاهر آن به کفر اصغر یا کفر پایین‌تر از کفر اکبر سوق می‌دهد نفی می‌کند.(۱)

مسأله‌ی دوّم:

چه وقت انسان به سبب ترک اعمال کافر می‌شود؟

بدان که انسان، در دو حالت به سبب ترک اعمال کافر می‌شود:

حالت اوّل: آن است که هر نوع عمل و طاعتی را ترک کند؛ نماز نگزارد، روزه نگیرد، حج نرود، زکات مالش را نپردازد و هیچ طاعتی را انجام ندهد... این چنین کسی کافر و خارج از دین اسلام است، اگر چه به زبانش ادّعا کند مسلمان یا مؤمن است. ابن تیمیه در جلد ۷ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۰۹ می‌فرماید: «حنبل فرمود: حمیدی برای ما روایت کرد و گفت: با خبر شدم که مردم می‌گویند: هر کس به نماز وزکات و روزه و حج اقرار کند و هیچ کدام از آن‌ها

---

۱ - تفصیل این موضوع را در کتاب «حکم تارک الصلاة» ذکر کرده‌ام و با دلایل قاطع و محکم به هر یک از شبهات و دلایل مخالفین (حکم کفر ترک کننده‌ی نماز) در جای خود پاسخ گفته‌ام... هر کس به آن چه قبلاً گذشت قانع نشده است، به آن جا مراجعه نماید.

را تا زمانی که می‌میرد انجام ندهد و تا هنگام مرگ پشت بر قبله نماز بگزارد[۱]، مادام که آن‌ها را انکار نکند مؤمن است؛ اگر دانسته شود بر آن چه ترک نموده ایمان دارد و به (گزاردن) واجبات و رو به قبله نماز خواندن معترف است. گفتم: این کفری صریح و بر خلاف کتاب خدا و سنّت رسول او – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم – و عقیده‌ی علمای مسلمان است.

و خداوند بلندمرتبه هم فرموده است:

«وَ مَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ ٱلدِّيْنَ» [البَيّنَة: ۵]

«در حالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق‌گرایانه خدا را پرستش کنند.»

حنبل می‌فرماید: از أبا عبدالله احمدبن حنبل شنیدم که فرمود: هرکس چنین چیزی بگوید، کافر شده و فرمان و دستورات خدا و برنامه‌ای را که از طرف او بر پیامبر – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ – نازل گشته، ردّ نموده است.[۲]»

امام آجری – رحمةالله علیه – در کتابش «اخلاق العلماء» می‌فرماید: «انجام اعمال با اعضای ظاهری بدن، نشان دهنده‌ی تصدیق ایمان با قلب و زبان است و هرکس ایمان درونی‌اش را با عمل تصدیق نکند؛ مثل: طهارت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امثال این و خودش هم به شناخت و قول بدون عمل راضی و خرسند باشد، مؤمن نیست و بدان که این شناخت دل و قول (و اقرار) زبانی، هیچ نفعی به او نمی‌رساند و ترک نمودن عمل، (نشانه‌ای) برای تکذیب ایمانش می‌باشد و چنان که قبلاً هم ذکر کردیم، عمل کردن نیز

---

۱ – چنین فردی، بهتر از کسی است که اصلاً نماز نمی‌خواند...!

۲ – هر کس چنین چیزی بگوید کافر شده و برنامه‌ای را که خدا بر پیامبرش – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم – فرستاده ردّ نموده است. پس حال کسی که چنین اعمالی را هرگز انجام نمی‌دهد و اصلاً (انجام) عمل و طاعت (برای خدا) را نفی می‌کند، چگونه است؟... بدون شک چنین فردی به کافر شدن و خروج از دین اسلام سزاوارتر است.

(علامتی) برای تصدیق ایمانش است.»

این مذهب علمای مسلمان در قدیم و جدید است و هرکس برخلاف این (اجماع) بگوید، مرجئه‌ای خبیث و پلید است.

به خاطر حفظ دینت از این (باور) دوری کن و دلیل ما هم این فرمودەی خداوند بلندمرتبه در قرآن است.

«وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ»[البيّنه: ۵]

«در حالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق گرایانه خدا را پرستش کنند و تنها شریعت او را آیین (خود) بدانند و نماز را چنان که باید بخوانند و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آیین راستین و ارزشمند این است و بس.»[۱]

ابن تیمیه - رحمةالله علیه - در جلد ۷ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۸۷ می‌فرماید: «اگر به فرض قومی به پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌گفتند: ما به آن چه از طرف خدا برایمان آورده‌ای، بدون هیچ شکّ و تردیدی در دل، ایمان داریم و به شهادتین هم اقرار می‌کنیم؛ امّا در چیزهایی که به آن دستور داده‌ای یا نهی نموده‌ای، فرمان نمی‌بریم: نماز و روزه و حج را انجام نمی‌دهیم و گفته‌های تو را باور نمی‌کنیم و امانت را ادا نمی‌نماییم و به عهد و پیمان وفا نمی‌کنیم و صله‌ی رحم را به جا نمی‌آوریم و هر چیز خیر و نیکویی که به آن فرمان داده‌ای، انجام نمی‌دهیم. و (در عوض) شراب می‌نوشیم و با محارم خویش ازدواج می‌کنیم که زنایی آشکار است و به هر که از اصحاب و امت تو دست یابیم، به قتل می‌رسانیم و اموالشان را بر می‌داریم و تو را نیز خواهم کشت و به همدستی دشمنانت علیه تو می‌جنگیم. آیا رسول‌الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم

۱ - به نقل از کتاب «ظاهرة‌الارجاء» از شیخ سفرالحوالی: ۶۴۷/۲

- به آن‌ها می‌فرمود: شما مؤمنانی کامل الایمان و از اهل شفاعت من در روز قیامت هستید و امیدوارم که هیچ کدام از شما داخل آتش دوزخ نشود؟!! بلکه هر فرد مسلمانی به ناچار می‌داند که پیغمبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به ایشان می‌فرمود: شما کافرترینِ مردم، (نسبت) به آن چه من آورده‌ام هستید و اگر از آن (سخنان) توبه نکنید، گردن شما را خواهم زد.»

پس (بر) مرجئه‌ی روزگار (لازم است) حذر کنند که با چه آتشی بازی می‌کنند و در چه کار باطلی فرو افتاده‌اند و چه سخنی بر زبان می‌رانند، آن گاه که: نوع و جنس عمل را از دایره‌ی شرطی برای صحت و درستی ایمان خارج نمودند...!!

رحمت خدا بر امام شافعی باد که فرمود: «اگر در مورد علم و دانشی صحبت کنم، بگویند: اشتباه کردی؛ برایم محبوب‌تر است از صحبت نمودن درباره‌ی علمی که به من بگویند: کافر شدی»

و بر (مرجئه‌ی روزگار لازم است) حذر کنند که این فرموده‌ی رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - شامل حالشان گردد:

«صِنْفَانِ مِنْ أُمَتِي لَا يَـرِدَانِ عَـلَى ٱلْـحَوْضِ: ٱلْـقَدَرِيَّةُ[۱] وَ ٱلْـمُرْجِئَةُ»

[طبرانی در «التذهیب» و ابن أبی عاصم در «السنة» و غیر از این دو هم آن را روایت کرده‌اند. السلسلة الصحیحة: ۲۷۴۸]

«دو دسته از امتم بر من در کنار حوض وارد نمی‌شوند: قدریه و مرجئه».

۱ - وجه تسمیه‌ی آن‌ها به قدریه این است که «قدر» را انکار می‌کنند. اینان معتقداند که خداوند به افعال بندگان قبل از وقوع آن آگاهی ندارد و آن را هم خلق ننموده و بر بندگانش نیز مقدّر نفرموده است. نخستین کسی که در باب «قدر» سخن گفت، «معبد بن خالدجهنی» در بصره بود، وی عقیده‌اش را از مردی مسیحی به نام «سوسن» فراگرفت و به «غیلان دمشقی» منتقل نمود. معبدبن خالد در سال ۸۰ هـ ق به دست حجاج بن یوسف به قتل رسید. (به نقل از کتاب «موقف اهل السنة و الجماعة من اهل الاهواء و البدع» تألیف دکتر ابراهیم بن عامرالرحیلی جز، اوّل صص ۱۴۸ - ۱۴۹) [مترجم]

از کفر و زیان‌کاری به خداوند پناه می‌بریم...!

حالت دوّم: آن است که نوع و جنس عمل را انجام دهد و طاعات عملی را به طور مطلق ترک نکند؛ امّا عمل نمودن به «توحید» را ترک نماید... باز هم چنین کسی کافر و از دایره‌ی دین اسلام خارج شده است و چنان که قبلاً بحث شد، هیچ کدام از اعمال و طاعاتی که انجام می‌دهد به او نفعی نمی‌رساند.

شیخ‌الاسلام محمّدبن سلیمان التمیمی - رحمة‌اللّه علیه - می‌فرماید: «در این که توحید باید با قلب و زبان و عمل انجام گیرد، اختلافی وجود ندارد و اگر کسی در چیزی با این (اجماع) مخالف باشد، مسلمان محسوب نمی‌شود. و به تحقیق اگر فردی توحید را بشناسد و به آن عمل نکند، کافر ستیزه‌گری همانند فرعون و ابلیس و امثال آن‌هاست.»

شرط هفتم:

محبت منافی با نفرت و دشمنی

یکی دیگر از شرط‌های صحّت و درستی شهادت توحید؛ دوست داشتن کلمه‌ی توحید و محبّت ورزیدن به اهل آن و کینه و عداوت نمودن با دشمنان کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و شرک‌های متضّاد و مخالف آن می‌باشد.

و چگونگی این محبّت آن است که خدای بلند مرتبه و رسول او - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - در نزدش، محبوب‌تر از تمام چیزهای غیر از آنان باشد. و تنها خدای بلندمرتبه را به خاطر خودش دوست داشته باشیم و غیر وی را صرفاً به خاطر (کسب رضای) خدا دوست بداریم و هیچ کس را نباید هم ردیف و همراه خدا دوست بداریم، بلکه (اگر به کسی دوستی و محبت نمودیم) فقط به خاطر (دستیابی به رضا و خشنودی) خدا باشد... و اگر انسان به چیزی دوستی و محبت ورزید، نباید (آن چیز) منفور خدای پاک و منزه باشد و نیز نباید به چیزی (احساس) تنفر کند که خدای پاک و منزه آن را دوست دارد، بخصوص توحید که حقّ خداوند بلندمرتبه بر بنده است. (یعنی نباید به توحید کراهیّت داشته باشد، بلکه باید به آن دوستی و علاقه و محبت بورزد.)

اگرانسان با همتایان و شریکان دروغین خداوند دوستی و محبت ورزد و به آن چه خداوند بلندمرتبه از توحید و دین بر انبیاء و رسولانش نازل فرموده، کینه و دشمنی کند... مرتکب شرک و کفر (اکبر) شده است و از

دایردی اسلام و ایمان خارج می‌شود و آن چه را از طاعات و اعمال هم انجام داده باشد به او نفعی نمی‌رساند.

و دلیل ما هم بر آن چه بحث نمودیم، این فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه در قرآن است:

«وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ آمَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّاً لِّلَّهِ»[البقره: ۱۶۵]

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، شریکانی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را بسیار دوست‌تر می‌دارند (و بالاتر از هر چیز به او محبّت می‌ورزند.)»

هر کس مخلوق و آفریده‌ای را صرفاً به خاطر خودِ وی دوست داشته باشد، به نحوی که برای وی دوستی و دشمنی کند و -بدون توجه به موافقت یا مخالفت او با حقّ - دوست بدارد کسی که او را دوست می‌دارد و دشمنی ورزد با کسی که با او دشمنی می‌کند، (چنین فرد یا افرادی) به تحقیق این آفریده را شریک خداوند قرارداده‌اند و به جای (پرستش) خدای بلندمرتبه، او را عبادت نموده‌اند؛ چون تنها کسی که (باید) به خاطر ذات خودش، مورد دوستی و محبّت قرارگیرد، خدای یگانه است و غیر از ذات او، صرفاً به خاطر خدا و برای رضای وی دوست داشته می‌شود...

ابن تیمیه - رحمة‌اللّه علیه - در جلد ۱۰ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۶۷ می‌فرماید: «محبّت ورزیدن به چیزی از موجودات به خاطر خود آن، جایز نمی‌باشد و این صرفاً خاص ذات خداوند پاک و منزه است. بنابر این در این دنیا جایز است هر محبوبی را نه به خاطر خود آن، بلکه به خاطر غیر آن (= خداوند) دوست داشت؛ امّا واجب است که پروردگار بلندمرتبه را فقط به خاطر او دوست بداریم و این از معانی الوهیّت خداوند است. (آن چنان که خود می‌فرماید:)

«لَوْ كَانَ فِيْهِمَآ آلِهَةٌ إِلاَّ ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا» [الأنبياء: ۲۲]

«اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از خداوند، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را به دست می‌گرفتند) قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد.)»

پس دوست داشتن (هر) چیزی به خاطر خودش شرک است و نباید جز به خاطر خدا (و رضای او)، چیزی (یا کسی) را دوست داشت و این از خصوصیات الوهیّت پروردگار است و کسی جز او استحقاق آن را ندارد و هر محبوبی غیر از خدا، اگر به خاطر پروردگار دوست داشته نشود، محبّت ورزیدن به آن باطل است.»

ابن‌القیم - رحمةالله علیه - در «المدارج» جلد ۱ صفحه‌ی ۹۹ می‌فرماید: «به تحقیق خداوند بلندمرتبه، مردمان را به خاطر عبادت نمودن خود، آفریده است؛ عبادتی که جامع کمال محبت او و همراه با فروتنی برای وی و فرمان‌برداری از دستوراتش باشد.

پرستش و عبادت کردن، محبّت و دوست داشتن خداست، حتّی به یگانگی دانستن خداوند هم، از روی محّبت است و تمامی دوستی‌ها باید (صرفاً) برای خدا باشد و نباید همراه او کس دیگری را دوست داشت و همانا به خاطر خدا و رضای اوست که انبیا و رسولان و فرشتگان و اولیای وی هم دوست داشته می‌شوند. پس (در حقیقت) محبّت و دوستی ما به آنان تکمیل کننده‌ی محبّت و دوستی ما به پروردگار است و محبّت ما به آنان جدای از محبّت به خدا نیست؛ مثل محبّت کسی که (از روی کج فهمی) همتایانی از غیر خدا برای خود قرار داده و آن‌ها را همانند دوستی نمودن با خدا، دوست می‌دارد.

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قَالُواْ وَهُمْ فِيْهَا يَخْتَصِمُونَ. تَٱللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ» [الشعراء: ۹۶ - ۹۸]

«آنان (که معبودهای دروغین را پرستیده‌اند) در آن جا به کشمکش (با

معبودهای خود) می‌پردازند و می‌گویند: به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما (معبودهای دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم.»

مشرکان آن هنگام که، همتایان دروغین و طاغوت‌ها را (در عبادت و طاعت) با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستند، آن‌ها را هم در خصوصیّت توانایی بر مخلوقات یا تصرّف در کائنات یا ضرر و سود رساندن به موجودات، با خدای پاک و منزه و بلندمرتبه یکسان نمی‌پنداشتند و (در حقیقت) اینان (= همتایان دروغین و طاغوت‌ها) بسیار ناتوان‌تر از آن هستند که (در قدرت بر مخلوقات یا تصرّف در کائنات و یا زیان و فایده رساندن به موجودات) با خدای متعال برابری کنند و مشرکان هم آن‌ها را تنها از جهت طاعت و محبّت با خدا برابر می‌کردند و به آنان همانند محبّت ورزیدن به خدای بلندمرتبه و یا حتّی شدیدتر از آن، مهر می‌ورزیدند و دستور طاغوت‌ها و اطاعت از آن‌ها را بر فرمان خدای متعال و پیروی از آن مقدم می‌نمودند، پس در نتیجه‌ی این کردار آن‌ها (دراین‌نوع عبادت)، شرک حاصل شد.

ابن‌القیم – رحمة‌اللّه علیه – می‌فرماید: «معلوم و آشکار است که مشرکان، همتایان دروغین خود را در خَلق و ابداع، رزق و روزی، میراندان و زنده کردن و فرمان روایی و قدرت با خداوند متعال و پاک و منزه برابر نمی‌دانستند، بلکه آن‌ها را در دوستی و پرستش و فروتنی و خواری و ذلیل نمودن برای آنان با خدا برابر می‌پنداشتند و این نهایت جهل و ستم است. پس چگونه کسی که از خاک آفریده شده، با پروردگار اربابان زمینی مساوی پنداشته می‌شود؟ وچگونه بنده با کسی که جانش در دست اوست، یکسان تصوّر می‌شود؟!

و باز می‌فرماید: این مشرکان، همتایان دروغین خود را از جهت افعال و صفات با خدا یکسان نمی‌پنداشتند، به گونه‌ای که معتقد باشند که آن‌ها در افعال‌وصفات‌باخدای پاک‌ومنزه‌مساوی هستند؛ بلکه ایشان، آنان را صرفاً در

محبّت و عبودیّت و مورد تعظیم قراردادن با خدا یکسان تصوّر می‌کردند.

مشرکان همتایان دروغین را با خدای متعال، از جهت آفرینش آسمان‌ها و زمین، خلقت خود یا پدرانشان یکسان نمی‌پنداشتند. بلکه (صرفاً) آن‌ها را در دوستی و محبّت با پروردگار جهانیان همسان می‌دانستند و به آنان محبت می‌ورزیدند، همان گونه که به خدا مهر می‌ورزیدند. و به راستی، حقیقت عبادت، همان (اظهار) محبّت و عجز نمودن (در پیشگاه معبود) است.»

و در حدیثی صحیح از پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - روایت شده است که می‌فرماید:

«مَنْ أَحَبَّ لِلّٰهِ وَ أَبْغَضَ لِلّٰهِ وَ مَنَعَ لِلّٰهِ فَقَدِ ٱسْتَكْمَلَ ٱلْإِيمَانِ»[۱]

«هرکس برای خدا دوستی کند و برای خدا دشمنی نماید و برای خدا ببخشد و برای خدا منع کند، ایمان (خود) راکامل نموده است.»

یعنی: هر کس شیوه و خُلق و خُویَش در تمامی کار و برنامه و معامله با دیگران این گونه باشد (که در حدیث مذکور بیان شد)، توحید و ایمان (خود) را کامل نموده است... بنابراین ایمان و توحید مردم، به نسبت تفاوتشان در (میزان)دوستی‌ودشمنی‌وسایرعباداتی‌که‌برای‌خداانجام‌می‌دهندفرق می‌کند.

امّاهر کس دوستی و دشمنی‌اش به طور مطلق برای خدا نباشد... توحید و بندگی‌اش برای خدای‌بلندمرتبه‌نیز به طور کامل ازبین‌می‌رود.

وَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - :«أَوْثَقُ عُرَى ٱلْإِيمَانِ: ٱلْمَوَالَاةُ فِي‌ٱللّٰهِ وَ ٱلْمُعَادَاةُ فِی ٱللَّهِ وٱلْحُبُّ فِي ٱللّٰهِ وَٱلْبُغضُ فِي ٱللّٰهِ»[۲]

رسول خدا - صَلَى ٱللَّـهُ عَـلَيْهِ وَ سَـلَّمْ - مـی‌فرماید: «محکم‌ترین دستگیره‌ی ایمان: دوستی و دشمنی و محبّت و عداوت در راه خداست.»

می‌گویم: وقتی که محکم‌ترین دستگیره‌ی ایمان و توحید ؛ دوستی و

۱ - أخرجه أبوداود و غيره، السلسلة الصحيحه: ۳۸۰
۲ - أخرجه أحمد و غيره، صحيح الجامع الصغير: ۲۵۳۹

دشمنی و محبت و عداوت در راه خدا و برای او است... پس مفهوم عکس و مخالف آن ایجاب می‌کند که محکم‌ترین دستگیره‌ی کفر و شرک هم دوستی و دشمنی و محبّت و عداوت برای مخلوق باشد... حال این مخلوق چه کس یا چه چیز باشد و دارای هر صفتی باشد، فرقی نمی‌کند.

وَ قَالَ رَسُولُ ٱللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: «لَايُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ» وَ فِى رِوَايَةٍ: «لَايُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّىٰ أَكُوْنَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِين» [رواه مسلم]

رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید: «بنده نمی‌تواند مؤمن (کامل و واقعی) باشد، مگر این که من برایش از خانواده و مالش و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم.» و در روایتی دیگر می‌فرماید: «هیچ کس از شما نمی‌تواند مؤمن (کامل و واقعی) باشد، مگر این که من برای او از فرزندان و پدر و مادرش و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم.»

ایمان انسان هم جز بخاطر نوع شرک و عبادت نمودن برای غیر از خدای بلندمرتبه نفی نمی‌شود و نوع شرک واقع شده در این جا، مقدم نمودن محبّت و طاعت دیگری بر محبّت و طاعت پیامبر خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌باشد. آن پیامبری که خدای متعال به محبّت و دوستی و اطاعت وی فرمان داده است، چون او هم از هر آنچه از طرف خدا صادر می‌شود، اطاعت می‌کند.

هم‌چنان‌که خداوندبلندمرتبه درمورد رسول‌الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوىٰٓ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»[النجم: ۳ - ۴]

«و (محمّد - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) از روی هویٰ و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده و با شما در میان نهاده است) جز پیامی نیست که (از سوی خدا به او) وحی می‌گردد.»

و این ویژگی بعد از رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به‌کسی داده نشده است.

و در حدیثی صحیح از پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - روایت شده است که فرمود: «**مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰه وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللّٰه**» [رواه مسلم]

«هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هرکس مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است.»

به همین خاطر، پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به چیزی غیر از آن چه که طاعت خدا در آن است، فرمان نمی‌دهد و از چیزی غیر از آن چه که نافرمانی خدا در آن است نهی نمی‌کند.

ابو سلیمان خطابی در شرح خود بر حدیث، «**لَايُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِين**»[1] می‌فرماید:

«معناومفهوم این حدیث آن‌است که (پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید:) ای انسان! تو در حبّ و دوست داشتن من صداقت نخواهی داشت؛ مگر این که به طور کلی فرمان بردار و مطیع (اوامر) من باشی و رضایت مرا بر خواسته‌های خود ترجیح دهی، اگر چه هلاکت تو هم در آن باشد.»

و هم چنین از دلایلی که بر صحیح بودن شرط محبّت (به عنوان یکی از شروط صحّت و درستی) توحید دلالت می‌کند این است که، عدم محبّت (برای توحید)، خود به خود مستلزم وجود ضدّ آن که کینه و نفرت برای توحید است می‌باشد... و نفرت یا کینه و عداوت با توحید، کفر اکبر است که صاحبش را از دین اسلام خارج می‌سازد. هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«**وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُواْ مَآ أَنْزَلَ ٱللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ**» [محمّد: ۸ - ۹]

«کافران، مرگ بر آنان باد، و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و

۱- «هیچ کس از شما نمی‌تواند مؤمن (کامل و واقعی) باشد، مگر این که من برای او از فرزندان و پدر و مادرش و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم.» (مترجم)

بی‌سود گرداند! این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است، دوست نمی‌دارند و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند.»

علل کفر و نابودی اعمال ایشان - (آگاه باش که) جز کفر و شرک (هیچ چیز) عمل آدمی را از بین نمی‌برد - آن بود که آن‌ها از برنامه‌ی دینی خداوند که بر پیامبران و رسولانش فرو فرستاده بود، کراهیّت داشتند؛ و بزرگ‌ترین چیزی هم که پروردگار بلند مرتبه بر انبیای خویش نازل نموده کلمه‌ی توحید (**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**) است.

خداوند بلندمرتبه در مورد کافران که در جهنّم طلب کمک و یاری می‌کنند، در حالی که هیچ فریادرسی ندارند می‌فرماید:

«وَنَادَواْ یا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ قَالَ إِنَّکُمْ مَّاکِثُونَ. لَقَدْ جِئْنَاکُمْ بِٱلْحَقِّ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کَارِهُونَ»[الزّخرُف: ۷۷ - ۷۸]

«آنان فریاد می‌زنند: ای مالک! پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم)

او به ایشان می‌گوید: شما (این جا) می‌مانید (و مرگ و نیستی و نابودی در کار نیست). (خداوند به ایشان پیغام می‌دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیامبران برایتان فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندید و با آن دشمنی می‌کردید.»

بنابر این علل و سبب ماندگاری ایشان در جهنّم این است که آن‌ها از حقّی که از سوی پروردگارشان (به وسیله‌ی پیامبران) به طرف آنان نازل شده بود، کراهیّت داشتند و بزرگ‌ترین حقی که به سوی آن‌ها فرستاده شد؛ اقرار و شهادت به کلمه‌ی توحید (**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**) بود... که ایشان از آن نفرت داشتند و به همین سبب، مستحق عذاب و ماندن ابدی در جهنّم شدند.

وَ قَالَ ٱللَّهُ تَعَالَی: «إِنَّ ٱلَّذِینَ ٱرْتَدُّواْ عَلَیٰٓ أَدْبَارِهِمْ مِّن بَعْدِ مَاتَبَیَّنَ لَهُمُ

ٱلْهُدَى ٱلشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ. ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لِلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ ٱلْأَمْرِ»[محمَّد: ۲۵ - ۲۶]

«کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت به کفر و ضلال پیشین خود برمی‌گردند، بدان خاطر است که شیطان کارهایشان را در نظرشان زینت می‌دهد و ایشان را با آرزوهای طولانی می‌فریبد. این (از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدا فرو فرستاده است؛ گفته بودند: در برخی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم.»

پس اینان بعد از آن که ایمان برای آن‌ها آشکار شد و داخل آن گشتند، مرتّد و کافر شدند، (صرفاً) به سبب آن که به کسانی که دشمن چیزی بودند که خداوند فرو فرستاده است، گفته بودند: «در برخی از کارها که متضاد و منافی شریعت خدای بلندمرتبه و توحید است، از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم...» بنابر این به سبب همین گفتارشان کافر و مرتّد شدند...!!

پس حال کسی که به ایشان می‌گوید: در تمامی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنم، چگونه است...؟! - همانند حال طاغوت‌های معاصر که به یهود و نصارا چنین می‌گویند. -

و نیز حال کسانی که از فرمان‌های حاکمان طاغوت پیروی می‌کنند و به آن‌ها دوستی و محبّت می‌ورزند، چگونه است؟ - همانند حال و وضع کسانی که خود را به طواغیت نزدیک نموده و دین و برنامه‌ی آنان، ایشان را وادار کرده که از آن‌ها پیروی و اطاعت کنند - و به طاغوت‌ها می‌گویند: در هر کاری از شما اطاعت می‌کنیم و (نیز) از تمامی تعلیمات و فرمان‌ها و قوانین صادره از سوی شما که با شریعت خدای بلندمرتبه در تضاد می‌باشد، پیروی می‌نماییم...؟!

و حال و وضع کسانی که خودشان (به طور مستقیم) با آن چه خدای

بلندمرتبه نازل کرده، دشمنی می‌کنند چگونه است...؟!

بدون شک اینان در مقایسه با کسانی که به آن‌هایی که دشمن برنامه‌ای هستند که خدای بلندمرتبه نازل کرده است، می‌گویند: «در برخی کارها (که با شریعت خدا در تضاد است) نه در تمامی آن‌ها، از شما پیروی و اطاعت می‌کنیم.» به کفر و ارتداد سزاوارتر می‌باشند...!

طبق این قاعده کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان براند و در همان حال از کلمه‌ی توحید و پیروان آن کینه و نفرت داشته باشد، کافری مرتّد است و جایگاه او همراه با منافقین در پایین‌ترین جای آتش جهنّم می‌باشد... و هیچ کدام از اعمال و طاعات (نیکی) که (قبل از مرگ) انجام داده است به او سودی نمی‌رساند.

نشانه‌های محبت صادق

برای‌هرکس، درحالی‌که‌برتخت (نشسته) وبه‌آن تکیه داده، آسان است که ادّعای دوستی و محبّت خدای بلندمرتبه، رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - توحید و پیروان آن را بنماید؛ امّا آیا برای صحّت و سُقم این ادعای او دلیلی وجود دارد؟

(در پاسخ) می‌گویم: بله، برای صحّت و سُقم هر ادّعایی نشانه‌ها و دلایلی وجود دارد و برای صدق محبّت به خدای بلندمرتبه و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - نشانه‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- دست‌یابی به پیروی و دنباله روی از (سنّت) رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم-:

از صادق‌ترین نشانه‌های محبّت، متابعت و پیروی نمودن از هدایت پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - و سنّت اوست؛ چون هر چه متابعت از (سنّت) پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - کامل‌تر باشد، به همان میزان نیز محبّت

انسان نسبت به خدای بلندمرتبه استوار و محکم می‌گردد. و (بالعکس) هر چه متابعت از (سنّت) پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - و شریعتی که از طرف پروردگارش برای او آمده، ناقص باشد؛ به همان اندازه هم محبّت (بنده نسبت به خدا، پیغمبرش و دین او) ضعیف می‌گردد. پس به میزان پیروی و متابعت انسان (از سنّت رسول‌الله - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - محبّت او هم به همان اندازه (نسبت به خدا و پیغمبرش و و دین او) زیاد و کم می‌شود. و هر کس غیر از (طریق) اتباع و پیروی از سنّت پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - ادعای محبّت کند، بدترین دروغ‌گو است ؛ هر چند به زبانش هم ادّعای محبّت و دوستی خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - را داشته باشد.

قَالَ ٱللَّهُ تَعَالَی: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ» [آل‌عِمْران:۳۱]

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خداوند هم شما را دوست بدارد.»

ابن‌کثیر در تفسیر (خویش) می‌گوید: «این آیه بر دروغ گویی تمام افرادی حکم می‌کند که ادّعای محبّت خدا را دارند و بر آیین محمّدیه نیستند؛ مگر این‌که در تمامی اقوال و افعال خویش از شریعت و آیین محمدی - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - پیروی کنند.» ابن تیمیه - رحمة‌اللّه علیه - در جلد ۸ «الفتاوی» صفحه‌ی ۳۶۰ می‌فرماید: «کسی که ادّعا کند خدا را دوست دارد، امّا از رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - تبعیت و پیروی ننماید، (در ادّعایش) دروغ‌گو است و محبّتش به تنهایی برای خدا نیست؛ بلکه اگر خدا را هم دوست داشته باشد، محبّتش (آمیخته) به شرک است و از هویٰ و هوسش (نیز در کنار محبّت به خدا) پیروی می‌نماید، همانند یهود و نصارا که ادّعای محبّت خدا را می‌کردند (امّا درحقیقت دروغ می‌گفتند) و اگر (واقعاً) در دوستی خدا اخلاص می‌داشتند؛ جز به دوستداران خدا مِهر نمی‌ورزیدند و از رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم -

هم پیروی می‌نمودند، امّا چون در کنار ادّعای محبّت به خدا، مبغوضان او را هم دوست می‌داشتند، محبّتشان (به خدا) از نوع محبّت مشرکین بود.»

ابن‌القیم شاگر ابن تیمیه - رحمة‌الله علیهم - در جلد ۱ «المدارج» صفحه‌ی ۹۹ می‌فرماید: «اگر محبّت برای خدا، حقیقت عبودیّت و سرّ بندگی برای او است؛ پس این (مهم) جز با پیروی کردن از «امر» خدا و دوری نمودن از «نهی» او تحقق نمی‌پذیرد. بنابر این حقیقت عبودیّت و محبّت ورزیدن به خدا، در هنگام تبعیت کردن از «امر» پروردگار و دوری جستن از «نهی» او آشکار می‌گردد. به همین دلیل خداوند، برای هرکس که ادّعای محبّت او را می‌کند، تبعیت کردن از رسولش - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - را علامت و شاهدی (برای صدق (ادعایش) قرار داد.

قَالَ ٱللَّه تَعَالَى: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَاتَّبِعُوْنِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ» [آل‌عِمْران:۳۱]

«(ای محمّد - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خداوند هم شما را دوست بدارد.»

پس خدای بلندمرتبه، (صدق) محبّت ایشان نسبت به خود را مشروط به تبعیّت نمودن از رسولش - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و پیروی کردن از او را به عنوان شرطی برای محبّت خویش نسبت به آنان قرار داده است و وجود «مشروط» جز با بودن «شرط» غیرممکن است و بدون آن تحقق نمی‌یابد. پس دانسته شد که نفی محبّت (خدا)، همراه با نفی متابعت (رسول‌الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) است و پیروی ننمودن از رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - لازمه‌ی عدم محبّت خدا برای ایشان است.

پس (در نتیجه) اثبات کردن محبّت آنان برای خدا و اثبات نمودن محبّت خدا برای ایشان، بدون متابعت کردن از رسولش - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - غیرممکن است.»

براساس این آیه‌ی کریمه، کسی که متابعت ظاهری از رسول خدا - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - را به طور کامل ترک کند، مؤمن و دوستدار خدا نیست... و این هم دلیل دیگری بر کافر بودن کسی است که به (ظواهر) شریعت (و توحید) عمل نکند، اگر چه به زبان هم آن را اقرار و در دل نیز آن را تصدیق نماید.

۲- ترجیح وانتخاب (پیروی) از (حکم) خدا و رسول او - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - در حالت داشتن اختیار:

از نشانه‌هایی که بر محبّت صادق دلالت می‌کند، جانب خدای بلندمرتبه و رسول او - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - را برگزیدن، در حالتی که (شخص) مختار باشد، بین اطاعت خدا و رسول او - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - و بین اطاعت از غیر آن دو، از مخلوقات و (یا) هر فتنه‌ی فریبنده‌ی زندگی دنیایی (یکی را) برگزیند... پس اگر (بنده‌ای) جانب اطاعت خدا و رسول او - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - و دوستی آن‌ها را بر هر فتنه‌ی فریبنده‌ای از زینت زندگی دنیایی برگزید، به تحقیق در ادّعای محبّت (خود به آنان) راست گفته است و اگر طرف دیگر را با تمام زینت و فتنه‌اش بر خدا و رسول او - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - برگزیند و طاعت آن را بر اطاعت و فرمان‌برداری آن دو مقدّم نماید، به طور قطع در ادّعای محبّت (خود به آن‌ها) دروغ گفته و از مشرکین است.

قَالَ اَللَّهُ تَعَالَی: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَآؤُكُمْ وَ أَبْنَآؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اَللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ اَللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاَللَّهُ لَايَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْفَاسِقِينَ» [التوبة: ۲۴]

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما و اموالی که به دست آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و

بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، این‌ها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد) و خداوند کسان نافرمان بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

پس اگر همه‌ی این چیزهای زندگی دنیایی در یک طرف جمع شود و (کسی) آن را بر اطاعت خدا و رسول او - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و دوستی آنان مقدم کند، از (جمله‌ی) مشرکین فاسقی است که در دنیا و آخرت زیانمند خواهد بود.

ابن القیم - رحمةالله علیه - در جلد ۱ «المدارج» صفحه‌ی ۱۰۰ می‌فرماید: «این آیه دلالت می‌کند بر این که متابعت و پیروی از رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ - دوست‌داشتن خداوپیغمبرش - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - و فرمان‌برداری از دستور پروردگار است و این هم (به تنهایی) برای بندگی و عبودیّت (بنده) کافی نمی‌باشد، مگرآن‌که خداورسولش - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را از هر آن چه غیر آنان است، دوست‌تر بدارد و هیچ چیزی در نزدش محبوب‌تر از خدا و رسول او - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - نباشد و هرگاه چیزی در نزدش دوست داشتنی‌تر از آن دو باشد، چنین چیزی شرک است که خداوند قطعاً صاحب آن را نمی‌بخشد و هدایت نمی‌کند.

قَالَ ٱللَّه تَعَالَى: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَآؤُكُمْ وَ أَبْنَآؤُكُمْ و إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِ وَٱللَّهُ لَايَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَاسِقِينَ» [التوبة: ۲۴]

«(ای محمّد - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ -) بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما و اموالی که به دست آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که

مورد علاقه‌ی شما است، این‌ها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد) و خداوند کسان نافرمان‌بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

کسی که اطاعت یکی از اینان (افراد مذکور در آیه) را بر اطاعت خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - یا گفته‌ی یکی از ایشان را بر گفته‌ی خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - یا رضایت و خشنودی یکی از آن‌ها را بر رضایت و خشنودی خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - یا ترس یکی از آن‌ها و امید و توکل به وی را بر ترس از خدا و امید و توکل به او، یا معامله با یکی از آنان را بر معامله با خدا برتری دهد؛ او از جمله‌ی آن کسانی نیست که خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را از هر آن چه غیر آنان است، دوست‌تر می‌دارند و اگر به زبانش هم (محبّت) آن‌ها را ادّعا کند دروغ می‌گوید و حال و وضع و اخبار و کردار وی برخلاف گفته‌ها و ادّعای او است. و هم چنین هر کس حکم و قانون کسی را بر حکم و شریعت خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - برتری دهد، آن شخص برتری داده شده، در نزد وی از خدا و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - محبوب‌تر است.»

۳ - (دچار شدن به) بلا و صبر بر آن:

از نشانه‌های ایمان و صدق محبّت، دچار شدن به بلا و مصیبت و ناراحتی و صبر نمودن بر آن است.

هم چنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

«أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوٓاْ أَنْ يَقُولُوٓاْ آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ»[العَنكبوت: ۲]

«آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - اقرار کرده‌ایم) به

حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظایف و سختی‌هایی که باید در راه تحقق دین اسلام تحمل کنند) آزمایش نمی‌گردند؟»

یعنی: (آیا) مردم می‌پندارند، همین که ادّعای محبّت (به خدا و رسول او - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ -را) بنمایند و خود را از اهل توحید و عبودیّت مخلصانه برای خدای بلندمرتبه به حساب آورند (به حال خود رها می‌شوند) و در راه دین اسلام و یاری رساندن به آن دچار آزمایش و ابتلا نمی‌گردند...؟! تا خداوند (به این وسیله) مجاهدان بردبار صادق را از دیگر کسان و آن‌هایی که (صرفاً) ادّعای ایمان می‌کنند (و در همان) مرحله‌ی نخستین بلا و مصیبتی که در میدان جهاد (علیه کافران و مشرکان و مرتّدان) به آن دچار می‌شوند؛ (خیلی زود) از دین خود برمی‌گردند (و مرتّد می‌شوند) جدا نماید!

هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَاْ أَخْبَارَكُمْ» [مُحَمَّد:۳۱]

«ما همه‌ی شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود، مجاهدان (واقعی) و صابران شما چه کسی هستند(و مجاهد نماها و ناشکیبایان سست عنصر نیز چه کسی هستند) و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه پیکار کرده‌اید یا خیر، دعوت مستمر و خستگی‌ناپذیر داشته‌اید یا نه و آیا از همه‌ی توان جنگی و علمی خود در نابود کردن کافران سود برده‌اید یا از سرزنش کنندگان ترسیده‌اید؟)»

پس صبر و شکیبایی مؤمنان بر بلا و مصیبت، نشانه و علامتی صادق برای راستی و محبّت و عبودیّت و پیکار (آنان) در راه خداست... امّا خداوند در مورد آن‌هایی که ادّعای ایمان و توحید می‌کنند، سپس به خاطر کوچک‌ترین فتنه و آزمایش یا سختی و مصیبتی که در میدان‌های پیکار (با کافران) به آن

دچار مـی‌شوند، (خـیلی زود) از دیـن خـود بـرمی‌گردند و مـرتّد مـی‌شوند می‌فرماید:

«فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ» [العنكبوت: ۱۰]

«امّا هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیّت و آزار قرارگرفتند، (به ناله و فریاد می‌آیند و چه بسا از دین برمی‌گردند، انگار ایشان) شکنجه‌ی مردمان را (در دنیا) همسان عذاب خدا (در آخرت) می‌شمارند.»

وَ قَالَ ٱللَّهُ تَعَالَى: «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةَ» [الحج: ۱۱]

«اگر بلا و مصیبتی به ایشان برسد، (به سوی کفر بر مـی‌گردند و) و عقب گرد می‌کنند. به این ترتیب هم (آرامش ایمان به قضا و قدر و یاری خداوند را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست می‌دهند.»

انسان به اندازه‌ی دین و ایمان و توحید و صدق محبّتش، مورد امتحان و آزمایش (خدای تعالی) قرارمی‌گیرد، پس اگر ایمانش مستحکم و در توحیدش برای خدای عزیز و بزرگوار، صـادق و مـحبّتش (تـنها) بـرای او بـاشد، (بـه مراتب) بلا و سختی‌ها بر او شدیدتر است و پروردگار هم وی را در صبر و شکیبایی بر آن یاری می‌دهد. هم چنان که در حدیث آمده است :

«يُبتَلَى ٱلرَّجُلُ عَلَىٰ حَسَبَ دِيْنِهِ فَإِنْ كَانَ فِي دِيْنِهِ صُلْباً إِشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ إِنْ كَانَ فِي دِيْنِهِ رِقَّةً اُبْتُلِي عَلَىٰ قَدْرِ دِيْنِهِ، فَمَا يَبْرَحُ ٱلْبَلَاءُ بِٱلْعَبْدِ حَتَّى يَتْرُكَهُ يَمْشِي عَلَى ٱلْأَرْضِ وَ مَا عَلَيْهِ خَطِيْئَةٌ » [رواه الترمذی]

«هر فردی به تناسب ایمان خود مورد امتحان و آزمایش قرارمی‌گیرد؛ پس اگر دارای ایمانی راسخ باشد، به بلای شدیدتری مبتلا خواهد شد و اگر دارای ایمانی ضعیف باشد ؛ به همان اندازه دچار سختی‌ها می‌شود. بلاها و مصیبت‌ها از بنده‌ی پروردگار جدا نمی‌شود؛ مگر آن که او در حالی گـام برمی‌دارد که گناهی بر او باقی نمانده است.»

وَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم -: «إِنَّ الصَّالِحِینَ یُشَدَّدُ عَلَیهِمْ...»

رسول خدا - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید: «همانا ابتلا و آزمایش بر صالحین بسیار سخت‌تر است...»

وَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم -: «کَمَا یُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ کَذَلِکَ یُضَاعَفُ عَلَیْنَا الْبَلَاءُ»

رسول خدا - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید: «(ما پیامبران) همان طور که اجر و پاداشمان دو چندان است، ابتلا و مصیبت بر ما هم دو چندان است.»

به همین خاطر پیامبران به سبب کمال ایمان و صداقت عبادتشان برای خدای عزیز و بزرگوار، نسبت به دیگر مردمان به شدیدترین آزمایش‌ها و محنّت‌ها در راه خدا و صبر و تحمل بر آن دچار می‌شدند. هم چنان که رسول خدا - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - در حدیثی صحیح می‌فرماید:

«أَشَدُّ‌النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِیَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»

«در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختی‌ها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و سپس کسانی که به لحاظ ایمان به آن‌ها نزدیک‌ترند.»

وَ قَالَ - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم -: «مَا أُوذِیَ أَحَدٌ مَا أوذِیْتُ فِی‌اللَّهِ»

«رسول خدا - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید: «هیچ کس آن گونه که من در راه خدا، آزار و اذیت شدم، اذیت نشد.»

از ابوسعید خُدری - رضی‌اللّه عنه - روایت است که نزد رسول خدا - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - در حالی که تب شدیدی بر وی غالب بود رفت. جامه‌ی پرزدار خوابناکی بر روی ایشان بود، دستش را بر روی جامه گذاشت؛ حرارت تب بدن رسول خدا - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - را با وجود جامه احساس کرد. به او گفت: «ای رسول خدا - صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - چه قدر تبت

شدید است! فرمود:

«إِنَّا كَذَلِکَ يَشْتَدُّ عَلَيْنَا ٱلْبَلَاءُ وَ يُضَاعَفُ لَنَا ٱلْأَجرُ»

«همان‌طور که بلا و مصیبت بر ما پیامبران شدیدتراست، اجر و پاداشمان هم دوچندان است.»

ابوسعید گفت: «ای رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - چه کسانی در بین مردم به سختی‌ها و بلاهای بیشتری دچار می‌شوند؟»

پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود:

«ٱلْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ ٱلصَّالِحُون...»

«پیامبران و سپس بندگان صالح...»

مردی نزد رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آمد و به ایشان گفت: «ای رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به خدا سوگند، من شما را دوست دارم.»

رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - هم فرمود:

«إِنَّ ٱلْبَلَايَا أَسْرَعُ إِلَىٰ مَنْ يُحِبُنِي مِنَ ٱلسَّيْلِ إِلَىٰ مُنْتَهَاهُ»(۱)

«همانا بلاها به کسی که مرا دوست دارد سریع‌تر روی می‌آورد، تا سیل که (با سرعت) به پایان خود می‌رسد.»

یعنی: اگر در آن چه می‌گویی صادق هستی، توقع و انتظار بلا را داشته باش... و نشانه‌ی دوستی و محبّت تو به من آن است که در راه خدا دچار بلا و محنت شوی و بر آن هم بردباری و صبر پیشه کنی...!

اتباع و پیروی... انتخاب و برگزیدن... بلا و مصیبت.... این‌ها علامت‌ها و دلایل‌محبّت صادق برای خدای‌بلندمرتبه و رسول او - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - است. پس هر کس فاقد آن‌ها باشد، صدق محبّت و توحید و عبودیّت برای خدای یگانه را ندارد.

---

۱ - أخرجه ابن حبان، السلسلة الصحيحة: ۱۵۸۶.

اگر چه (این انسان) به زبانش هم خلاف آن را ادّعا کند (در حقیقت او با نداشتن این علامت‌ها) خود را به چیزی سیر نموده که به او داده نشده است و هر چند به ظاهر هم مدّعی باشد که از مؤمنین و موحّدینی است که خدای بلندمرتبه و رسولش را دوست دارد؛ ولی در واقع، حال و وضع و زبان عمل وی با تمام وضوح و روشنی بر او حکم می‌کند که: او از دروغ‌گویان... و از منافقینِ کافر است.

می‌گویم: سپاس برای خدا، همه‌ی احادیثی که (قبلاً) درباره‌ی مصیبت و بلا ذکر کردیم، صحیح است.

برداشت ما از این احادیث و غیر آن‌ها و درباره‌ی کسانی که در راه خدا در (بوته‌ی) آزمایش قرارگرفته‌اند و به ویژه افرادی از ایشان که بلا و مصیبت در راه خدا بر آنان شدت بیشتری دارد این است که در هنگام فرو افتادن در لغزش‌ها و امور متشابه، لازم است که میدان‌های تأویل و عذر را در مورد ایشان گسترش دهیم و حُسنِ ظّن را در حقّ آنان بر سوءِظّن ترجیح دهیم... و این هم خُلق و خُوی میانه و شریف پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - است که هرگاه یکی از اصحابش در لغزش و شبهه‌ای شکّ برانگیز می‌افتاد... بر او سخت نمی‌گرفت و برایش تأویل می‌کرد و به نفع او میدان‌هایی که در آن برای رضای خدا به ابتلا و محنّت افتاده بود یادآوری می‌کرد... نه ای عمر، همانا او از اهل بدر است...[1]

۱- اشاره‌ی شیخ ابوبصیر به داستان «حاطب بن أبی بلتعة» می‌باشد که امام بخاری و امام مسلم - رحمةالله‌علیهم - هر یک در کتاب صحیح خود در باب «فضائل اهل بدر» آن را یادکرده‌اند که ما در این جا برای اطلاع خوانندگان گرامی، ترجمه‌ی کامل حدیث مورد اشاره را از جلد سوم کتاب با ارزش «اللّؤلؤ و المرجان» با ترجمه‌ی «ابوبکر حسن زاده» ذکر می‌کنیم.

«علی - رضی‌الله عنه - می‌گوید: پیغمبر - صَلَی‌اللّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - من و زبیر و مقداد بن اسود را احضار کرد. فرمود: بروید تا به‌محلی به نام روضه‌ی خاخ (محلی بین مکّه و مدینه) می‌رسید. زنی به نام ظعینه در آن‌جاست؛ نامه‌ای همراه دارد، آن نامه را از او بگیرید. ما رفتیم، ←

امّا کسی که به بلا و مصیبتی در راه خدا دچار نشده است، میدان تأویل و عذر برایش تنگ می‌شود... و این قاعده‌ی روشنی است که انسان (مسلمان) هنگام تعمق و بررسی در مسائل بزرگی همچون مسائل کفر و ایمان باید به آن توجه کند.

→

اسب‌هایمان را به سرعت راندیم تا به روضه رسیدیم. همین که به آن جا رسیدیم، دیدیم آن زن که نامش ظعینه بود در آن جا است. به او گفتیم: نامه‌ای که همراه داری بیرون بیاور. گفت: من نامه‌ای همراه ندارم. گفتیم: اگر نامه را به ما ندهی لباسهایت را از تن بیرون می‌آوریم. آن زن نامه را در میان موهای سرش بیرون آورد. نامه را به نزد پیغمبر - صَلَی‌اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - آوردیم.

در نامه نوشته شده بود: از حاطب بن أبی بلتعه به سوی جماعتی از مشرکین اهل مکّه. حاطب قسمتی از اسرار پیغمبر - صَلَی‌اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - را به مشرکین نوشته بود.

پیغمبر - صَلَی‌اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - فرمود: «ای حاطب! این نامه چیست؟ حاطب گفت: ای رسول خدا! در این مورد نسبت به من عجله مکن، من انسانی هستم که نسبتی با قریش ندارم و از قبیله‌ی دیگری به میان ایشان آمده‌ام؛ ولی مهاجرین دیگری که با شما هستند، نزدیکان و خویشانی در مکّه دارند که به وسیله‌ی آنان خانواده و اموال خود را محفوظ می‌کنند. من کسی را در آن جا ندارم، گفتم: حال که من در آن جا قوم و خویشی ندارم باید کاری بکنم تا در نزد قریش وسیله‌ای به دست آورم و خانواده‌ی خود را به این وسیله حفظ نمایم، این کار را به خاطر کفروبرگشت‌ازدین اسلام و رضایت به کفر بعد از ایمان به اسلام انجام نداده‌ام. پیغمبر - صَلَی‌اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - فرمود: حاطب به شما راست گفت. عمر - رضی‌الله عنه - گفت: ای رسول خدا - صَلَی‌اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم، پیغمبر - صَلَی‌اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - فرمود: حاطب در جنگ بدر شرکت کرده است. شما نمی‌دانید اهل بدر چه قدر با عظمت می‌باشند، مسلماً خداوند بر تمام اعمال ایشان آگاه است، با وجود این در مورد آن‌ها می‌فرماید: هر چه می‌خواهید بکنید، من شما را مورد عفو قرارداده‌ام. «مترجم»

شرط هشتم:

راضی بودن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و فرمان‌برداری و تسلیم در برابر آن

(تنها) عمل نمودن به توحید (برای انسان) کفایت نمی‌کند؛ مگر آن که رضایت و فرمان‌برداری و تسلیم فرد در ظاهر و باطن نیز به آن اضافه گردد، به گونه‌ای که سبب از بین رفتن کامل هرگونه نارضایتی و اعتراضی (از جانب وی) شود...

قَالَ ٱللَّهُ تَعَالَى «فَلَا وَرَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّاقَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُواْ تَسْلِيْماً [النِّسَاء: ۶۵]

«امّا، نه به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در درگیری‌ها و اختلافات خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.»

برای تحقق ایمان، تنها حکم بردن به توحیدی که از جانب پروردگار بر پیامبر -صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم- نازل شده کافی نمی‌باشد؛ مگر آن که رضایت و خشنودی و عدم ملال (نیز) به آن اضافه گردد.

[ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ]

هم چنین (صِرف حکم بردن به توحید و نبود ملال و ناراحتی و داشتن رضایت و خشنودی) کافی نمی‌باشد؛ مگر آن که تسلیم (و فرمان‌برداری) مطلق (انسان) در ظاهر و باطن، بدون داشتن کم‌ترین اعتراض و نارضایتی

(نیز) به آن اضافه شود. [وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً]

ابن کثیر در تفسیر (خویش) می‌فرماید: «خداوند بلندمرتبه به ذات بزرگوار پاکش سوگند یاد می‌کند که همانا هیچ کس مؤمن و مسلمان نخواهد شد تا این که رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را در تمامی امور (خویش) داور قرار دهد و سپس به آن چه حکم می‌شود، به طور کلی و بدون هیچ ممانعت و مقاومت و سختی (در دل) تسلیم گردد.»

ابن تیمیه - رحمةالله علیه - در جلد ۲۸ «الفتاوی» صفحه‌ی ۴۷۱ در تفسیر این آیه می‌فرماید: «همانا خداوند به ذات پاک خویش سوگند یاد کرده است که هرکس از سنّت رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و شریعتش خارج شود؛ مؤمن و مسلمان نیست تا این که به حکم ایشان در همه‌ی درگیری‌ها و اختلافاتی که از امور دینی و دنیایی در بین آن‌ها روی می‌دهد، راضی شوند و (نیز) ملالی در دل خویش نسبت به داوری او احساس نکنند (و به آن چه قضاوت می‌نماید، گردن نهند) و دلایل قرآن هم بر این اصل زیاد است.»

ابن‌القیم - رحمةالله علیه - در «التبیان» صفحه‌ی ۲۷۰ می‌فرماید: «خدای پاک و منزه به ذات پاک خویش سوگند محکم یاد کرده و برای تاکید، قبل از آن، «لای» نفی آورده است که مردمان ایمان نخواهند داشت تا این که رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را در همه‌ی منازعات و اختلافات خود در زمینه‌های اصول و فروع و احکام شریعت و معاد و سایر صفات و... داور قراردهند و حتّی با وجود پذیرش حکم ایشان ایمانشان اثبات نمی‌شود، تا این که هر گونه ملال و دلتنگی را از (وجود) خویش بزدایند و سینه‌هایشان را برای (پذیرش) قضاوت او (و برنامه و حکم خدا) گشاده گردانند و به تمام معنا آن را قبول نمایند و باز ایمان برای آن‌ها ثابت نمی‌شود تا این که در مقابل حکم رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - راضی و تسلیم گردند و هر گونه نزاع و مخالفت و اعتراضی را از خود دور کنند.»

سیّد قطب - رحمةاللّه علیه - در «فی‌الظلال» در ذیل آیه‌ی «**فَلَا وَ رَبِّکَ لَا يُؤْمِنُونَ...**» می‌فرماید: «بار دیگر در پیش روی خود، شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم. خداوند پاک و منزه خودش آن را بیان و مقرّر می‌فرماید و بر آن به ذات خویش سوگند یاد می‌کند و پس از این سوگند، دیگر کسی گفتاری در تعیین شرط ایمان و تعریف اسلام نخواهد داشت و جای هیچ تأویلی برای شخص تأویل کننده نخواهد ماند؛ مگر کسی که سر ستیز بی‌سودوبی‌ارزشی‌داشته باشد. و برای اثبات «اسلام» کافی و بسنده است که مردمان از شریعت خدا و دستور پیغمبرش - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - قضاوت و داوری بخواهند... ؛ امّا در مسأله‌ی ایمان چنین کاری کافی نیست و بلکه علاوه بر آن باید خشنودی درونی و پذیرش قلبی در میان باشد و دل با اطمینان کامل تسلیم گردد...»

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِٱلرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَمَآ أُوْلَئِکَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ. وَ إِذٰا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ» [النُّور:۴۷-۴۸]

« (از جمله‌ی کسانی که خدا توفیق هدایت قرینشان نفرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دلهایشان نتابیده است ؛ ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به خدا و پیغمبر او ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم ؛ امّا پس از این ادّعا، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد و از حکم قضاوت شرعی) روی گردان می‌شوند و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که آن‌ها به سوی خدا و پیغمبرش - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - فراخوانده شوند تا (پیامبر - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - مطابق چیزی که خدا نازل فرموده است) در میانشان داوری کند، برخی از آنان (نفاقشان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی گردان می‌شوند. (زیرا می‌دانند حقّ به جانب ایشان نیست و پیغمبر - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - هم

دادگرانه عمل می‌فرماید و حقّ را به صاحب حقّ می‌دهد.)»

این‌دسته‌ای که به‌زبان، ادّعای ایمان می‌کنند و اگر از ایشان (درباره‌ی ایمانشان) بپرسید با قاطعیّت خواهند گفت: به خدا و رسول او -صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم - ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم... امّا در حقیقت عمل، این ادّعا و گفته‌ی خود را تکذیب می‌کنند و آن هم این است که هرگاه به سوی طاعت عملی و حکم خدا و پیغمبرش - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فراخوانده‌شوند، سر باز می‌زنند و پشت می‌کنند و روی برمی‌گردانند... و این کار (طاعت عملی و حکم بردن به نزد خدا و رسولش - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) در نظر آن‌ها هیچ معنی (و ارزشی) ندارد. و اینان طبق نصّ قرآن:

«وَمَآ أُوْلَٰئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ» «و آنان در حقیقت مؤمن نیستند.»

امام‌طبری - رحمة‌الله‌علیه - در جلد۱۸ تفسیرش صفحه‌ی ۱۵۶ (در شرح) آیه‌ی **«وَمَا أُوْلَٰئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ»** می‌فرماید: «گویندگان این گفته: **«آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِٱلرَّسُولِ وَأَطَعْنَا»** به سبب ترک نمودن داوری بردن نزد رسول خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و روی گرداندن (از قضاوت و حکم ایشان) هنگامی که به سوی وی فراخوانده می‌شدند؛ مؤمن و ایمان‌دار نیستند.»

و اگر حکم نمودن به غیر از آن چه که خدای بلندمرتبه نازل فرموده است بر حسب چگونگی حکم و قرائنی که بر آن احاطه دارد و (نیز) بر اساس تفصیلی که در نزد علما معروف است؛ برخی «کفر اکبر» و بعضی «کفر اصغر» محسوب می‌شود... امّا حکم نمودن به غیر ما أنزل الله در توحید، یک وجه بیشتر ندارد و آن هم العیاذبالله «کفر اکبر» است که انسان را از دین خارج می‌سازد. شیخ سلیمان آل شیخ - رحمهماالله تعالی - می‌فرماید: «مفهوم و برداشت معنی آیه این است که حکم نمودن «بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللّٰه» اگر در اصل توحید و ترک شرک باشد (انسان را کافر می‌کند) و یا (اگر) در فروع باشد؛ امّا زبان (به حکم خدا) اقرار ننماید و قلب نیز به آن مقیّد نباشد، (آن هم)

کفری حقیقی است که ایمانی به همراه ندارد...»

قَالَ اللّهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُواْ لَا تَرْفَعُوٓاْ أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُواْ لَهُ بِٱلْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» [الحُجُرات: ۱ - ۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و رسولش - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - پیشی نگیرید و از خدا بترسید؛ چراکه خدا شنوای (گفتارتان) و آگاه (از کردارتان) می‌باشد.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - بلندتر مکنید و هم چنان که با یکدیگر سخن می‌گویید، با ایشان به آواز بلند سخن مگویید، تا ندانسته اعمالتان بی‌اجر و ضایع نگردد.»

مفهوم آیه‌ی مذکور، تسلیم کاملی است که منافی مقدم نمودن کوچک‌ترین فهم، رأی یا قول (هر انسانی) بر حکم خدای بلندمرتبه و رسول او - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌باشد... رسالت و برنامه از سوی خدا است و وظیفه‌ی پیامبر - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - هم ابلاغ این رسالت (به مردم) است و بر ما است که (این برنامه‌ی الهی را) بدون هیچ گونه بهانه و اعتراضی و تقدیم آرای خود(بر حکم و برنامه‌ی خدا و رسول او - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) بپذیریم و به آن راضی شویم و گردن نهیم.

واگرصرفاًبابلندکردن‌صدا برصدای‌رسول‌خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - بیم از بین رفتن اعمال (نیک) صاحب آن برود، و حال آن که جز شرک و کفر (هیچ چیز) عمل (کسی) را نابود نمی‌کند... پس حال کسی که حکم و گفته و برنامه‌اش را بر حکم و گفته و برنامه‌ی رسول خدا - صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - برتری و ترجیح دهد چگونه است؟ - آن گونه که نمایندگان در پارلمان‌های

قانون‌گذاری انجام می‌دهند... بدون تردید چنین فردی به کفر و شرک و نابودی عمل (نیکش) سزاوارتر است !

ابن‌القیم - رحمة‌الله علیه - در جلد ۱ «الأعلام» صفحه‌ی ۵۱ می‌فرماید: «اگر بلندکردن صدای آن‌ها بر صدای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - سبب نابودی اعمال (نیک) آنان می‌شد؛ پس حال و وضع کسانی که اندیشه‌ها، خردها، ذوق‌ها، سیاست‌ها و معارف خود را بر برنامه و رسالت رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - برتری و ترجیح می‌دهند، چگونه است؟! آیا (انجام) چنین کاری به نابود کردن اعمالشان سزاوارتر نیست؟!»

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَامُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»[الأَحْزَاب: ۳۶]

«هیچ مرد و زن مؤمنی، درکاری که خدا و رسولش - صَلَىٱللَّهُعَلَيْهِوَ سَلَّم - داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود ندارند(و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسول او باشد).

پس یکی از لوازم و شروط ایمان (انسان مسلمان)، نداشتن اختیار در برابر حکم خدای بلندمرتبه و رسولش - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - است... و اگر حکم خدای متعال (در موضوعی) نازل شود، آن‌ها (جز انتخاب حکم خدا) از خود اختیاری ندارند و اجازه نخواهند داشت حکم غیر خدا را برگزینند (و پیروی نمایند) و سپس ادعای مسلمانی کنند و تنها در صورتی می‌توانند این کار را انجام دهند (و حکم غیر خدا را بپذیرند) که کفر را بر ایمان ترجیح دهند و راضی شوند که حکم و اسم کافران مشرک بر ایشان نهاده شود.

قَالَاللَّهُ تَعَالَى: «فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»[النُّور:۶۳]

«آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبان آن‌ها را بگیرد، یا این که عذاب

دردناکی دچارشان شود.»

و مقصود از «فتنه» در این جا شرک و کفر است...

امام احمد - رحمةالله علیه - می‌گوید: «به قرآن نگاه کردم، اطاعت (از) رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - را در سی و سه جای آن یافتم. سپس این آیه را تلاوت کرد:

«**فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ**» و پیوسته آن را تکرار می‌کرد و می‌گفت: مقصود از فتنه چیست؟ شرک ؛ به خاطر آن که اگر کسی برخی از اقوال رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را ردّ نماید، ممکن است انحرافی در دلش به وجود بیاید و قلبش را منحرف کند و (در نتیجه) باعث نابودی وی شود.»

و به او گفته شد: همانا گروهی (از مردم) حدیث (رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ -) را ترک می‌کنند و به آرای سُفیان و غیره مراجعه می‌کنند!

(در پاسخ) فرمود: (از گروهی از مردم) تعجب می‌کنم که حدیث (رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) را می‌شنوند و به اسناد و صحیح بودن آن پی می‌برند؛ (امّا) در همان حال به آرای سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! (چون) خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«**فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ**»[النُّور:۶۳]

و چه می‌دانی که فتنه چیست؟ کفر (اکبر) است.

قَالَ اللّهُ تَعَالَى: «وَٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ»[۱]

«و فتنه‌ی شرک و کفر، از قتل بزرگ تر است.»

حدیث رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را ترک می‌کنند و هویٰ و هوس‌هایشان بر ایشان چیره می‌شود و آنان را به سوی «رأی» می‌کشاند![۲]

---

۱ - [البقره: ۲۱۷]

۲ - به نقل از «الصارم المسلول» ابن تیمیه: ص ۵۶

می‌گویم: این حکم امام احمد - رحمة‌اللّه علیه - در مورد کسی است که حدیث رسول خدا - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - را رها می‌کند و به قول سفیان یا علمایی دیگر روی می‌آورد... پس حال (و حکم) کسی که حدیث و حکم رسول خدا - صَلَی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - را ترک می‌کند و به گفته و حکم پیشوایان مذهبی و راهبان (یهودی و مسیحی) که در پارلمان‌ها و... قانون‌گذاری می‌کنند، روی می‌آورد چگونه است؟ بدون هیچ شکّ و تردیدی همانا این یکی به فتنه و لغزش در انحراف و کفر سزاوارتر (و نزدیک‌تر) است...!

شرط نهم:

وفات یافتن بر کلمه‌ی «لاإله إلاالله»(۱)

بعد از ذکر تمام آن شرط‌ها، لازم است که انسان بر آن‌ها بمیرد تا کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» به او نفع برساند و اگر برخلاف کلمه‌ی توحید که شرک و کفر است بمیرد؛ تمامی شروط سابق و یا (انجام) طاعات و عبادات دیگر به او سودی‌نمی‌رساند... چون‌برای‌انسان، ملاک (تنها) سرانجام و خاتمه‌ی کار است.

پس‌اگرخاتمه‌ی‌او‌به‌توحیدباشد،ازاهل‌بهشت و نجات است، اگر چه از قبل هم،عمل‌زشت (زیادی)ازاوسر زده باشد و اگر خاتمه و عاقبت او شرک و کفر باشد و بر آن هم بمیرد، هلاک می‌گردد و از اهل جهنّم خواهد بود؛ هر چند که از قبل هم، عمل نیک (زیادی) انجام داده باشد.

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَـئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْـآخِرَةِ وَ أُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» [البقرة:۲۱۷]

«هر کس از شما از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و ایشان یاران آتش (دوزخ)

---

۱ – منظور استمرار بر کلمه‌ی توحید تا هنگام مرگ می‌باشد. (مترجم)

می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند.»

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «إِنَّ ٱلَّذِیْنَ کَفَرُواْ وَ مَاتُواْ وَ هُمْ کُفَّارٌ أُوْلَئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ ٱللَّهِ وَٱلْمَلَائِکَةِ وَ ٱلنَّاسِ أَجْمَعِیْنَ. خَالِدِیْنَ فِیْهَا لَایُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَ لَا هُمْ یُنْظَرُونَ» [البقره: ۱۶۱ - ۱۶۲]

«کسانی که کفر ورزیدند و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی مردند) نفرین خدا و فرشتگان و همه‌ی مردمان بر آنان خواهد بود. جاویدان در آن نفرین باقی می‌مانند (و درآتش دوزخ به سر می‌برند) نه عذاب آنان سبک می‌شود و نه مهلتی به ایشان داده می‌شود.»

پس خداوند پاک و منزه عذابِ ایشان را در آتش دوزخ و جاودانگی در آن را وابسته به مردن بر کفر - که نقضی برای توحید - می‌باشد، متعلق گردانده است...

و در حدیثی صحیح از رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - روایت شده است که فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ ثُمَّ مَاتَ عَلَی ذَلِکَ إِلَّا دَخَلَ ٱلْجَنَّةَ» [رواه مسلم]

«هرکس کلمه‌ی «لاإله إلاالله» را بر زبان آورد (و معتقد باشد که معبودی بحق جز او نیست) و بر همین عقیده بمیرد داخل بهشت خواهد شد.»

(پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - نیز در حدیث مذکور، شرط) ورود به بهشت را به مردن بر توحید وابسته نموده است.

قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ -

«فَوَٱلَّذِي نَفْسِي بِیَدِهِ إِنَّ أَحَدَکُمْ لَیَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ ٱلْجَنَّةِ حَتَّی مَایَکُوْنَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَیَسْبِقُ عَلَیْهِ ٱلْکِتَابُ، فَیَعْمَلُ بِعَمَلِ أهْلِ ٱلنَّارِ فَیَدْخُلُهَا وَ إِنَّ أحَدَکُمْ لَیَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ ٱلنَّارِ حَتَّی مَایَکُوْنُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَیَسْبِقُ

عَلَيْهِ ٱلْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ ٱلْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا»[متفق علیه]

«رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ - می‌فرماید: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست همانا برخی از شما کردار اهل بهشت را انجام می‌دهد تا این که بین او و (رفتن‌به) بهشت، (فاصله‌ای) جز یک ذراع باقی نمی‌ماند؛ امّا (اندکی) قبل از مرگش به کردار اهل دوزخ مبادرت می‌ورزد و (پس از مردن) داخل دوزخ می‌شود و همانا برخی (دیگر) از شما، کردار اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا این که بین او و (رفتن به) دوزخ (فاصله‌ای) جز یک ذراع باقی نمی‌ماند، امّا (اندکی) قبل از مرگش به انجام کردار اهل بهشت می‌پردازد (و پس از مرگ) داخل بهشت می‌شود.»

وَ قَالَ رَسُولُاللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - «لَاتَعْجَبُواْ بِعَمَلِ أَحَدٍ حَتَّىٰ تَنْظُرواْ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ، فَإِنَّ ٱلْعَامِلَ يَعْمَلُ زَمَاناً مِنْ دَهْرِهِ أَوْ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلٍ صَالِحٍ لَوْمَاتَ عَلَيْهِ دَخَلَ ٱلْجنَّةِ، ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلاً سَيَّئاً، وَ إِنَّ ٱلْعَبْدَ لَيَعْمَلُ زَمَاناً مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلٍ سَيِّءٍ لَوْمَاتَ عَلَيْهِ دَخَلَ ٱلنَّارَ، ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلَاً صَالِحاً وَإِذَا أَرَادَ ٱللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرَاً إِسْتَعْمَلَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ فَوَفَّقَهُ لِعَمَلٍ صَالحٍ، ثُمَّ يُقْبَضُ عَلَيْهِ»(۱)

رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - باز در حدیثی می‌فرماید: «نسبت به کردار (نیک) هیچ کس اظهار شگفتی مکن تا ببینی که عاقبت و خاتمه‌ی عُمر او چه خواهد بود؟ همانا فردی مدّت زمانی (طولانی) یا بُرهه‌ای از روزگارش را به (انجام) کردار پسندیده می‌گذراند که اگر بر آن (حالت) بمیرد داخل بهشت می‌شود؛ امّا (در سرانجام عمرش) متحوّل می‌گردد و شروع به بدکاری (و انجام گناه) می‌نماید.

و چه بسا بنده‌ای مدّت زمان زیادی از عمرش را به انجام کردار

۱ - أخرجه أحمد و غیره، السلسلة الصحیحه: ۱۳۳۴

ناشایست سپری می‌کند که اگر بر آن (حالت) بمیرد داخل دوزخ می‌گردد؛ ولی (در پایان عمرش) متحوّل می‌شود و به انجام کردار نیک و شایسته می‌پردازد. و هر گاه خداوند برای بنده‌ای اراده‌ی خیر بکند، او را قبل از مرگش به انجام کردار شایسته توفیق می‌دهد و سپس جان او را می‌گیرد.»

امام نووی - رحمة‌اللّه علیه - می‌فرماید: «هیچ کسی در صورتی که بر توحید مرده باشد برای همیشه در آتش دوزخ نمی‌ماند، هر چند مرتکب گناهان بسیاری هم شده باشد. هم چنان که هیچ کس هم در صورتی که بر کفر مرده باشد داخل بهشت نمی‌گردد، هر چند اعمال نیک زیادی هم انجام داده باشد و این (رأی) مختصر و جامعی برای مذهب اهل حقّ (اهل سنّت و جماعت) در این مسأله می‌باشد.»

از خداوند بلندمرتبه می‌خواهیم که قلب‌های ما را بر دین و توحیدش ثابت نگهدارد و عاقبت ما را به دوست داشتنی‌ترین اعمال در نزدش خاتمه دهد... همانا او بلندمرتبه و شنوا و نزدیک است و (دعاهای ما را) اجابت می‌کند.

امّا بعد... این شرط‌های صحّت و درستی توحید است، هر کس کامل و بدون نقص آن را به جای آورد، شهادت توحید (**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**) به او نفع می‌رساند و هر کس چیزی از آن را نقض کند (و آن را به طور کامل انجام ندهد)، شهادت توحید (**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**) هیچ سودی به او نمی‌رساند.

با کمک‌گرفتن از توفیق خداوند و بهره‌گیری از تمامی نصوصی که با (این) موضوع «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» ارتباط دارد، بر ما لازم است که بگوییم:

«هرکس «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان براند و به آن چه از غیر خدا پرستش می‌شود، کفر ورزد و به شهادت توحید و خواسته‌های آن آگاه شود و نسبت به آن صدق و اخلاص داشته باشد و بدون هیچ شک و تردیدی، به آن یقین پیدا کند و به کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و پیروان آن محبّت ورزد و به شروط و مقتضیات آن عمل نماید و نسبت به کلمه‌ی توحید و حکم آن فرمان‌بردار

باشد و سپس بر آن از دنیا برود... خداوند به طور قطع او را وارد بهشت می‌کند.»

این (تعریف) بر اساس آن چه که لازمه‌ی سرآغاز نگاه به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّـه» است و نیز با توجه به بهره‌گیری از تمامی نصوص مرتبط با شهادت توحید به دست آمده است.

یادآوری‌های مهم و ضروری

توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته‌ی پایانی برای استفاده‌ی بیشتر از کتاب و توضیح آن چه که فهم آن بر ایشان دشوار بوده است در یادآوری‌های زیر جلب می‌نماییم.

یادآوری اوّل:

براساس آن چه قبلاً در مورد شروط شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) بحث شد؛ لازم است که انسان این شرطها را به طور کامل به جای آورد و آن را در خود متحقق سازد تا این که در آخرت از آن نفع ببرد و از اهل بهشت و نجات از عذاب روز قیامت باشد؛ امّا در زندگی دنیا برای آن که احکام اسلام بر کسی جاری شود و مسلمانان با وی معامله‌ی مسلمانی کنند، تنها کافی است که به صورت لفظی به شهادت توحید اقرارکند و اقوال و اعمال به ظاهر کفری و شرکی متضّاد با آن را انجام ندهد. پس اگر صرفاً به این دو شرط عمل نمود، با او به عنوان یک فرد مسلمان معامله می‌شود و احکام و حقوق و واجبات مسلمانان بر وی اجرا می‌گردد.

و بر چنین فردی به خاطر احتمال وجود نفاق در وی، نمی‌توان (حکم) مؤمن حقیقی داد... چون هر مسلمانی، در حقیقت مؤمن نیست ؛ امّا هر مؤمنی، در حقیقت مسلمان است و این قاعده‌ی میانه و معروفی است که نصوص

شرعی هم بر آن دلالت دارد و اهل علم نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند.

یادآوری دوّم:

طبق آن چه قبلاً بحث شد، باید به این مطلب اشاره کنیم که بین آن چه انسان به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود، و بین صفتی که پیوسته بر آن حکم اسلام نهاده می‌شود تفاوت است.

امّا آن چه (انسان) به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود، اقرار (او) به شهادت توحید است که تفصیل آن قبلاً گذشت؛ لیکن صفتی که باعث می‌شود (کسی) به طور مداوم مسلمان شمرده شود و در دایره‌ی اسلام باقی بماند آن است که وی به اعمال و اقوال ظاهری که منتهی به خروج از دایردی اسلام می‌شود دچار نگردد، پس اگر به چنین عملی دچار شود و آن چه ناقض اسلام است انجام دهد، صفت و حکم او (از اسلام) به صفت و حکم مرتّد از دین منتقل می‌شود و احکام و تَبعات «مرتّد» بر وی اجرا می‌گردد.

و اگر گفته شود: مردی با اقرار نمودن به شهادت توحید داخل اسلام شد، سپس قبل از آن که کاری یا چیزی که به عنوان شرطی برای صحّت توحید معتبر است از وی صورت پذیرد می‌میرد... آیا صِرف شهادت دادن او به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» در روز قیامت به وی نفع می‌رساند؟

می‌گویم: سپاس برای خدا، با توجه به سنّت رسول‌خدا- صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - اگر کسی چنین صفتی داشته باشد، شهادت دادنش به توحید به وی نفع می‌رساند؛ اگر چه فرصتی هم برای انجام چیزی از شرط‌های صحّت توحید نداشته باشد.

امام‌مسلم - رحمة‌اللّه‌علیه - درحدیثی که در صحیحش‌آورده است ذکر می‌کند که مردی از انصار نزد رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - آمدو‌گفت: **«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّاآللّه، وَ أَنَّکَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّیٰ قُتِلَ،**

فَقَالَ ٱلنَبِی - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - عَمِلَ یَسِیْراً وَ أُجِرَ کَثِیْراً»

«شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز خدا وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی، سپس به میدان جنگ رفت و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - فرمود: (آن مرد) عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت.»

و در روایت دیگری از امام بخاری - رحمةاللّه علیه - آمده است که:

«أَتَی ٱلْنَّبِیَّ - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ - رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِٱلْحَدِیدِ فَقَالَ: یَا رَسُولَ ٱللَّهِ أُقَاتِلُ أَوْ أُسَلِمُ؟ قَالَ أَسْلِمْ ثُمَّ قَاتِلْ، فَأَسْلَمَ، ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ. فَقَالَ رَسُولَ ٱللَّهِ - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - عَمِلَ قَلِیْلاً وَ أُجِرَ کَثِیرَاً».

«مردی سراپا در آهن، پیش رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - آمد و گفت: ای رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - بجنگم یا مسلمان شوم؟ فرمود: اسلام بیاور و سپس جنگ کن. پس اسلام آورد و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. سپس رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - فرمود: (آن مرد) عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت.»

و در صحیح بخاری از أَنس بن مالک - رضی‌اللّه عنه - روایت شده است که جوانی یهودی آب وضوی پیامبر - صَلَی‌ٱللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَسَلَّمْ - راآماده‌می‌کردو کفش ایشان را جفت می‌نمود. سپس مریض شد. پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - پیش وی آمد و بر او داخل شدند، در حالی که پدرش بالای سرش نشسته بود. پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ - به آن جوان یهودی فرمودند:

«یَا فُلَانُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّاٱللّه، فَنظَرَ إِلَی أَبِیْهِ، فَسَکَتَ أَبُوهُ، فَأَعَادَ عَلَیْهِ ٱلنَّبِیُّ - صَلَی ٱللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم - فَنَظَرَ إِلَی أَبِیْهِ، فَقَالَ أَبُوهُ: أَطِعْ أَبَاٱلْقَاسِمِ. فَقَالَ ٱلْغُلَامُ: أَشْهَدُأَنْ‌لَاإِلَهَ‌إِلَّاٱللَّه وَ أَنَّکَ رَسُولُ ٱللَّه، فَخَرَجَ ٱلْنَّبیُّ - صَلَی‌ٱللّهُ‌عَلَیْهِ‌وسَلَّمَ - وَ هُوَ یَقُولُ: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي أَخْرَجَهُ بِي مِنْ‌ٱلنَّارِ»

«ای فلانی بگو «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»، (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود

نگریست. پدرش سکوت کرد. پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - باز درخواستش را بروی تکرار نمود. (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود نگریست. پدرش به او گفت: از «أَباالقاسم» اطاعت کن. پس آن جوان (یهودی) گفت: شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز خدا وجود ندارد و تو فرستاده‌ی خدایی. پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - بیرون آمد در حالی که می‌گفت: سپاس بر خدایی که به وسیله‌ی من (آن جوان را) از آتش دوزخ خارج ساخت.»

و در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود شهادت توحید تلقین می‌کرد تا بدین وسیله برای وی در روز قیامت شفاعت کند. هم چنان که در حدیث صحیح آمده است:

«قُلْ: لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه كَلِمَةً أُحَاجُّ لَکَ بِهِ عِنْدَ اللَّهِ»

(ای عموی من!)«کلمه‌ی «لاإله إلاالله» را بگو تا در (روز قیامت) نزد خدا آن را دلیلی (برای شفاعت تو) قراردهم.»

این حدیث (تلقین دادن ابوطالب به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» توسط پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) نیز دلیلی برای استدلال در این مسأله می‌باشد.

ابن جریر طبری در جلد سوّم «الجامع» صفحه‌ی ۳۴۵ می‌گوید: «در بین تمامی دلایلی که در دست داریم (هیچ گونه) اختلافی وجود ندارد که اگر کافری قبل از مرگش به اندازه‌ی چشم بر هم زدنی ایمان بیاورد (و مسلمان شود) حکمش در نماز خواندن بر (جنازه‌ی) وی، ارث و میراث و سایر احکام دیگر (به مانند) حکم مسلمانان خواهد بود. پس روشن است که اگر توبه‌ی وی در آن حال پذیرفته نمی‌شد حکم وی از حکم (اهل) کفار به حکم اهل اسلام منتقل نمی‌شد.»

می‌گویم: لازم است که این چشم بر هم زدنی که طبری - رحمةالله علیه -

ذکر می‌کند قبل از معاینه (هنگام دیدن فرشته‌ی مرگ) و غرغره (لحظه‌ی رسیدن روح به حلقوم) باشد؛ چون توبه نمودن در هنگامی که روح به حلقوم می‌رسد (غرغره) هیچ فایده‌ای به صاحب آن نمی‌رساند.

قَالَ رَسُولُ‌اللَّه - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - «إِنَّ ٱللَّهَ تَعَالَي يَـقْبَلُ تَـوْبَةَ ٱلْعَبْدِ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ»[(۱)]

رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - مـی‌فرماید: «همانا خداوند بلندمرتبه توبه‌ی بنده را قبل از رسیدن روح به حلقومش می‌پذیرد.»

وَ فِي رَوَايِةٍ: «مَنْ تَابَ إِلَىَ ٱللَّهِ قَبْلَ أَنْ يُغَرْغِرْ، قَبِلَ ٱللَّهُ مِنْهُ»[(۲)]

و در راویت دیگری آمده است: «هرکس قبل از رسیدن روح به حلقومش نزد خدا توبه کند، خداوند آن (توبه) را از وی می‌پذیرد.»

یادآوری سوم:

از شرط‌های صحیح بودن توحید این نیست که شروطی را که قبلاً برای صحیح بودن توحید ذکر گردید، حفظ و یا دلایل (هر کدام از) آن به خاطر سپرده شود... (چون از یک سو) چنین چیزی در شرع (اسلام) نیامده بلکه خلاف آن وارد شده است و از سویی دیگر در آن برای همه‌ی بندگان، تکلیفی مافوق توان و قدرت آن‌ها است.

امام مسلم در کتاب صحیح خود از معاویة بن‌الحکم - رضی‌اللّه عنه - روایت می‌کند که فرمود: «کنیزی داشتم که در اطراف کوه «اُحد» و «جوانیه» برایم گوسفند می‌چرانید. در یکی از روزها با خبر شدم که گرگ یکی از گوسفندهایم را ربوده است. من هم به مانند دیگر انسان‌ها ناراحت شدم و او را به شدت تنبیه نمودم. سپس نزد رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آمدم.

۱ - أخرجه أحمد و الترمذی، و ابن ماجه و غیر هم، صحیح الجامع: ۱۹۰۳

۲ - أخرجه الحاكم و غیره، صحیح الجامع: ۶۱۳۲

(ایشان این کار مرا) گناه بزرگی دانستند. پس گفتم: ای رسول خدا - صَلَّی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آیا (برای کفاره و جبران گناه این عملم) او را آزاد نکنم؟ فرمود: او را نزد من آورید. وی را نزد ایشان آوردم. رسول خدا - از او - صَلَّی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - پرسید: خداوند کجاست؟ گفت: در آسمان. فرمود: من کیستم؟ گفت: تو فرستاده‌ی خدا هستی.

فرمود: او را آزاد کن زیرا مؤمن است.»

رسول خدا - صَلَّی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - با توجه به همین چند پرسش؛ بر آن کنیز حکم ایمان نهاد، بدون آن که در مسائل اصول و فرعیات آن تعمق کند و (یا) از وی طلب استدلال نماید...!

و در سنن أَبی داود از عبدالله ابن أبی أوفی - رضی‌الله عنه - روایت شده است که فرمود: «مردی نزد رسول خدا - صَلَّی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آمد و گفت: من نمی‌توانم چیزی از قرآن را یاد بگیرم، چیزی به من یاد ده که جایگزین آن باشد. فرمودند: بگو: «**سُبْحَانَ ٱللَّهِ، وٱلْحَمْدُلِلَّهِ، و لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ، وَ ٱللَّهُ أَكْبَرْ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**»

(آن مرد) گفت: ای رسول خدا - صَلَّی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - این (اذکار، شُکر و سپاس) برای خدای عزیز و بزرگوار است! پس برای خودم چه؟ فرمودند: بگو: «**ٱللَّهُمَّ ٱرْحَمْنِي وَ ٱرْزُقْنِي وَ عَافِنِي وَ ٱهْدِنِي**»

هنگامی که (آن مرد) برخاست، با (انگشتان) دستش این چنین گفت. رسول خدا - صَلَّی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمودند: امّا به تحقیق این (مرد) دستش را پر از خیر نمود.»[۱]

این صحابه نتوانست چیزی از قرآن حتّی سوره‌ی «الفاتحه» را که نماز جز به آن صحّت نمی‌یابد حفظ کند؛ امّا این به سبب عجز و ناتوانی‌اش بود که

---

۱ - صحیح سنن أبی داود: ۷۴۲

نمی‌توانست چیزی را حفظ کند. پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - هم عذر وی را پذیرفت و او را به چیزی که برایش آسان‌تر بود راهنمایی فرمود و نه تنها درخواست حفظ اصول و (دانستن) دلایل آن را از وی ننمود بلکه حتّی به او هم نفرمود که حتماً باید سوره‌ی «الفاتحه» را حفظ کند!!

بلکه می‌بینیم که پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - عجله‌ی خالدبن ولید - رضی‌اللّه عنه - را در کشتن آن گروه (از مردمی) که نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» و به جای آن گفتند: «از دین (خود) برگشتیم» نکوهش نمود. هم چنان در صحیح بخاری، سالم از پدرش، عبداللّه بن عُمَر، -رضی‌الله‌عنهما- نقل می‌کند که گفت: «پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - خالدبن ولید - رضی‌اللّه عنه - را به سوی «بنی حذیفة» فرستاد (تا آن‌ها را به دین اسلام دعوت کند) آن‌ها نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» بلکه (برای بیان مقصود خود) گفتند: «از دین (خود) برگشتیم»... «از دین (خود) برگشتیم»! خالد - رضی‌اللّه عنه - نیز عجله کرد و (تعدادی از آن‌ها را) کشت و (شماری را هم) اسیر نمود و به هر یک از ما اسیری داد! و سپس دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد! من هم گفتم: به خدا سوگند! نه من و نه هیچ یک از همراهانم اسیری را نمی‌کشیم! تا این که به خدمت رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - رسیدیم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردیم. پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - دو بار فرمود:

«اَللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْکَ مِمَّاصَنَعَ خَالِدُبْنُ ٱلْوَلِيدِ... اَللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْکَ مِمَّاصَنَعَ خَالِدُبْنُ ٱلْوَلِيدِ...»

«خدایا! همانا من از کاری که خالدبن ولید کرد بیزاری می‌جویم... خدایا! همانا من از کاری که خالدبن ولید کرد بیزاری می‌جویم!»

در این احادیثی که ذکر نمودیم، تذکر (و پندی) برای غُلاة تکفیری وجود دارد، آن‌هایی که دیگران را وادار می‌کنند که اصول و تقریرات و قواعد و

مقررات آن‌ها را با (ارائه‌ی) دلایل برای آنان بیان کنند... و اگر کسی نتواند به (پرسش‌های) ایشان پاسخ گوید، وی دیگر در نزد آن‌ها مؤمن نیست مگر آن که در ابتدا به بیش از یکصد پرسش پاسخ گوید:

نظرت در مورد فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟... حکم فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟... معنی فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟... شروط فلان (موضوع‌یامسأله)چیست؟... و(پیش‌می‌آیندتا) درنهایت پرسش‌هایی را مطرح می‌کنندکه(گاهی)اهل علم و فقه هم از پاسخ دادن با دلیل به آن عاجزمی‌مانند!!

ابن‌حجردرجلد۱۳ «الفتح» صفحه‌ی۴۳۹ به‌نقل از غزالی - رحمة‌اللّه‌علیه - می‌گوید: «گروهی (از مسلمانان) زیاده روی کردند و عوام مسلمانان را تکفیر نمودند و ادّعا می‌کنند که هر کس عقاید شرعی را با دلیلی که خود بر آن نهاده‌اند نداند، (در نزد ایشان) کافر است و به این ترتیب رحمت فراگیر خداوند را بر مردم تنگ نمودند و بهشت را خاص عده‌ای اندک از متکلمین (که قادر به بیان استدلال شرعی و دینی هستند) می‌دانند!!».

ابن حزم - رحمة‌اللّه علیه - در جلد ۱ «المحلی» صفحه‌ی ٦۱ می‌گوید: «رسول خدا - صَلَی اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - از زمانی که خداوند عزیز و بزرگوار او را برای پیامبری برانگیخت تا هنگامی که (از دنیا) رحلت نمودند پیوسته با مردم می‌جنگیدند تا به اسلام اقرارکنند و به آن پایبند باشند و آن‌ها را مکلّف به (آوردن) دلیل نمی‌نمود و از آنان هم نمی‌پرسید که آیا اسلام را با دلیل و استدلال می‌پذیرید یا نه و شیوه‌ی تمام (اهل) اسلام (از آغاز) تا به امروز این گونه بوده است.»

یادآوری چهارم:

اگر گفته شود حفظ (کردن) شروط توحید و بیان نمودن آن‌ها (به زبان) واجب نیست... پس چگونه بدانیم که کسی به حقّ «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» وفا نموده و

به شروط آن نیز عمل کرده است و چگونه بتوانیم صفتی را (درک کنیم) که نشان بدهد انسان آن شرط‌هایی را که ایمان جز به آن‌ها صحّت نمی‌یابد به جای آورده است...؟!

می‌گوییم: اولاً لزومی ندارد و شرط نیست که مردم بدانند (آن انسانی که شهادتین می‌گوید) آیا به شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» ملتزم است؟! و (یا) چه اندازه به آن‌ها عمل می‌کند و آیا آن شروط را به بهترین وجه در وجود خویش تحقق بخشیده است یا نه...؟!!

این (صرفاً مسائل و مواردی) بین بنده و خدایش می‌باشد و مردمان حقّ دخالت در آن را ندارند و در حیطه‌ی وظیفه‌ی هیچ کس نیست که در این باره از او بازجویی یا تحقیق کند.

امّا اگر گفته‌ها یا اعمالی برای مردمان ظاهر نماید که دلالت بر نقض شروط توحید یا برخی از آن‌ها کند... آن وقت خود به خود در عمل نشان داده که توحید را به درستی به جا نیاورده است یا این که نسبت به آن جهل دارد... و به این ترتیب بهانه را به دست دیگران می‌دهد تا او را امر به معروف و نهی از منکر کنند... و اگر (احیاناً) با نصیحت و شیوه‌ی مسالمت‌آمیز (از راه و عقیده‌ی منحرف خویش) پشیمان نگردد، (آن گاه واجب است) در صورت توانایی، وی را با زور و اجبار بازدارند و اصلاح کنند.

امّا صفت و شیوه‌ی التزام و عمل نمودن به شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» باید چگونه باشد...؟

می‌گوییم: کافی است که انسان در واقع زندگی خویش به شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» پایبند باشد و دچار کفر و شرک نشود... و نسبت به طاغوت کراهیّت داشته باشد و در راه خدا با آن‌ها به دشمنی و پیکار برخیزد... امّا شاید نتواند به خوبی بر طبق آن چه قبلاً شرح آن گذشت به تو بگوید: یکی از شرط‌های صحّت توحید، کفر به طاغوت است و صفت کفر به طاغوت باید با اعتقاد و

قول و عمل باشد...!

و هم چنین دوستی و دشمنی‌اش برای خدا است... و در عبادت تنها به خدا روی آورد... تمامی این‌ها را انجام می‌دهد بدون آن که بتواند آن‌ها را به خوبی بر زبان آورد و (یا) مانند شروطی که قبلاً ذکر کردیم به ترتیب بیان نماید...!

و چه بسا اگر در نزدش بعضی از شروط توحید را به شیوه‌ی تفصیلی بیان کنی... به تو می‌گوید: من هم این چنین هستم... گویی که تو نیز به مانند آن چه در دل من است سخن می‌گویی... ولی من نمی‌توانم به زیبایی و سرعت و آراستگی کلام تو، سخنم را ادا کنم![۱]

یادآوری پنجم:

شاید گفته شود که برخی از اهل علم، هشت شرط را برای توحید بر شمرده‌اند و بعضی دیگر آن را در هفت شرط منحصر کرده‌اند... پس (شما) چگونه عدد آن را به نه شرط رسانده‌ای؟!

می‌گویم: الحمدلله منافاتی بین آن اقوال وجود ندارد و توضیح آن هم این است که: آن‌هایی که هفت یا هشت شرط (برای توحید) بر شمرده‌اند... دو شرط را در یک شرط آورده‌اند؛ مثلاً گفته‌ی یکی از ایشان این است که: عمل کردن به توحید، شرطی برای صحّت و درستی توحید است و شرط کفر به

۱ - برایم بیان کردند که مردی از مسلمانان عوام، کفاش بود و در پیشه‌اش خیلی مهارت داشت و بسیار دوستدار پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - بود و خیلی بر او درود می‌فرستاد... یک بار به شدّت اندوهگین بود و افسوس می‌خورد که اگر پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را می‌دیدم... به او گفتند: (آن گاه) برای ایشان چه کاری می‌کردید؟ با حالتی عوامانه و از روی سادگی گفت: (در آن وقت) زیباترین کفش دنیا را برای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌دوختم...!!
این روش و شیوه و کار و بار او (در محبّت ورزیدن به رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) است و هر کس در طریقه‌ی خویش تعبیری برای دوستداری رسول الله - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - دارد...!!

طاغوت را به جهت داخل شدن در عمل نمودن به توحید، به صورت جداگانه بحث نکرده‌اند. پس هر کس به توحید عمل کند، لازمه‌اش (این است که) کفر به طاغوت (را هم انجام) دهد؛ امّا هر کفر به طاغوتی، لازمه‌اش عمل نمودن مطلق به توحید نیست.

و بعضی دیگر از ایشان - همچون شیخ‌الاسلام محمدبن سلیمان التمیمی و فرزندانش - رحمهم‌اللّه - «کفر به طاغوت» را به سبب دلالت نصوص شرعی بر آن و نیز به خاطر بیان اهمیّت آن، به عنوان شرط مستقلی (برای لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) ذکر کرده‌اند...

همان گونه که مسأله‌ای خاص در میان (موضوع یا مفهومی) عام، به سبب بیان اهمیّت آن و نیز ضرورتی که اقتضای چنین تفصیلی می‌کند، مورد بحث قرارمی‌گیرد، شرط «از میان رفتن شکّ و تردید و رسیدن به یقین»... هم گاهی به عنوان دو شرط (مستقل) نام برده می‌شود: شرط اوّل «از میان رفتن شکّ و تردید»... و شرط دوّم «رسیدن به یقین» و الحمداللّه منافاتی بین این دو حالت وجود ندارد؛ چون در هر دو حالت، آن معنا و دلالتی که ما خواهان آن هستیم به آن دست پیدا می‌کنیم... و اگر اختلافی هم در عدد و شمارش باشد تأثیر و ارزشی (در مقصود نهایی ما) ندارد.

امّا ندیدم که عالمی در میان شرط‌های صحیح بودن توحید، از شرط «مردن بر توحید» ذکری به میان آورده باشد... ولی همه‌ی آن‌ها (به اتفاق و) -بدون هیچ مخالفتی - به طور مستقل از آن بحث نموده و آن را شرطی برای نجات و (نیز) صحّت و درستی توحیدی که در روز قیامت نفع رساننده است، قرارداده‌اند... به سبب دلالت نصوص شرعی زیادی که در این باره وجود دارد و برخی از آن‌ها قبلاً ذکر شد.

به همین خاطر ما (این شرط مردن بر توحید را) به عنوان شرطی برای صحت و درستی توحید - که قبلاً ذکر کردیم - آوردیم...!

این یکی از صورت‌های پاسخ است، و از سویی دیگر همانا شرط، با دلالت نصوص شرعی بر آن شناخته (و تعریف) می‌شود، پس اگر نصوص شرعی درباره‌ی چیزی وارد شد که از آن به عنوان شرطی معیّن شمرده شود(و مورد بحث مستقل قرارگیرد) لازم است که چنین کاری صورت پذیرد؛ هر چند که برخی از اهل علم از ذکر آن غافل شده و آن را در میان شروطی که ذکر کرده‌اند نیاورده باشند... چون حجت بر پایه‌ی (نصوص و) دلیل شرعی اقامه می‌گردد نه بر اساس این که اهل علم از ذکر آن غفلت کرده باشند.

واللّه تعالی أعلم

یادآوری ششم:

بین شروطی که برای صحیح بودن هر یک از اعمال شرعی (نهاده شده) و بین شرطهایی که برای صحّت تمام اعمال (انسان) و دین به کار می‌رود تفاوت است.

آن چه قبلاً درباره‌ی شروط «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» ذکر شد... شرطهایی هستند که برای صحیح بودن تمام دین و اعمال (ما) نهاده شده است؛ امّا شروطی که برای صحیح بودن هرکدام از اعمال تعبدی (ما) به کار می‌رود در دو شرط خلاصه می‌شود:

اوّل: پیروی و موافقت با هدایت و سنّت رسول خدا- صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - در چیزی (که به وسیله‌ی آن) خدا عبادت می‌شود... و اگر عبادتی برخلاف شریعت و سنّت رسول خدا - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - صورت گیرد، پذیرفته نمی‌شود و به سوی صاحب آن برگشت داده می‌شود. هم چنان که در حدیث صحیح آمده است :

«مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيْهِ فَهُوَ رَدٌّ»[متفق علیه]

«هرکس در این امر (دین) ما، چیزی را بیاورد که در آن نیست مردود

است.»

وَ قَالَ رَسُولُاللَّه – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم –: «کُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ کُلَّ ضَلَالَةٍ فِي ٱلْنَّارِ»[رواه مسلم]

رسول خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – فرمودند: «هر امر نو پیدایی (در دین) گمراهی است و هر (انسان) گمراهی در آتش دوزخ است.»

وَ قَالَ رَسُولُاللّهِ– صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم –: «صَلُّواْ کَمَا رَأَیْتُمُونِي أُصَلِّي[متفق علیه]

رسول خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – فرمودند: «نماز بخوانید همان طور که دیدید نماز می‌خوانم.»

وَ قَالَ رَسُولُاللّهِ – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم –: «خُذُواْ مَنَا سِکَکُمْ عَنِّي»

رسول خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – فرمودند: «(راه و روش) عبادت کردن خود را از من بگیرید.»

و غیر از این‌ها، دلایل شرعی دیگری هستند که وجوب اتباع و پیروی (از سنّت رسول خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم –) و حرام بودن و بطلان ابتداع و نوآوری (در دین) را می‌رساند.

چون اصل در عبادت، (خود را) بر حذر و منع کردن (از عملی) است که در آن نصّی که دلالت بر إباحه، جواز یا وجوب آن کند وارد نشده است.

دوّم: عملی که انجام می‌گیرد (باید) خالصانه برای خدای بلند مرتبه و به دور از شائبه‌ی شرک و ریا باشد. و اگر عملی موافق سنّت (رسول خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم –) باشد؛ امّا هدف (انجام دهنده‌اش رضای) غیر خدا باشد و یا کس دیگری را با خدا(در عملش) شریک گرداند... آن عمل مردود است و پذیرفته نمی‌شود. هم چنان که رسول خدا – صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم – در حدیثی صحیح می‌فرماید:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَیٰ: أَنَا أَغْنَی ٱلْشُّرَکَاءِ عَنِ ٱلْشِرْکِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلاً

أَشْرَکَ فِيْهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَ شِرْكَهُ»[رواد مسلم]

«خداوند ستوده و بلندمرتبه می‌فرماید: من بی‌نیازترین کسی هستم که به شریک احتیاجی ندارم، هرکس عملی انجام دهد و در عـملش کس دیگری را شریک من گرداند، او را با عمل شرکی‌اش رها می‌سازم.»

وَ فِي رِوَايَةٍ: «فَأَنَا مِنْهُ بَرِئٌ وَ هُوَلِلَذِي أَشْرَکَ»

و در روایت دیگری آمده است: (هرکس عملی انجام دهد) در حالی که (در عملش) برای من شریک قرارداده باشد، من از وی (و عملش) اعـلام برائت می‌کنم.»

و از جمله دلایلی که جامع (و شامل) هر دو شرط باشد، (این) فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه است:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَايُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّـهِ أَحَدًا»[الکهف: ۱۱۰]

«پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

اهل علم و تفسیر می‌گویند: «عمل صالح (در این آیه) عملی است که موافق و مطابق با سنّت باشد...»

«وَلَايُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» همان اخلاص در عبادت برای خدا است.

یادآوری هفتم:

برخی می‌پندارند که شهادت دادن بـه «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّـه»، سـبب بـرداشـتن شمشیر از سر گوینده‌ی آن می‌شود، خواه این گوینده هرکس و با هر صفت و حالتی باشد. و در این زمینه، به قصه‌ی اسامة بن زید - رضی‌الله عنه - تکیه می‌کنند، آن هنگام که مردی را بعد از این که کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان راند به قتل رساند و پیامبر - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - این عمل وی را به شدّت

ناپسند دانست.

هم چنان که در صحیح مسلم از اسامة بن زید - رضی‌الله عنه - روایت شده است که فرمود:

«بَعَثَنَا رَسُولُ ٱللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَمَ - إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَىٰ يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ذَلِکَ بَعْد أَنْ قَطَعَهَا، أَفَأُقْتُلْهُ؟ فَقَالَ رَسُوْلُ ٱللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - : لَا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِکَ قَبْل أَنْ تَقْتُلَهُ، وَ إِنَّکَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُوْلَ كَلِمَتَهُ ٱلَّتِي قَالَ»

«ای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - چنان چه روزی با یک نفر از کفار رو به رو شوم و با وی به جنگ بپردازم و او با شمشیر یک دست مرا قطع کند و سپس (از ترس من) به درختی پناه ببرد و بگوید: تسلیم امر خدا هستم (و مسلمان شدم)، آیا در چنین حالتی حق دارم پس از گفتن این کلمه او را بکشم؟ رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: خیر، نباید او را به قتل برسانی! (مقداد بن اسود - رضی‌الله عنه) می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آیا او را به قتل نرسانم در حالی که او یک دست مرا قطع کرده است؟ و بعد از آن می‌گوید: تسلیم امر خدا هستم (و مسلمان شدم). رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: نباید او را به قتل برسانی! چنان چه او را به قتل برسانی (مقام شما عوض می‌شود) و او در مقامی قرارمی‌گیرد که شما قبل از کشتن او در آن قرارداشتی و شما در مقامی قرار خواهی گرفت که او قبل از اسلام آوردنش در آن قرارگرفته بود.»

مفهوم این فرموده‌ی رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: **«فَإِنَ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بَمَنْزِلَتِکَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَ إِنَّکَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُوْلَ كَلِمَتَهُ ٱلَّتِي قَالَ»**

این‌است: که‌آن‌مردکافر با اقرارنمودن به شهادت توحید، همانند تو قبل از آن که وی را به قتل برسانی خونش محفوظ می‌شود و تو نیز به مانند او، قبل

از آن که شهادت توحید را بر زبان بیاورد، به خاطر وجوب قصاص (کشتن او) خونت حلال می‌گردد. و از این فرموده‌ی پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم -: «وَ إِنَّکَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ یَقُوْلَ کَلِمَتَهُ ٱلَّتِیَ قَالَ» معنی و مفهوم «تو نیز به مرتبه‌ی او در (زمان) کفر برمی‌گردی!» که برخی غُلاة تکفیری از آن برداشت می‌کنند، بعید و غیر صحیح است.

و اگر گفته شود: چرا رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - اسامة بن زید -رضی‌اللّه عنه - را بعد از آن که آن مرد (کافر) را که به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» اقرارنمود کشت، (به جای به قتل رساندن آن مرد) قصاص نکرد؟!!

می‌گویم: چون اسامة بن زید - رضی‌اللّه عنه - دارای تأویل و نسبت به حکم مذکور بی‌خبر بود و به‌همین‌سبب رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - بر اوسخت‌نگرفت(واو را قصاص‌نفرمود) در حالی که مقداد - رضی‌اللّه عنه - بعد از پرسش از رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - و گرفتن پاسخ... دیگر صاحب عذر به جهل یا تأویل نخواهد بود. به همین خاطر بود که پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - در بار دوّم بعد از دادن پاسخ به پرسش مقداد - رضی‌اللّه عنه - به او فرمودند:

«إِنَّکَ - إِنْ فَعَلْتَ - بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ یَقُوْلَ کَلِمَتَهُ ٱلَّتِی قَالَ»

«اگر او را به قتل برسانی، در مقامی قرارخواهی گرفت که او قبل از اسلام آوردنش در آن قرارگرفته بود. (و تو به خاطر کشتن یک مسلمان باید قصاص شوی)»

این نصوص شرعی و دیگر نصوص دلالت می‌کنند که اگر کافر محارب در هنگامه‌ی نبرد و یا غیر آن... به کلمه‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» اقرارکند، شمشیر از سر او برداشته می‌شود و خون و مالش محفوظ است.

ابن تیمیه - رحمةاللّه علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «اختلافی بین مسلمانان وجود ندارد که اگر (کافر) حربی به محض دیدن (برق) شمشیر

مسلمان شود، اسلام او به صورت مطلق یا مقید صحیح است و توبه‌اش از کفر پذیرفته می‌شود، اگر چه مناسبت حال او بر این دلالت کند که باطن او خلاف ظاهرش است.»

امّا بر اساس آن چه گذشت آیا لازم است که کلمه‌ی توحید (همیشه) شمشیر را از سر گوینده‌ی آن بردارد. حال، گوینده‌ی آن هر کس باشد و صفت و گناهش هر چه باشد...؟!

می‌گویم: «چنین الزامی ندارد... و برای توضیح این مسأله بر ما لازم است حالاتی را که در آن شمشیر از سر گوینده‌ی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» کنار گذاشته نمی‌شود ذکر کنیم.»

حالاتی که در آن شمشیر از سر کسی که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» می‌گوید، برداشته نمی‌شود:

حالت اوّل: مرتّدی که ارتداد او مُغَلَّظَه است.

آن هم کسی است که به دنبال ارتدادش، با خدا و رسول او - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و مؤمنان به ستیز برمی‌خیزد و به همین خاطر، کفرش مضاعف می‌گردد... این چنین کسی بعد از قدرت یافتن (و مسلّط شدن) بر وی، توبه‌اش مورد قبول واقع نمی‌شود و از وی نیز طلب توبه نمی‌شود و اگر هم توبه کند و آشکارا به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» اقرار هم نماید، از وی پذیرفته نمی‌شود و شمشیر و حدّ کشتن از سر وی برداشته نمی‌شود.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُوْلَئِكَ هُمُ ٱلضَّالُّونَ»[آلِ عِمْران: ٩٠]

«همانا کسانی که بعد از ایمانشان کافر می‌شوند و آن گاه بر کفر می‌افزایند (و در این راه اصرار می‌ورزند) هیچ گاه توبه‌ی آنان (بعد از گذشت فرصت که از روی ناچاری یا در آستانه‌ی مرگ صورت می‌گیرد) پذیرفته نمی‌شود و ایشان به حقیقت گمراهند.»

ابن تیمیه - رحمةالله علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «همانا پروردگار پاک و منزه (به ما) خبر داده است کسی که بعد از ایمان آوردن (کافر شود) و سپس بر کفرش بیفزاید، توبه از وی پذیرفته نمی‌شود و (خداوند) بین کفر

«مَزید» و کفر «مُجرّد» تفاوت قائل شده است و توبه‌ی (کسی که) کفر مجرّد را دارد می‌پذیرد؛ امّا توبه‌ی کفر مزید را نمی‌پذیرد. و هر کس ادّعا کند توبه از هر کفری بعد از ایمان آوردن پذیرفته می‌شود با قرآن مخالفت نموده است.»

در صحیح بخاری از **انس بن مالک - رضی‌اللّه عنه** - روایت شده است که فرمود:

«أَنَّ رَهْطاً مِنْ عُكْلٍ، ثَمَانِيَةً، قَدِمُوا عَلَى ٱلنَّبِيِّ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَمَ - فَٱجْتَوَوا ٱلْمَدِيْنَةَ، فَقَالُواْ: يَارَسُولُ ٱللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَبْغِنَا رِسْلاً، قَالَ: مَا أَجِدُ لَكُمْ إِلَّا أَنْ تَلْحَقُواْ بِٱلذَّوْدِ، فَانْطَلِقُواْ فَشَرِبُواْ مِنْ أَلْبَانِهَا وَ أَبْوَالِهَا حَتَّى صَحَّواْ وَ سَمَنُواْ، وَ قَتَلُواْ ٱلرَّاعِي وَ ٱسْتَاقُواْ ٱلذُّوْدِ، وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ. فَأَتَى ٱلصَّرِيْخَ ٱلنَّبِيَّ - صَلَىاللّٰهُ عَلَيَهِ وَ سَلَّمَ - فَبَعَثَ ٱلطَّلَبْ، فَمَا تَرَجَلَ ٱلنَّهَارُ حَتَّى أُوْتِيَ بِهِمْ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ ثُمّ أَمَرَ بِمَسَامِيْرٍ فَأُحْمِيَّتْ فَكَحَلَهُمْ بِهَا و طَرَحَهُمْ بِٱلحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَمَا يُسْقُوْنَ حَتَّى مَاتُواْ»

«گروه هشت نفره‌ای از قبیله‌ی «عُکل» نزد پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آمدند (و مسلمان شدند) آب و هوای مدینه با (مزاج) آنان سازگار نیامد (و مریض شدند.) سپس گفتند: ای رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - برای ما چاره‌ای بیابید. فرمود: برای شما چاره‌ای جز آن که به آن گله‌ی شتر ملحق شوید نمی‌بینم. پس حرکت کردند (و خود را به آن جا رساندند) و از شیر و ادرار آن شتران نوشیدند تا این که بهبود پیدا کردند و سیر شدند. آن گاه یکی از شتربانان را کشتند و گله‌ی شتر را به سرقت بردند و بعد از اسلام آوردن (دوباره) کافر شدند. سپس شتربان دیگر با داد و فریاد خود را به پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - رساند و طلب کمک نمود. (رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - نیز عده‌ای را به دنبال آن‌ها فرستاد) و قبل از رسیدن ظهر آنان را دستگیر کردند و نزد رسول‌اللّه - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آوردند و ایشان هم دست و پای آن‌ها را قطع نمود و سپس

دستور داد میخ‌هایی را داغ کنند و با آن (میخ‌های داغ) چشمانشان را کور کرد و پیکرهایشان را به «حرّه» دور انداخت تا این که خیلی تشنه شدند. آن‌گاه رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - از دادن آب به آن‌ها خودداری نمود تا این که مردند.»

پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - با ایشان چنین کرد؛ چون به دنبال مرتّد شدنشان مرتکب قتل شدند و اموال عمومی مسلمانان را به غارت بردند... و به همین خاطر بر کفرشان افزوده شد.

و هم چنین در صحیح بخاری از انس بن مالک - رضی‌الله عنه - روایت شده است که فرمود: **«أَنَّ رَسُولُ اللَّهَ - صَلَى اَللَّهُ عَلَيْه وَ سَلَمَ - دَخَلَ عَامَ اَلْفَتْح وَعَلَى رأْسِهِ اَلْمِغْفَر، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: ابْنُ خَطَلْ مُتَعَلَّقٌ بِأَسْتَارِ اَلْكَعْبَةِ، فَقَالَ: أُقْتُلُوْهُ»**

«همانا رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - در سال فتح مکّه، در حالی که کلاه‌خودی به سر داشت وارد مکّه شد. وقتی که کلاه خود را از سرش برداشت، مردی نزد ایشان آمد و گفت: «ابن خَطَل» خود را به پرده‌ی کعبه آویخته است. رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - فرمود: وی را به قتل برسانید.»

گفته‌ی: «مُتَعَلَّقٌ بِأَسْتَارِ ٱلْكَعْبَةِ» یعنی: «توبه کرده است و امان می‌خواهد...» با این حال، توبه‌اش پذیرفته نشد و هیچ سودی به وی نرساند و امان عمومی و عفوی که رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - به اهالی مکّه و به ویژه آن‌هایی که داخل کعبه شده بودند، (شامل حال وی نشد) و نفعی به او نرساند. به سبب آن که وی از دین اسلام مرتّد شده و سپس شروع به کشتن مسلمانان و دشنام دادن به رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - کرده و (بر ضدّ مسلمانان) به سپاه مشرکین ملحق شده بود. و هم چنین نحوه‌ی برخورد پیامبر - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - نسبت به «مقیس بن ضبابه» و «ابن سرح» و

دیگران که بعد از مرتّد شدنشان به جنگ با خدا و رسول او و مؤمنین پرداختند، به همین شیوه بود.

ابن تیمیه - رحمةاللّه علیه - در جلد ۲۰ «الفتاوی» صفحه‌ی ۱۰۳ می‌فرماید: «تفاوت بین «ردّه‌ی مُجَرَّدَه» و «ردّه‌ی مُغَلَّظَه» آن است که (صاحب) ردّه‌ی مُجَرَّدَه در صورت توبه نکردن کشته می‌شود؛ امّا (صاحب) ردّه‌ی مُغَلَّظَه بدون آن که از وی طلب توبه شود (استتابة) به قتل می‌رسد.»

امّا قول راجع آن است که اگر (صاحب ردّه‌ی مُغَلَّظَه) قبل از آن که دستگیر شود، با میل و رضایت خود، توبه کند و تسلیم شود توبه‌اش پذیرفته می‌شود؛ چون خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

«إِنَّمَا جَزَآؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي ٱلْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوٓاْ أَوْ يُصَلَّبُوٓاْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ ٱلْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْىٌ فِي ٱلدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي ٱلْأَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِلَّا ٱلَّذِيْنَ تَابُواْ مِنْ قَبْلِ أَن تَقْدِرُواْ عَلَيْهِمْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غُفُورٌ رَّحِيمٌ»[المائدة: ۳۳ - ۳۴]

«کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی شورش می‌کنند و بر احکام شریعت می‌تازند و به این وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در روی زمین با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسان‌ها مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروان‌ها) دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال آن‌ها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود و یا این که (در برابر راهزنی و تهدید) از جایی به جای دیگر تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوایی آنان در دنیا است و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است مگر کسانی (از محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدان و مرتّدانی) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کرده‌ی خود پشیمان شوند و توبه کنند (که در آن صورت مجازات الهی مذکور از آنان سلب می‌شود؛ امّا حقوق مردمان به

جای خود باقی می‌ماند). و بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و توبه‌کاران را می‌بخشد و به ایشان رحم می‌کند).»

و خداوند بلندمرتبه بر اساس آن چه (در این دو آیه) گذشت، صاحب ردّه‌ی مُغَلَّظَه را، به شرطی که قبل از آن که دستگیر شود، توبه نماید (از مجازات مذکور) مستثنی کرده است...

ابن تیمیه - رحمةالله علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «خداوند پاک و منزه بین توبه‌ی قبل از دستگیری و بعد از آن فرق گذاشته است؛ چون هر گاه (کسی قبل از آن که توبه کند، دستگیر و) پیش حاکم برده شود، اجرای حدود (بر وی) اقامه می‌گردد و بخشش و شفاعتی هم (برای او) وجود ندارد؛ برخلاف حدّ کسی که قبل از آن که دستگیر و پیش حاکم برده شود توبه می‌کند (و مورد بخشش قرارمی‌گیرد) ؛ چون توبه‌ی قبل از دستگیری، توبه‌ی اختیار و رغبت است (و برای همین مورد پذیرش واقع می‌شود) ولی توبه‌ی بعد از دستگیری، توبه‌ی اجبار و از روی ناچاری است (و به همین سبب مورد قبول قرار نمی‌گیرد.) و (این توبه‌ی اخیر) مثل توبه‌ی فرعون است، هنگامی که داشت غرق می‌شد و (یا) همانند توبه‌ی امت‌های پیشین است که رسالت پیامبرانشان را تکذیب می‌نمودند و آن گاه که عذاب خدا بر آن‌ها نازل می‌شد توبه می‌کردند و یا توبه‌ی کسی که در حال جان کندن می‌باشد (و مرگ به حلقومش رسیده است) آن گاه می‌گوید: اکنون توبه می‌کنم (و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود)؛ چون صحّت توبه‌اش مشخص نیست تا حدّ واجبی که بر او است از بین برود. و اگر توبه‌ی بعد از دستگیری مورد پذیرش قرارمی‌گرفت به خاطر سقوط حد، حدود تعطیل می‌شد و سدّ و مانع فساد از بین می‌رفت.»

و اگر گفته شود: «آیا توبه‌ی قبل از دستگیری، سبب ساقط شدن هم زمان حقّ خدا و حقّ بندگان می‌شود و یا این که بین آن دو فرق و جدایی وجود

دارد؟»

می‌گویم: با توجه به مجموع اقوال موافق با دلایل شرعی، قول راجع آن است که اگر «محارب»، محاربه‌اش از جهت «ردّه» باشد (و قبل از آن که دستگیر شود، توبه کند) توبه‌اش سبب ساقط شدن هم زمان حقوق خدا و انسان‌ها(بر او) می‌شود.

روش برخورد ابوبکر - رضی‌اللّه عنه - و صحابه‌هایی که با ایشان بودند، نسبت به اهل ردّه‌ای که توبه نمودند و به سوی حقّ و سمع و طاعت بازگشتند نیز همین گونه بود و (حتّی) هنگامی که ابوبکر - رضی‌اللّه عنه - خواست به‌خاطر کشته‌های مسلمین از آن‌ها فدیه بگیرد؛ عمر - رضی‌اللّه عنه - به او گفت: «ایشان - یعنی: کشته‌های مسلمین - در راه خدا جنگیدند و اجرشان با خداست...» و ابوبکر - رضی‌اللّه عنه - را از این که از آن‌ها فدیه بگیرد منع نمود و سایر صحابه هم بر همین شیوه عمل کردند.

امّا هر گاه محارب مسلمان باشد - ولی به کار جنگ و غارت‌گری و راهزنی اقدام کرده باشد - سپس قبل از آن که دستگیر شود توبه کند، توبه‌اش صرفاً سبب ساقط شدن حقّ خداوند که حدّ «حرابه»[1] است می‌شود و ارتباطی به حقوق انسان‌ها ندارد و باید قصاص شود و حقوق مردم را به صاحبانش برگرداند؛ پس اگر کسی را کشته باشد به قصاص آن کشته می‌شود و اگر مالی ربوده باشد باید به صاحبش برگرداند مگر آن که او را ببخشند... این پاسخ مختصری است و إن‌شاءاللّه تفصیل آن در جایی دیگر است.

---

۱ - حرابه عبارت است از شورش گروهی از مسلمانان در دارالاسلام بوسیله‌ی هرج و مرج، ریختن خون، غارت اموال، تجاوز به ناموس و از بین بردن محصولات و کشتن مخلوقات، به قصد تضعیف و تهدید دین، اخلاق و نظم و قانون است.
[به نقل از «مختصر فقه از قرآن و سنت» تألیف «عبدالعظیم بن بدوی» با ترجمه‌ی «عبداللّه محمدی» ص ۶۰۲، ج اوّل، نشر احسان] مترجم

حالت دوّم: زندیق

زندیق: منافقی است که کفرش را آشکار کند و اگر بر وی دلیل قاطع و روشن اقامه نمایند و طلب توبه کنند (کفرش را) انکار نماید. قول راجع در مورد «زندیق» آن است که بدون «استتابه» (طلب کردن توبه) کشته می‌شود - هر چند هم تظاهر به اسلام کند و «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان بیاورد - چون «استتابه» بعد از ثبوت چیزی از کفر است، در حالی که «زندیق» به هیچ چیزی اعتراف نمی‌کند. پس در مورد چه چیزی از وی طلب توبه شود...؟!

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُونَ» [التّوبة: ۵۲]

«بگو: آیا درباره‌ی ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا و یا شهادت در آخرت). ولی ما درباره‌ی شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این دنیا یا در آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) به دست ما (مذلّت و خواری نصیبتان سازد). پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم.»

ابن تیمیه - رحمةاللّه علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «اهل تفسیر می‌گویند: مقصود از «أَوْبِأَيْدِينَا» یعنی: (ای منافقان و زندیقان) اگر آنچه در دلهایتان دارید آشکار سازید، ما شما را به قتل می‌رسانیم. (هم چنین) به این صورت هم گفته‌اند: چون عذاب دادن منافق به دست ما به خاطر نفاقی است که در دل پنهان می‌کند و (چنین هدفی) میّسر نمی‌شود؛ جز آن که به خاطر کفری که اظهار می‌دارد کشته شود. و اگر پذیرفتن توبه‌ی منافق بعد از آشکار کردن نفاق و زندیقی‌اش واجب می‌بود، (در آن صورت) امکان نداشت خداوند آن‌ها را به دست ما عذاب دهد؛ چون وقتی که ما می‌خواستیم آن‌ها را به خاطر

آشکار نمودن کفرشان، عذاب دهیم (و به قتل برسانیم) توبه می‌کردند...!

و اگر توبه‌ی منافق در حالی که کفرش آشکار شده و به اثبات رسیده، پیوسته پذیرفته می‌شد، (در آن صورت دیگر) هیچ وقت امکان نداشت راهی برای جهاد با منافق پیدا شود و هر گاه ثابت می‌گشت که منافق اظهار کفر نموده است و در همان حال اظهار اسلام هم به او نفع می‌رساند، دیگر جهاد با او امکان نداشت.»

ابن القیم - رحمة‌اللّه علیه - در **«زادالمعاد»** می‌فرماید: «در این جا قاعده‌ای وجود دارد که واجب است به خاطر نیاز عمومی به آن توجه کنیم و آن هم این است که: شارع (خداوند) توبه‌ی کافر اصلی (یهودی و مسیحی) که به اسلام کافر شده است می‌پذیرد و این چیزی آشکار است و توبه‌ی او معارض و مخالفی قوی‌تر ندارد، پس واجب است که به آن عمل شود؛ چون لازمه‌ی توبه نمودن این است که خون مردم محفوظ می‌شود و خلاف آن خون را حلال می‌کند. امّا زندیق به خاطر آن چه (از کفر) اظهار نموده، خونش مباح می‌شود و اظهار توبه و اسلام بعد از دستگیری به منزله‌ی دلیلی برای زوال کفری که خونش را با دلالت قطعی و نه از روی حدس و گمان مباح کرده است نیست...

خدایا چه قدر شگفت آور است! که چگونه یک زندیق، دلیل اظهار زبانیش به اسلام را بعد از دستگیری با آوردن ادلّه‌ی زندیقی و تکرار مکرّر آن‌ها (برای خود) تقویت کند، در حالی که در تمامی اوقات توهین بـه اسـلام و طـعنه و دشنام به دین و حقیر شمردن حرام‌های خداوند و خوار داشتن واجبات دینی و... را در هر مجلسی اظهار می‌کند؟!

و برای هیچ عالمی هرگز شایسته نیست که در کشتن این گونه افراد توقف کند و دلایل قطعی را (صرفاً) برای اظهار (دروغین او به دین اسلام) که عدم دلالت و بطلان آن هم روشن است ترک نماید.

و می‌گوید: و آن چه دلالت می‌کند بر آن که توبه‌ی زندیق بعد از دستگیری خونش را محفوظ نمی‌کند، این فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه است:

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا»[التّوبه: ۵۲]

«بگو: آیا درباره‌ی ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا و یا شهادت در آخرت). ولی ما درباره‌ی شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این دنیا یا در آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) به دست ما (مذلّت و خواری نصیبتان سازد).

اهل سلف در ذیل این آیه می‌گویند: «أَوْ بِأَيْدِينَا» یعنی: «با قتل»، (ای منافقان و زندیقان) در صورتی که آنچه را که در دل دارید آشکار سازید شما را به قتل می‌رسانیم. (هم چنین) به این صورت هم گفته‌اند؛ چون (با توجه به این که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:) «منافقان و زندیقان» را به خاطر اظهار کفری که در دل نهان می‌کنند، به دست مؤمنین عذاب می‌دهد و حدّ این عذاب جز به وسیله‌ی به قتل رساندن (آنان) امکان ندارد. و اگر توبه‌ی منافقین بعد از ظاهر شدن زندقه‌شان قبول می‌شد؛ مؤمنان انتظار نمی‌کشیدند که خداوند منافقان را به دست ایشان عذاب دهد. چرا که اگر مؤمنین می‌خواستند منافقان را به خاطر ظاهر کردن زندقه‌شان عذاب دهند و (از سویی دیگر) از منافقین توبه پذیرفته می‌شد ؛ آن‌ها هم به اسلام تظاهر می‌نمودند و ممکن نبود هرگز به دست مؤمنین عذاب ببینند.»

حالت سوم: ناسزاگویی به رسول خدا – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم –

کسی که کفر و ردّه‌اش از جهت دشنام و ناسزا گویی به رسول‌خدا – صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم – باشد، بدون آن که از وی طلب توبه شود؛ به خاطر

«کفر» و «حدّ» این عملش به قتل می‌رسد و اگر از آن «کفر» توبه کند - و در توبه‌اش هم صداقت داشته باشد - باز «حدّ» دشنام دادن به رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - بر وی می‌ماند و «حدّ» دشنام دادن به پیامبران، حکمی جز «به قتل رسیدن» نیست؛ و هیچ کس هم حقّ ندارد در حقّی که از آن وی نیست و مخصوص رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - است شفاعت کند.

ابن تیمیه - رحمة‌اللّه علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «از مرتّدی که ردّه‌اش مجرّده‌باشد طلب توبه می‌شود و رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و اصحابش، دشنام دهنده به پیامبر - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - را بدون آن که از وی طلب توبه کنند می‌کشتند. پس معلوم شد که کفر دشنام دهنده «أَغْلَّظْ» است و باید کشته شود...

همانا کشتن دشنام گوینده به رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - اگر چه به قتل رساندن انسان کافری است ؛ امّا از سویی دیگر (اقامه‌ی) حدّی از حدود خداوند است و قتل او صرفاً به خاطر کفر (مجرده) و حرابه نیست، بلکه با توجه به احادیثی که ذکر شد، (این عمل او) دلالت بر جنایتی افزون بر کفر (مجرده) و محاربه می‌کند و رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و اصحاب ایشان دستور به قتل رساندن (چنین کسی را) عیناً صادر می‌نمودند... و بر اساس سنّت و اجماع هم ثابت شده است که حدّ وی «به قتل رسیدن است».

این بیانی مختصر و مفید (درباره‌ی حکم ناسزاگو به رسول خدا - صَلَی ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -) بود، اگر کسی بدان قانع نشده و تفصیلی همراه با بیان ادّله‌ای مشروح‌تر می‌خواهد، می‌تواند به کتاب ما «تنبیه الغافلین إلی حکم شاتم اللّه و الدین» مراجعه کند و اگر به آن هم قناعت ننماید و تفاصیل بیشتری بخواهد به کتاب ارزشمند و مفید «الصارم المسلول علی شاتم الرسول» اثر شیخ‌الاسلام ابن تیمیه - رحمة‌اللّه علیه - رجوع کند.

حالت چهارم: در مورد کسی که حدّ قتل بر او واجب است.

کسی که مرتکب قتل عمد و مانند آن شده باشد، کشتن او واجب است... و باید به خاطر (تطبیق) حدّی از حدود خدا کشته شود، مگر آن که اولیای مقتول از قصاص وی در گذرند. شاهد ما در آن جا این است که: اگر انسانی جنایتکار، قبل از آن که کشته شود، «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را بر زبان بیاورد(این اقرار نمودن او به شهادت توحید) حکم قتل و شمشیر را از سر وی کنار نمی‌نهد.

و بعد، این برخی حالات بود که شمشیر را از سر صاحب آن بر نمی‌دارد، اگر چه قبل از «به قتل رسیدن» هم به شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) اقرار کند... خواستیم به صورت مختصر به آن (حالات) اشاره‌ای بکنیم تا حقیقتِ امر بر خواننده مشتبه نگردد و سبب شود که حدیث اسامة بن زید - رضی‌اللّه‌عنه - را که قبلاً ذکر کردیم بر تمامی حالات و اشخاص حمل نماید... و خدای بلندمرتبه هم در ورای مقصود و نیّت انسان است و او را به راه راست رهنمون می‌کند.

مَثَلِ شهادت توحید در قرآن کریم

قبل از آن که با خواننده‌ی گرامی وداع کنیم... دوباره او را بـه بـحث در مورد «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»... و فضیلت آن... و مَثَلی که در قرآن کریم دربـاره‌ی آن آمده است برمی‌گردانیم.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ. تُؤْتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِيْنٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ» [إبراهيم: ۲۴ - ۲۵]

«بنگر که خدا چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه‌ی آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد (و دائماً به بارنشسته و سرسبز و خرم باشد). خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند تا متذکر شوند (و پند گیرند).»

این هم مَثَلی است که خدای بلندمرتبه برای بندگانش آورده تا به آن گوش فرادهند و آن را بفهمند و در آن تأمل نمایند و به دلالت و مقاصد آن کار کنند... و از جمله دلالت‌هایی که از این مَثَل ارزشمند که خدای بلندمرتبه آن را برای بندگانش درباره‌ی شهادت توحید آورده است دریافت می‌شود:

۱ - ثمره‌ی پاک... همان گونه که این درخت جز پاکی نمی‌بخشد... ثمره‌ی آن هم پاک است... سایه و برگ‌های آن نیز پاک است... جمال آن هم پاک است

و اضافه بر آن، زیبایی و تازگی به طبیعت و هستی می‌بخشد... کلمه‌ی پاک نیز چنین است... کلمه‌ی (پاک) توحید هم، به صاحبش و نیز تمام هستی ثمره‌ای جز پاکی و خیر نمی‌بخشد... (آن هم) خیر دنیا و آخرت. بلکه این کلمه‌ی توحید است که به زندگی معنی و ارزش می‌بخشد... و دنیا بدون «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» هیچ ارزش و سرانجام والایی ندارد... (و در حقیقت) زمینی بایر و خشک و تاریک است، اگر چه چشمان ما غیر آن را ببینند!

۲ – همان‌گونه که این درخت ریشه‌هایش در زمین و تاریخ ثابت و استوار است و باد و طوفان به آن گزندی نمی‌رساند و گذشت روزگار هم نه تنها آن را پیر و فرسوده نمی‌کند، بلکه سبب افزایش ثبات، و رسوخ و عمق و ارتفاع آن می‌شود...

کلمه‌ی توحید نیز چنین است و ریشه‌های خود را در قلب انسان مؤمن موحّد استوار نموده است... (با این تفاوت که) از حیث روزگار و تاریخ، (وجود) کلمه‌ی توحید به قبل از خلقت هستی بر می‌گردد... انبیاء، رسولان و مجاهدان، کلمه‌ی توحید را با عرق و خون و جهاد خویش و نیز (بذل) هر چیز گران بها و ارزشمندی، در زمین (آبیاری و) تغذیه کرده‌اند.

۳ – ثمره و ارتفاع (هر درخت پاک) در آسمان، به اندازه‌ی ثبات و عمق ریشه‌های آن (در زمین) است... هر اندازه آن درخت پاک بتواند در زمین ریشه بدواند و شعبه‌ها و ریشه‌های خود را در زمین بگستراند، به همان اندازه قادر است که در زمین تغذیه کند و آب جذب نماید... و هر چه بخشش (آن درخت) فراوان‌تر، پاک‌تر، زیباتر و ارتفاع و بلندی آن ظاهرتر باشد... ثمره‌ای که ما از آن به چشم می‌بینیم پاک‌تر است و این چنین زیبایی و ارتفاع فروع و شاخه‌های آن درخت پاک، نتیجه‌ی پاکی تغذیه و خاک و آب آن است...!

شهادت توحید نیز چنین است... و به اندازه‌ی ثبات و عمق ریشه‌های آن در قلب مؤمن، آثار و فروع آن بر اعضای ظاهری بدن او نمایان می‌شود و

بخشش هم همین طور است... (هر اندازه که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّـه» در قلب انسان مؤمنی رسوخ کرده باشد به همان اندازه هم) فرمان‌برداری تمام اعضای بدن برای طاعت و عبادت و پیروی از تعالیم روشن شریعت اسلام ظاهرتر می‌شود. هر چه قدر کلمه‌ی توحید بتواند در قلب انسان مؤمن جای بگیرد و ریشه‌هایش را در قلب او بگستراند، به گونه‌ای که بر تمام جوانب و اطراف دلش چیره شود... به همان اندازه نیز (نتیجه و) بخشش آن بر فرعیات و جوارح وی کامل‌تر است.

و هم چنین هر اندازه کلمه‌ی توحید در قلب (انسانی) ضعیف باشد و گسترش و انشعاب آن در تمامی نواحی قلب به سبب معصیت و گناه سخت باشد، (نتیجه و) بخشش آن بر جوارح (او) ضعیف خواهد بود... تا این که فردی - به خاطر (این) ضعف توحید در قلبش - به جایی می‌رسد که افزون بر ذره‌ای یا مانند آن، عمل خیری انجام نمی‌دهد. همان گونه که در حدیث رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - هم آمده است.

بخشش و فرمان‌برداری اعضای بدن (انسان) زیاد و کم و برحسب قدرت و ضعف توحید در قلب، قوی و ضعیف می‌شود...! براساس این دلیل و دلایل دیگر، علما با سخنان مستند خویش گفته‌اند که ایمان (انسان) براساس انجام اعمال، زیاد و کم و قوی و ضعیف می‌شود. بنابر این اگر (انسان) با طاعات (بدنی)، ایمانش را تغذیه و یاری رساند، ایمانش نیرومند می‌شود و افزایش می‌یابد و اگر آن را با معصیت و گناه تغذیه نماید ضعیف، و بر طبق آن چه به ایمانش می‌رساند کم می‌گردد...!

۴ - همان گونه که ثمره و فرعیات درخت، با عمق و ثبات ریشه‌های آن در زمین تأثیری مثبت و منفی دارد، همان طور نیز ریشه‌های فرو رفته در زمین، از آن چه وارد فرعیات و شاخه‌های درخت می‌شود و به آن می‌رسد تأثیر می‌پذیرد... بنابر این اگر نور خورشید از شاخه‌ها و برگ‌های درخت گرفته

شود و آب یا هوا به آن نرسد... می‌بینیم که ریشه‌های درخت در زمین، که به طور مستقیم از آن چه وارد قسمت‌های ظاهری آن (شاخه‌ها و برگ‌ها) می‌شود تأثیر می‌پذیرد، ضعیف شده و از بین می‌رود.

پس فکر کنید اگر این درخت را با آب‌های فاضلاب و کثیف تغذیه دهی، می‌بینی که چگونه ثمره و میوه‌ی آن متغییر و بد می‌شود... و بالعکس اگر آن را با آب‌های پاک و غذای سودبخش تغذیه کنی... و آب و هوا از آن منع نشود... می‌بینی که چگونه طعم میوه و ثمره‌ی آن پاک‌تر و بهتر می‌گردد... و چگونه قدرت و نیروی ریشه‌ها و سلامتی و ثبات آن بیشتر می‌شود.

توحید و ایمان در دل نیز، هم تأثیر می‌گذارد و هم تأثیر می‌پذیرد، برحسب قوت و ضعفی که قبلاً بیان کردیم بر روی جوارح ظاهری تأثیر می‌گذارد و خود نیز بر‌طبق آن چه از اعمال توسط این جوارح به آن می‌رسد تأثیر می‌پذیرد... پس اگر با طاعات و اعمال حسنه (ایمان در دل را) کمک کنی، ایمان مستحکم می‌شود و توحید در دل تقویت می‌گردد و اگر معصیت و گناه به آن رسانده شود، ایمان ضعیف و نابود می‌شود. و (ایمان و توحید) برحسب آن چه جوارح و اعضای ظاهری انجام می‌دهند هم تأثیر می‌گذارد و هم تأثیر می‌پذیرد (یعنی: کم و زیاد می‌شود).

و مقصود آن قاعده‌ی میانه‌ای است که نصوص شرعی بر آن دلالت می‌کند و به رابطه‌ی ظاهر و باطن و تأثیر هر کدام بر دیگری اشاره می‌کند.

هم چنان که در گفتار رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - آمده است:

«أَلَا وَإِنَّ فِي ٱلْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ ٱلْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ ٱلْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ ٱلْقَلْبُ» [رواه‌البخاری]

«هم چنین برایتان معلوم باشد که در وجود انسان قطعه گوشتی وجود دارد که چنان چه اصلاح شود، همه‌ی وجود او اصلاح می‌شود و هر گاه تباه گردد تمام وجودش تباه می‌گردد. بدانید و آگاه باشید آن (قطعه گوشت)

قلب است.»

وَ قَالَ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -: إِنَّ ٱلْعَبْدَ إِذَا أَخْطَأَ خَطِيْئَةً - وَ فِي رِوَايَةٍ: إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبَاً - نُكِتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِذَا نَزَعَ وَٱسْتَغْفَرَ وَتَابَ صُقِلَ قَلْبُهُ وَ إِنْ عَادَ زِيْدَ فِيْهَا حَتَّى تَعْلُوْ قَلْبَهُ وَ هُوَٱلرَّانُ ٱلَّذِي ذكَرَ ٱللَّهُ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ»[صحيح سنن الترمذی: ۲۶۵۴]

رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - می‌فرماید: «وقتی که بنده مرتکب لغزش یا گناهی می‌شود، نقطه‌ی سیاهی در قلبش نقش می‌بندد، پس اگر از گناه دست بکشد و استغفار و و توبه نماید (نقطه‌ی سیاه کنار می‌رود و) قلبش پاک می‌شود. و اگر دوباره به گناه برگردد به لکه افزوده می‌شود تا این که همه‌ی قلب را فرامی‌گیرد. و مقصود، «رَانَ» که خداوند در قرآن یاد کرده است همین است. «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوْبِهِمْ مَّا كانُواْ يَكْسِبُونَ» [المطففین: ۱۴]

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - : «تُعْرَضُ ٱلْفِتَنُ عَلَىَ ٱلْقُلُوْبِ كَٱلْحَصِيْرِ عُوْدَاً عُوْدَاً، فَأَيُّ قَلْبٍ أَشْرَبَهَا نُكِتَتْ فِيْهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، وَ أَيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِتَتْ فِيْهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ...»[رواه مسلم]

و رسول خدا - صَلَى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم -«فتنه‌ها (پیوسته) همانند چوب‌های حصیر در کنار هم، به دل‌ها روی می‌آورند، هر دلی که فتنه‌ای بپذیرد لکّه‌ی سیاهی در آن پدید می‌آید و هر قلبی که آن را انکار کند لکّه‌ی سفیدی در آن به وجود می‌آید.»

پس فکر کن که چگونه قلب روی جوارح تأثیر می‌گذارد، هم چنان که قبلاً در حدیث بخاری ذکر کردیم و چگونه با هر گناهی که اعضای ظاهری بدن مرتکب می‌شوند تأثیر می‌پذیرد، همان گونه که در دو حدیث اخیر بحث نمودیم.

این احادیث بر فاسد و باطل بودن عقیده‌ی جهمیه و مرجئه دلالت می‌کنند

آن جا که می‌پندارند ممکن است حرکت اعضای ظاهری بدن به سویی باشد... و قلب به سویی دیگر.... جوارح کفر بواح انجام دهد... و باطن مطمئن به ایمان باشد... در ظاهر کافر و در باطن مؤمن باشد...!

بنابراین کفر در نظر اهل مرجئه و جهمیه یکی بیش نیست و آن کفر قلب و تکذیب دل است یا این که دلالتی صریح - مثل تعبیری از زبان خود - دال بر کفر و تکذیبش یافت شود...!

و این قولی پلید و باطل است که با دلایل نقلی و عقلی ردّ داده شده است... و اهل علم، سخنانی شدید در ردّ این مذهب گمراه و اهل و یاوران آن دارند و ما در جاهای دیگری در بحث‌هایمان به آن پرداخته‌ایم.

۵ - هم چنین از خصیصه‌های این درخت پاک و مبارکی که برای توحید مَثَل داده شده... آن است که بخشش (و ثمره‌ی) آن در طول زمان و روزگار دائمی است... و مانند بقیه‌ی درختان فصلی که در یک فصل، بخشش (و ثمره) دهند و در دیگر فصل‌ها آن را متوقف کنند نیست... بلکه بخشش (و ثمره‌ی) آن در تمامی فصل‌ها، روزگار و ساعات، دائمی است...

«تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِيْنٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا...»[ابراهیم: ۲۵]

«بنا به خواست و اراده‌ی خدا، هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد (و دائماً به بار نشسته و سرسبز و خرّم باشد).»

شهادت توحید (**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**) نیز چنین است... بخشش (و ثمره‌ی) آن همیشگی است و در طول روزگار (و عُمر) به صاحبش خیر می‌رساند... و مانند بقیه‌ی عبادات هم چون نماز یا روزه یا حج یا زکات که بخشش و (ثمردهی) آن‌ها محدود و محصور به وقت و زمانی مشخص باشد نیست...!

بلکه در حالات اقامت و کوچ... در صلح و جنگ... در تولّا و تبرّا... در گوشه‌گیری و معاشرت... در سر کار یا منزل یا هر مکان دیگر... «**لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه**» صاحبش را در گفته‌ی صحیح و جهت‌گیری (درست) توجیه و راهنمایی

می‌کند... و تمام حرکات و سَکنات او بر پایه و اساس توجیه و جهتی است که شهادت توحید (لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) به او می‌بخشد!

(چنین کسی) چیزی را نیکو می‌داند که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» آن را نیکو بداند... و چیزی را زشت می‌داند که «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» آن را زشت بداند... دوستی و دشمنی‌اش در راه «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» و برای او است... اگر «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» این گونه در وجود کسی تحقق پیدا کند هم چنان خواهد بود که پروردگارمان در وصف آن می‌فرماید: «**تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِيْنٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا**...[ابراهیم: ۲۵]

«**بنابه خواست و اراده‌ی خدا، هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد (و دائماً به بار نشسته و سرسبز و خرّم باشد).**»

و محدود و منحصر به زمان خاصی نیست!

وقتی که هر انسانی این آیه‌ی مبارک را تلاوت می‌کند، شایسته است که تمامی این معانی را برای خود یادآوری کند و در آن اندیشه نماید... و (لازم است) در برابر این مَثَلِ بزرگی که خداوند برای شهادت توحید زده است، توقف نماییم و مقصود آن را دریابیم:

قَالَ تَعَالَى: «وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلْنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ»[ابراهیم: ۲۵]

«**خداوند برای مردم مَثَل‌ها می‌زند تا یادآور شوند (و پندگیرند).**»

پایان

قبل‌از آن که این مبحث مهم‌را به پایان برسانم ترجیح دادم با کلماتی از شیخ‌شهید -نَحْسَبُهُ کَذَلِکَ وَلَا نُزَکِیْهِ عَلَى ٱللَّهِ - سیّدقطب - رحمة‌اللّه‌علیه - که آن را با عرق و خون خویش (در مورد لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) به نگارش درآورد و به خاطر همین مطالب بر سر دار اعدام طواغیت رفت، با خوانندهٔی گرامی خداحافظی کنم. ما این مطالب را از کتاب سودمند «**فی‌الظلال القرآن**» و دیگر آثار او اقتباس نموده‌ایم... تا شاید خداوند به وسیله‌ی آن کسانی را که از راه راست منحرف و گمراه شده‌اند و در نزد خویش گمان می‌کنند بر طریق درست و صحیح هستند و یا کار خوبی انجام می‌دهند، هدایت نماید. به راستی خداوند بلندمرتبه بر انجام هر کاری که بخواهد تواناست.

سیّد قطب - رحمة‌اللّه علیه - می‌فرماید: «هرکس به شهادتین اقرار نماید: گواهی دهد که معبود بحقّی جز خدا نیست و محمّد - صَلَى ٱللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم - فرستاده‌ی اوست. گفته نمی‌شود که وی به شهادتین گواهی داده است ؛ تا این که مدلول و مفهوم این گواهی دادن و مقتضیات و دلایل آن را که جز خدا نباید معبودی دیگر برگزیند و سپس هیچ شریعت و برنامه‌ای را جز از سوی خدا نپذیرد، به جا بیاورد.

در این صورت، اسلام تنها اقرار به شهادتین نیست. بدون آن که گواهی دادن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» معنی و حقیقت خود را به دنبال داشته باشد که از

جمله‌ی آن یگانگی الوهیّت، یگانگی قیمومت، یگانگی عبودیّت و یگانگی راه و جهت است... این اسلام همان است که خدا آن را چنین خواسته است. و دیگر اسلامی که هویٰ‌ها و امیال نسلی از نسل‌های بدبخت آدمیان آن را خواستار باشد بی‌اعتبار و فاقد ارزش است. هم چنین اسلامی که امیال دشمنان به کمین نشسته‌ی اسلام، آن را تصور می‌کنند و مزدورانشان در این جا و آن جا آن را طلب می‌نمایند (اسلام نیست و ارزش و اعتباری هم ندارد).

قَالَ اللُّه تعالی : «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَامِ دَيْناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي ٱلْأَخِرَةِ مِنَ ٱلْخَاسِرِيْنَ» [آل عمران: ۸۵]

«و کسی که غیر از (آیین و شریعت) اسلام، آیینی برگزینند از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از جمله‌ی زیان‌کاران خواهد بود».

(هرکس) هرگونه تعدیل و تغییری در این منهج به وجود بیاورد – و (تلاش کند) تو را از منهج اصلی خارج سازد – به ناچار امری معلوم در این دین را انکار نموده است و از دین اسلام خارج شده است، اگر چه هزار بار به زبان هم بگوید: از زُمره‌ی مسلمانان است...! اسلام منهجی برای تمام زندگی است، هر کس از آن پیروی و تبعیّت نماید مؤمن و داخل در دین خداست و اگر کسی حتّی در یک حکم هم از غیر آیین اسلام تبعیّت کند، ایمان را ردّ نموده و به الوهیّت خدا تجاوز کرده و از دین اسلام خارج شده است، هر چند هم اعلان کند که به عقیده‌ی اسلام احترام می‌گذارد و مسلمان است؛ چون تبعیّت وی از شریعتی غیر از شریعت اسلام ادّعای او را تکذیب می‌نماید و وی را به خروج از دین اسلام دفع نموده است...!

قَالَ تَعَالَى: «وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»[الانعام: ۱۲۱]

«اگر از آنان اطاعت کنید بی‌گمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.»

همانا هر کس از انسانی در شریعت و قانونی پیروی کند که از پیش خود

آن را فراهم آورده و تهیه دیده باشد - اگر چه در کاری جزئی و کوچک هم باشد - به طور قطع مشرک است. هر چند در اصل مسلمان باشد و سپس چنین کاری را انجام دهد به سبب آن از دایره‌ی اسلام بیرون می‌رود و وارد دایره‌ی شرک می‌گردد؛ اگر چه بعد از آن مدّت‌ها زندگی کند و با زبان بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه...» امّا با این وجود، چون از غیر خدا، قوانین و مقررات دریافت کرده و از غیر خدا اطاعت نموده، مشرک است...!

مشکل بزرگی که امروز گریبان‌گیر جنبش‌های راستین اسلامی است (و با حرکات حقیقی اسلامی مقابله می‌کند)، مصیبتی تجسّم یافته در وجود اقوامی از مردمان است که از سُلاله‌ی مسلمانانند و در سرزمین‌هایی زندگی می‌کنند که روزی و روزگاری سرزمین اسلام و «دارالاسلام» بوده است و شریعت و آیین خدا بر آن جاها حکومت و فرمان‌روایی نموده است... سپس این سرزمین‌ها و این اقوام به حقیقت، اسلام را ترک می‌گویند؛ امّا به صورت اسمی، اسلام را اظهار و اعلان می‌کنند و سرانجام ارکان و اصول اسلام را در عقیده و واقعیت رها می‌سازند و با آن بیگانه می‌شوند؛ هر چند گمان می‌برند که معتقد به اسلام و پیرو آیین اسلام هستند. اسلام، گواهی دادن به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» است! گواهی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» مجسّم و متجلّی در اعتقاد به این است که صرفاً خدای یگانه، آفریدگار این هستی و متصرّف در آن است و او تنها کسی است که بندگان مراسم پرستش و همه‌ی تلاش زندگی را فقط برای وی انجام می‌دهند. و خدا تنها ذاتی است که بندگان، قوانین را از او دریافت می‌دارند و در برابر فرمانش، درباره‌ی کار و بار سراسر زندگیشان، خضوع و خشوع می‌کنند... و هر کس به «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» با این مدلول و مفهوم - گواهی ندهد، هنوز داخل اسلام

استن‌شناس(۱)(حال) نام و لقب و نسب او هر چه می‌خواهد باشد. و هر سرزمینی که گواهی: «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» - با این مدلول و مفهوم - در آن پیاده نشده باشد، در شمار سرزمینی است که با آیین خدا عبادت ننموده، و هنوز به دایره‌ی دین اسلام در نیامده است...

و امروز در روی کُره‌ی زمین، اقوامی از مردمان به سر می‌برند که نام‌هایشان نام‌های مسلمانان است و خود نیز از سُلاله و خاندان مسلمانانند و در آن کشورهایی است که روزی و روزگاری «دارالاسلام» بوده است... امّا امروز دیگر نه آن اقوام گواهی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را - با این مدلول و مفهوم - می‌دهند و نه آن کشورها آن گونه که لازمه‌ی این مدلول و مفهوم است خداپرستی می‌کنند (و پروردگار را به گونه‌ای شایسته پرستش می‌نمایند)...!

به راستی ما در قرآن در می‌یابیم که خداوند پاک و منزه به مسلمانان صرفاً عبادات و مراسم دینی نمی‌آموزد و به ایشان تنها آداب و اخلاق یاد نمی‌دهد، آن گونه که مردم درباره‌ی دین چنین تصوّر بی‌ربطی دارند. بلکه قرآن سراسر زندگی مسلمانان را در بر می‌گیرد و به هر آن چه زندگی واقعی مردمان در شرایط مختلف زمان و مکان با آن رو به رو می‌گردد می‌پردازد.

(و خداوند) از فرد مسلمان و جامعه‌ی اسلامی کمتر از این نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که زندگی آن‌ها باید به طور کلی بر مبنای این برنامه باشد و با دستور و راهنمایی آن اداره گردد. آشکارا باید گفت: خداوند از فرد مسلمان و هم چنین از جامعه‌ی اسلامی نمی‌پذیرد که برای زندگی خویش برنامه‌هایی از منابع گوناگون تهیه نمایند؛ مثلاً، برنامه‌ای برای زندگی شخصی، عبادات، مراسم مذهبی، و اخلاق و آداب، از کتاب خدا برداشت کنند (و سر و سامان

---

۱ - شایدمقصود سیّدقطب - رحمةالله علیه - این باشد که: اگر چنین کند (به ظاهر) داخل اسلام شده است؛ امّا داخل اسلام حقیقی که به او نفع برساند یا اسلامی که مقصود و مراد شارع باشد نشده است... اگر «لاإله إلاالله» بگوید داخل اسلام شده است ؛ ولی اگر به مفهوم و مقتضیات آن که قبلاً ذکر شد عمل نکند، به طور مستمر صفت و حکم اسلام بر وی اطلاق نمی‌گردد.

دهند) و برنامه‌ای برای معاملات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دولتی، از کتاب دیگری برگیرند و یا آن را به طور کلی (و بدون استثنا) از هر اندیشه‌ی بشری دیگر تهیّه کنند... و اگر چنین نشود، ایمانی و اسلامی در میان نخواهد بود بلکه ایمانی و اسلامی وجود نخواهد داشت، زیرا کسانی که چنین کنند - یعنی برنامه‌ی زندگی خود را از منابعی جز قرآن تهیّه کنند - در اصل هنوز ایمان را نپذیرفته‌اند و به دایره‌ی ایمان در نیامده‌اند و هنوز به ارکان اسلام اعتراف و اقرار ننموده‌اند و پیش از هر چیز گواهی «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه» را ادا نکرده‌اند، گواهی‌ای که این معنی از آن پدیدار می‌گردد که: حاکم و فرمان‌روا و قانون‌گذاری جز خدا وجود ندارد...

بسیاری از مردم را در این روزگار می‌یابیم که می‌گویند: به خداوند یکتا ایمان دارند؛ امّا در همان حال قضاوت را بـه آیـین و شـریعتی مـی‌برند کـه ساخته‌ی غیر خدا است، و از کسی پیروی می‌کنند که از رسول خدا - صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم - و کتابش تبعیت نمی‌کند و تصورات و ارزش‌ها و موازین و اخلاق و آداب (خویش) را از غیر خدا فرامی‌گیرند (و به این ترتیب) غیر خدا را در الوهیّت پروردگار شریک می‌گردانند و تمام این‌ها (در حقیقت) با قولی که می‌گویند به خدای یکتا ایمان دارند متناقض است... و این (موارد) با گواهـی دادن به این که هیچ معبود بحقّی جز خدای یگانه وجود ندارد سازگار نیست.

شگفت‌آورتر آن است که عده‌ای از مردم ادعا می‌کنند که مسلمان هستند، در حالی که برنامه‌ی زندگی خویش را از (منهج) فلان و فلان، همان کسانی که خدای پاک و منزه ایشان را «کور» می‌نامد، فرا می‌گیرند و باز با وجود ایـن پیوسته می‌پندارند مسلمان هستند...!

و هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نمی‌تواند بگوید که من شریعت و برنامه‌ی خدا را ردّ می‌نمایم یا (این که) نسبت به مصلحت مردمان از خداوند آگـاه‌تر هستم و اگر کسی - به زبان یا عمل - چنین چیزی بگوید، به تحقیق از دایره و

چارچوب دین اسلام خارج شده است...

ایمان، با حکمیّت قرار ندادن شریعت خدا و به داوری نپذیرفتن قوانین پروردگار و یا با عدم رضایت به حکم این شریعت و فرمان قوانین خداوند، مطلقاً در یک جا جمع نمی‌شود. کسانی که گمان می‌برند که خودشان و یا دیگران مسلمان هستند؛ هر چند که شریعت آفریدگار جهان را در زندگانی خویشتن حکمیّت قرار نمی‌دهند و فرمان روا نمی‌گردانند و یا این که هنگامی که حکم شریعت درباره‌ی ایشان پیاده و اجرا گردد، به آن خشنود نبوده و آن را نمی‌پذیرند، در واقع ادعای دروغینی دارند و شامل این نصّ قاطع می‌شوند:

«وَ مَا أُوْلَئِکَ بِٱلْمُؤْمِنِیْنَ» [النّور: ۴۷]

«و آنان (در حقیقت) مؤمن نیستند».

انسان هرگز به این دین مؤمن نمی‌شود تا این که ارکان و اصول و موازین آن را بر هر کاری و در هر حالتی حاکم نگرداند. و هرگز به این دین مؤمن نمی‌شود در حالی که مشاهده کند، تصوّر و برنامه‌ای دیگر یا میزان و معیاری دیگر از قرارداد و اصطلاحات بشر وجود دارد و با وجودی که این دین نزد وی آمده است و باید قضاوت و داوری خود را نزد آن ببرد، به خویش اجازه دهد که قضاوت و داوریش را نزد برنامه و معیار ساخته‌ی بشر ببرد!

و شایسته‌تر آن است که شخص مسلمان، هرگز نتواند حتّی لحظه‌ای هم به خویش اجازه دهد که برای انجام ندادن حکمی از احکام دینش یا رکنی از ارکانی که دینش تصوّر نموده است عذر بیاورد... و خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرارندهد!

همانا (برای فرد مسلمان) اصلْ دین او است، دینی که خداوند غیر از آن را از هیچ کس نمی‌پذیرد. و ترازو و معیاری است که ترازو و معیار دیگری هم‌سنگ با آن یافت نمی‌شود... و هرگاه (فردی مسلمان) برای انجام دادن حکمی از احکام دینش عذر بیاورد یا خود را با وجود دینش در مقام دفاع

قرارندهد، در حقیقت این گونه برای خویش فرض می‌کند که غیر از ترازو و معیاری که دینش اقامه نموده است، ترازو و معیار دیگری وجود دارد که (به ناچار) باید به آن اعتراف کند و حتّی بپذیرد که به آن حکم نماید (و داوری و قضاوت را به نزدش ببرد)...!

و موضوع در این جا ارتباط مستقیمی با عقیده دارد... و بود و نبود (عقیده و ایمان) به آن وابسته است... و از جهتی دیگر پرتگاه خطرناکی (برای انسان مسلمان) است که شایسته است به آن آگاه شود... و همانا این او است که برایش برنامه طرح می‌کند؛ چون آن چه دینش بیان می‌کند، (در حقیقت) همان چیزی است که خداوند آن را خواسته است نه دیگری.

زیرا در تمامی پهنه‌ی گیتی در همه‌ی زمان‌ها و عصرها دو قاعده برای اندیشه‌ی زیستن وجود داشته است :

قاعده‌ای که خدای پاک و منزه را در الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت و فرمان روایی یگانه و واحد می‌داند...

و سپس بر این اساس، نظامی برای زندگی بر پا می‌کند که از خصیصه‌های الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و فرمان‌روایی بشر خالی است و طبق همین طرح و نظام در همه چیز به وحدانیّت خدا معترف می‌شود و اندیشه‌ی اعتقادی و ارزش‌های انسانی و اجتماعی و اخلاقی و منهج‌های اساسی برای زندگی واقعی (و هم چنین) شریعت‌ها و قوانینی را که بر این زندگی حکم می‌رانند، صرفاً از خداوند دریافت می‌کند و از کس دیگری غیر از او نمی‌گیرد... و این گونه گواهی می‌دهد که هیچ معبود بحقّی جز خدا وجود ندارد...

قاعده‌ی دیگری (وجود دارد) که الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و فرمان روایی و حاکمیّت خدای پاک و منزه را ردّ می‌نماید... و وجود او را به طور کلّی در هستی منکر می‌شود و یا این که (با وجود اعتقاد به خداوند، دخالت او را در) امور زمین، زندگی مردم، ساختار اجتماعی و شریعت‌ها و قانون‌های

حاکم بر آن، نفی می‌کند و مدّعی می‌شود که هر بشری: فرد یا جماعت، گروه یا طبقه حق دارد خصیصه‌های الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و فرمان روایی و حاکمیّت را – به جای خدا یا در کنار خدا – در زندگی مردم پیاده کند... و به این ترتیب مردمی که زندگی‌شان بر اساس این قاعده بر پا می‌گردد به (درستی به حقانیّت) «لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه»، گواهی نمی‌دهند.

این قاعده... و آن قاعده... دو اندیشه‌ی جدا از هم می‌باشند (و هیچ گاه در آن واحد جمع نمی‌شوند) ؛ چون یکی از آن‌ها «جاهلیّت» و دیگری «اسلام» است. بدون در نظر گرفتن شکل‌های مختلف آن و اوضاع و احوال گوناگون و نام‌های متنوعی که مردم بر جاهلیتشان می‌گذارند... حاکمیت فرد یا ملّت... کمونیسم یا سرمایه‌داری... دمکراسی یا دیکتاتوری و... (در حقیقت) این گونه نام‌گذاری‌ها و شکل‌ها، هیچ اعتبار و ارزشی ندارد؛ چون همه‌ی آن‌ها در یک قاعده‌ی اساسی با هم مشترک هستند (و در یک نقطه به هم می‌رسند) و آن هم پرستش بشر برای بشر و نپذیرفتن الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت و فرمان‌روایی خدای پاک و منزه به تنهایی است.»

وبعد، این بود آن چه می‌خواستم درباره‌ی این مبحث مهم (=شروط لَاإِلَهَ إِلَّااللَّه) بنویسم. از خداوند بلندمرتبه می‌خواهم که آن را قبول فرماید و به وسیله‌ی آن به بندگان و سرزمین‌ها نفع برساند و تمامی اعمال ما را به طور خالص برای خود قراردهد، به گونه‌ای که از این کار خواهان نام و شهرت و ریا نباشیم...

إنّه تعالی سمیع قریب مجیب و صلی‌اللّه علی سیّدنا و نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلّم و آخر دعوانا أن الحمدللّه رب‌العالمین.

۱۴۲۱/۷/۲۰

الشیخ عبدالمنعم مصطفی حلیمة

«ابوبصیر»

۲۰۰۰/۱۰/۱۸م

تصوير ابو عبدالرحمن الكردي

هر کس (لااِلهَ‌اِلاّ اللّه) را بر زبان براند و به آن چه از غیر خدا پرستش می شود کفر ورزد و به شهادت توحید وخواسته های آن آگاه شود و نسبت به آن صدق و اخلاص داشته باشد و بدون هیچ شک و تردیدی به آن یقین پیدا کند و به کلمه ی (لااِلهَ‌اِلاّ اللّه) و پیروان آن محبت ورزد و به‌شروط و مقتضیات آن عمل نماید و نسبت به کلمه ی توحید و حکم آن فرمان بردار باشد و سپس برآن از دنیا برود... خداوند به طور قطع او را وارد بهشت می کند.

قیمت: ۹۰۰۰